کار

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۷۸ - ۱۴ آوریل ۱۹۹۹ - دورهٔ سوم - شماره ۲۰۵

KAR. No. 205 Wednesday 14. Apr 1999

یک گام به پس!

پیرامون مواضع اخیر مجاهدین انقلاب اسلامی

صفحه ۳

کارگزاران سازندگی

در کدام موضع و کدام جایگاه؟

صفحه ۲

فاجعه انسانی در بالکان باید خاتمه یابد!

دبیر کل سازمان ملل مصرانه خواستار از سرگیری گفتگوها از سوی همه طرف‌های درگیر گردید

در صفحه ۱۲

مردم، روزنامه‌ها، روشنفکران و دانشجویان در برابر تهاجم همه‌جانبه محافظه‌کاران ایستاده‌اند

● به دنبال توقیف روزنامه «زن» صبح امروز نوشت: زمان حمله روز عاشورا تعیین شده است

● اکبر گنجی: تعطیلی مطبوعات به بهانه‌های واهی بخشی از پروژه محرم است که بر اساس آن محافظه‌کاران حمله به آزادی‌خواهان را در دستور خود دارند

آیا تعطیلی روزنامه زن به دستور دادگاه انقلاب و تهدیدهای یزدی رئیس قوه قضائیه در خطبه‌های نماز جمعه، آغاز حمله بزرگ جناح راست علیه دستاوردهای دوم خرداد است؟ آیا آن‌طور که روزنامه صبح امروز نوشته و اکبر گنجی از چهره‌های سرشناس اصلاح‌طلبان گفته است، جناح راست قصد دارد در روز عاشورا ۳۰۰ ـ ۲۰۰ نفر از چهره‌های مؤثر جریان دوم خرداد را دستگیر کند؟ آیا درگیری میان دو جناح به نقطه عطف رسیده و نبرد اصلاح‌طلبان اسلامی با جناح راست به مراحل حساس خود نزدیک می‌شود؟ آیا با سرکوب ۳۰۰ ـ ۲۰۰ نفری و تعطیلی چند روزنامه می‌توانند روندی را که با دوم خرداد آغاز شده است، متوقف سازند؟ نقش رفسنجانی در این میان چیست؟ نامه خامنه‌ای به رفسنجانی برای «تدقیق» سیاست‌های دولت خاتمی به چه معناست؟ مردم در این درگیری‌ها چه خواهند کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها که بی‌ارتباط از هم نیستند، دشوار است و عدم شفافیت و قاطعیت آقای خاتمی در طرح صریح مسایل پشت‌پرده با مردم، مشکلی است افزون بر سایر پیچیدگی‌های سیاسی.

فایزه هاشمی
مدیر مسئول روزنامه زن

روزنامه زن توقیف شد

به دستور دادگاه انقلاب اسلامی هفته گذشته روزنامه زن توقیف شد و فایزه هاشمی، دختر علی‌اکبر رفسنجانی به دادگاه احضار گردید. در حالی که درباره روزنامه زن و مدیر

ادامه در صفحه ۲

از نامه خامنه‌ای به رفسنجانی بوی توطئه می‌آید

خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی با ارسال نامه‌ای به هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، از وی خواست در جلسات مجمع، به بررسی پیش‌نویس برنامه سوم توسعه اقتصادی پیشنهادات دولت خاتمی بپردازند و بعد از بازنگری، سند را همراه با نظرات اعضای مجمع، به وی بازگردانند. پیش‌نویس برنامه پنج ساله سوم را هفته گذشته خاتمی برای اظهارنظر در اختیار خامنه‌ای قرار داده بود. خامنه‌ای در نامه خود نوشته است با بخشی از پیشنهادات خاتمی مخالف است و بخشی از سیاست‌هایی که دلخواه وی بودند، در برنامه ذکر نشده‌اند. انتقادات خامنه‌ای از برنامه پیشنهادی کلی، مبهم و چندپهلو هستند. ابهام نامه زمانی بیشتر می‌شود که خوانندگان و شنوندگان نامه خامنه‌ای به متن پیش‌نویس برنامه پیشنهادی دسترسی ندارند و نمی‌توانند در باره انتقادات خامنه‌ای از این برنامه قضاوت کنند و بدانند تاکید خامنه‌ای بر عدالت اجتماعی، گسترش هرچه بیشتر صادرات غیرنفتی، تأمین امنیت کامل برای سرمایه‌گذاری مشروع با چه هدفی طرح شده‌اند.

مضمون نامه خامنه‌ای از چنان کیفیتی برخوردار نیست که قابل تأمل باشد. آن‌چه که جای درنگ دارد ارزیابی هدف رهبر جمهوری اسلامی از انتشار علنی نامه خود و آن هم خطاب به هاشمی رفسنجانی و قرائت کامل آن در بخش نیمروزی اخبار رادیو جمهوری اسلامی است.

در دو دهه عمر جمهوری اسلامی شمار نامه‌ها و مکاتبات رییس‌جمهور و رهبر به اندازه انگشتان دست نیست، اما هربار که نامه‌ای میان این دو رد و بدل

ادامه در صفحه ۲

صیاد شیرازی در تهران ترور شد

در گرماگرم یورش جناح راست و فضای خشونت‌باری که آفریده است، روز شنبه ۲۱ فروردین، سپهبد صیاد شیرازی، جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح در تهران ترور شد. سازمان مجاهدین خلق در خارج از کشور در تماس با شبکه تلویزیونی «ای.ان.ان» مسئولیت این ترور را بر عهده گرفت و در اطلاعیه‌ای اعلام کرد جانشین رئیس ستاد کل ارتش را به تلافی جنایاتی که در کردستان و اعزام جوانان و نوجوانان به جبهه‌های جنگ ایران و عراق انجام داده، ترور کرده است.

براساس اطلاعیه معاونت فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح، صیاد شیرازی صبح روز شنبه ساعت ۶/۴۵ دقیقه هنگامی که قصد ترک منزل خود را داشت به قتل رسید. فرزند صیاد شیرازی در باره چگونگی حادثه به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: پدرم قصد داشت سوار خودرو شود که مردی با لباس رفتگرها به او نزدیک شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد نامه‌ای به او بدهد. پدرم زمانی که تروریست مسلح به او نزدیک شد، شیشه خود را برای گرفتن نامه پایین کشید که فرد تروریست اسلحه خود را بیرون کشید و پدرم را به شهادت رساند.

ادامه در صفحه ۳

سرمقاله

امکانات و دشواری‌های مبارزه کنونی

حوادثی که در روزهای پایانی سال گذشته و نخستین هفته‌های سال نو در ایران رخ داده است، حساس‌تر شدن باز هم بیشتر اوضاع سیاسی و سوق رویدادها به سوی نبردهای جدی‌تر بین هواداران استبداد با مدافعان اصلاحات و دموکراسی را نشان می‌دهد. اگر در نخستین روزهای شروع سال نو از برنامه تازه «تشدید خشونت» از طرف مستبدین دینی سخن می‌رفت، اکنون دیگر نباید تردیدی کرد که این برنامه آغاز شده است. سخنان شیخ محمد یزدی در خطبه‌های نخستین نماز جمعه سال نو در تهران، تعطیلی روزنامه زن توسط دادگاه انقلاب، تایید محکومیت غلامحسین کرباسچی، برنامه‌ریزی علنی برای استیضاح وزیر ارشاد در مجلس، نشانه‌های آغاز این تهاجم تازه هستند.

موج انتقادات و اعتراضات بیشتر از گذشته پایه‌های حکومت و مرزهای ممنوعه آن را درمی‌نوردد و اقتدار آن را مورد سؤال قرار می‌دهد. هماهنگی بیشتری که در یک ماهه اخیر بین گروهی از اصلاح‌طلبان حکومتی با نیروهای مخالف حکومت به وجود آمده است، باز شدن صفحات روزنامه‌ها به روی سخنان و مواضع افراد و شخصیت‌های سیاسی و هنری و روشنفکرانی که تا به امروز به عنوان فعالان ضدحکومتی شناخته می‌شدند و مورد تحریم و تکفیر بودند، جدی‌ترین زنگ خطری است که جناح محافظه‌کار حکومت را به واکنش واداشته است. آن‌ها به خوبی می‌بینند حرکتی آغاز شده است که شاید هیچ‌کس در درون حکومت با همه ابعاد و جنبه‌های آن موافق نباشد، اما این حرکت موج‌وار به پیش می‌رود و بسیاری را نیز با خود به پیش می‌کشاند.

برای مستبدین شانس پیروزی در تهاجمی که آغاز کرده‌اند زیاد نیست، اما آنان ناگزیر به این سمت کشیده می‌شوند. هواداران استبداد دینی و ولایت فقیه در بین دو آتش قرار گرفته‌اند. تن دادن به حفظ وضع موجود پایه‌های قدرت آنان را با سرعت فرو می‌ریزد و دست بردن به خشونت‌های بیشتر و سرکوب و قلع و قمع نهایی رقبا و مخالفین، وادی سیاهی است که آنان نمی‌توانند حتی یک گام جلوتر آن را پیش‌بینی کنند. از این روست که اقدامات آنان تا حدود بسیاری به واکنشی که از سوی نیروهای اصلاح‌طلب و دموکرات صورت می‌گیرد بستگی دارد. اگر این واکنش به حد کافی قاطع و محکم باشد، ادامه پیشروی‌های آنان را ناممکن خواهد کرد و هر تعرض آنان را با شکست تازه و عقب‌نشینی بیشتری همراه خواهد ساخت.

هواداران ولایت‌مطلقه فقیه اگر در هدف خود یعنی پایان دادن به این وضعیت واحدند، اما در پیشبرد سیاست‌ها و تاکتیک‌ها دچار اختلاف و کشمکش هستند. بخشی از این جناح که از ناکامی‌های پی‌درپی چند ماه اخیر درس نگرفته است، خواهان تعرض مستقیم به خاتمی و گسترش تهاجمات تا سرنگون کردن هر چه زودتر اوست، اما بخش دیگر خواهان آن است که کارگزاران سازندگی را چنان

ادامه در صفحه ۴

دادگاه ویژه روحانیت در کیفرخواستی که علیه محسن کدیور منتشر نمود او را به تبلیغ علیه جمهوری اسلامی متهم کرد

حجت‌الاسلام محسن کدیور: کار دادگاه ویژه روحانیت تفتیش عقیده و محاکمه اندیشه است.

محسن اژه‌ای دادستان دادگاه ویژه روحانیت گفت دادگاه حجت‌الاسلام محسن کدیور چهارشنبه این هفته (۲۵ فروردین) به صورت علنی برگزار خواهد شد. پیش از این حجت‌الاسلام کدیور اعلام کرده بود در هیچ دادگاه غیرعلنی حاضر نخواهد شد.

حجت‌الاسلام کدیور در روز هشتم اسفند ماه گذشته توسط دادگاه ویژه روحانیت دستگیر شد. دستگیری کدیور اعتراضات گسترده‌ای را از سوی جناح اصلاح‌طلب حکومت به دنبال آورد و موجب شد دادگاه ویژه روحانیت، در یک اقدام غیرمعمول، کیفرخواستی را که علیه او تدارک دیده بود، منتشر کند. دادگاه روحانیت در این کیفرخواست حجت‌الاسلام کدیور را به «تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» متهم کرد. بنابر این کیفرخواست محسن کدیور در سخنرانی‌های خود نظام جمهوری اسلامی را با نظام سلطنتی مقایسه کرده و گفته است که فقط اسمی تغییر کرده است. موارد اتهام حجت‌الاسلام کدیور بیشتر متوجه مصاحبه‌ای است که او چندی پیش با روزنامه خرداد انجام داده بود.

در همین حال محسن کدیور در نخستین دیدار خود با اعضای خانواده‌اش که در هفته دوم فروردین ماه صورت گرفت، برای چندمین بار تاکید کرد دادگاه ویژه روحانیت غیرقانونی است. بنابر گزارش روزنامه‌های تهران محسن کدیور در این دیدار گفته است دادگاه ویژه روحانیت مطابق اصول متعدد قانون اساسی و ضوابط حقوقی غیرقانونی است و علاوه بر آن، این دادگاه بر طبق قانون اساسی صلاحیت رسیدگی به اتهامات سیاسی و مطبوعاتی را ندارد. کدیور گفت: اتهاماتی که دادگاه روحانیت متوجه او کرده است شرعاً، عقلاً و قانوناً جرم محسوب نمی‌شود. به گفته وی کار دادگاه ویژه روحانیت تفتیش عقیده و محاکمه اندیشه است.

کدیور در دیدار با اعضای خانواده خود از فشارهای روحی و روانی که در زندان علیه او اعمال می‌شود پرده برداشت و گفت به ویژه بعد از سخنرانی

ادامه در صفحه ۵

چرا سفر خاتمی به فرانسه به تعویق افتاد؟

چندی پیش اعلام شد سفر خاتمی به فرانسه که قرار بود در ماه آوریل صورت گیرد، به علت اختلافات طرفین در مورد مسائل مربوط به تشریفات، به تعویق افتاده است. گویا میزبان اصرار داشته است که سر میز ضیافت شام، شراب سِرو شود و وزارت خارجه جمهوری اسلامی با این امر مخالف بوده است. به جز این، رسماً دلیل دیگری برای تعویق نخستین بازدید یک رئیس جمهوری اسلامی ایران از فرانسه اعلام نشد.

طرفین از ماه‌ها پیش و به ویژه پس از دیدارهای متقابل وزرای خارجه در تهران و پاریس در سال گذشته، به دیدار قریب‌الوقوع خاتمی از فرانسه بهای زیادی می‌دادند. برای جمهوری اسلامی پس از سفر خاتمی به ایتالیا در اسفندماه، دیدار وی از فرانسه دومین گام در راه خروج از انزوای دیپلماتیک محسوب می‌شد. در شرایطی که حکومت اسلامی به شدت نیازمند روابط سیاسی و اقتصادی با اروپاست، دولت به سفر خاتمی به پاریس اهمیت زیادی می‌داد. برای فرانسه نیز مهم بود که در برقراری مناسبات حسنه با تهران، بر آلمان پیشی گیرد. این رقابت بن و پاریس، در سفر این هفته بودو هوماخ وزیر مشاور و رئیس دفتر گرهارد شرودر صدراعظم آلمان به تهران کاملاً آشکار شد. هوماخ تنها چند روز پس از اعلام تعویق دیدار خاتمی از پاریس، دعوتنامه‌ای کتبی برای خاتمی برد و در تهران

ادامه در صفحه ۴

به یاد رفیق بیژن جزنی و یاران

جنایت از زبان جلاد

در روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ فدائیان خلق بیژن جزنی، حسن ضیاظریفی، عباس سورکی، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار، محمد چوپان‌زاده و مشعوف (سعید) کلانتری از بنیانگذاران و رهبران جنبش فدائیان و مجاهدین خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوش‌دل بر فراز تپه‌های اوین توسط گلوله‌های مأمورین ساواک رژیم شاه از پای درآمدند. این جنایت هولناک هیچگاه به فراموشی سپرده نخواهد شد.

در بیست و چهارمین سالگرد این فاجعه، شرح جنایت را از زبان یکی از دست‌اندرکاران آن، شکنجه‌گر معروف ساواک شاه بهمن تهرانی برگزیده‌ایم که در زیر می‌خوانید. تهرانی که در شکنجه‌گاه‌های رژیم شاه بویژه بازجویی از فدائیان خلق را بر عهده داشت در این مصاحبه نیز مطابق تمایل و سیاست مصاحبه‌کنندگان، موکداً توجه دارد که نامی از فدائیان نبرد و آنان را با نام‌های دیگر بنامد:

«بعد از ترور سرتیپ رضا زندی‌پور رئیس وقت کمیته در حدود اوائل سال ۱۳۵۴ محمد ناصری من را به اتاق خودش خواست و گفت که در عملیاتی قرار است تو هم شرکت کنی که ثابتی دستور داده است. من پرسیدم عملیات چیست.

او گفت هنوز طرح آن به مرحله اجرا درنیامده فضولی زیادی نکن. برو هر وقت که موقع آن رسید به اطلاع تو می‌رسد، مدتی گذشت روز پنجشنبه ۲۹ فروردین بود که رضا عطارپور یا همان دکتر حسین‌زاده بمن تلفن کرد و گفت نامه انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کنم تا به زندان اوین منتقل بشود و بعد گفت برای بعدازظهر ساعت ۲ بعدازظهر بعد از پایان وقت اداری در رستوران هتل آمریکا واقع در خیابان تخت‌جمشید روبروی سفارت آمریکا برای صرف ناهار حاضر باشم.

من بلافاصله نامه انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کردم و به امضا رساندم و به اکیپ‌ها دادم که او را به زندان اوین منتقل کنند. وقتی که به رستوران هتل آمریکا رفتم،

ادامه در صفحه ۳

www.iran-archive.com

یادداشت

کارگزاران سازندگی، در کدام موضع و کدام جایگاه؟

با تعطیلی روزنامه زن، تایید حکم محکومیت کرباسچی و تدارک علنی استیضاح عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد در مجلس، حزب کارگزاران سازندگی بار دیگر در کانون نزاع‌های درون حکومت قرار گرفته‌اند. فایزه هاشمی مدیر مسئول روزنامه زن و از رهبران این حزب، علت یورش به کارگزاران را به نقش آن‌ها در انتخابات آتی مجلس ربط می‌دهد و می‌گوید جناح حاکم از هم‌اکنون برای حذف آن‌ها از صحنه انتخابات تدارک دیده است. اما این سوال در محافل سیاسی به طور جدی مطرح است که آیا هدف از این فشارها از سوی محافظه کاران، حذف جناح کارگزاران است یا وادار ساختن آنان به پذیرش اتوریته و سیاست‌های محافظه کاران و جدا ساختن آن‌ها از جناح چپ اصلاح‌طلبان، نظیر آن‌چه در انتخابات مجلس خبرگان اتفاق افتاد، و اگر چنین است، چرا محافظه کاران برای پیشبرد سیاست‌های خود به منظور ایجاد شکاف در جبهه اصلاح‌طلبان، این نیرو را انتخاب کرده اند. نگاهی به مواضع و جبهه گیری‌های حزب کارگزاران سازندگی، تا حدودی می‌تواند پاسخ این سوال را روشن کند.

در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، گروه کارگزاران تمام تلاش خود را به کار گرفت تا به اتحاد خود با جناح محافظه کار ادامه دهد و آن‌ها را متقاعد کند عده‌ای از فعالین این حزب را نیز در فهرست کاندیداهای خود برای مجلس بگنجاند. تلاش آن‌ها همان‌گونه که خود بعدها آشکار ساختند پذیرفته نشد و انحصارطلبی جناح حاکم که ارزیابی فوق‌العاده اغراق‌آمیزی از قدرت و امکانات خود داشتند، کارگزاران را ناخواسته به سوی پایان ائتلاف با محافظه کاران و فعالیت مستقلانه در انتخابات مجلس پنجم رخ داد. در واقع شروع فعالیت مستقلانه این جریان، خلاف آن چه که کارگزاران اکنون می‌گویند، ناخواسته بر آن تحمیل شد.

در انتخابات ریاست جمهوری نیز، کارگزاران تلاش کردند تا بار دیگر ائتلاف دیرینه خود با جناح محافظه کار را تجدید کنند و همه تلاش خود را به کار گرفتند این جریان را قانع کنند کاندیدایی که «صد در صد جناحی» نباشد برای ریاست جمهوری معرفی کنند تا کارگزاران نیز بتوانند از آن حمایت کنند، اما این تلاش‌ها نیز به همان دلایل که محافظه کاران خود را در آستانه پیروزی مطلق می‌دیدند و هیچ شرط و خواسته‌ای از جانب هیچ کس را نمی‌پذیرفتند، ناکام ماند و کارگزاران یک بار دیگر ناخواسته از ائتلاف با محافظه کاران محروم ماندند. عدم امکانات آن‌ها برای معرفی یک کاندیدای مستقل، آن‌ها را به عنوان آخرین راه‌حل به سوی حمایت از آقای خاتمی که کاندیدای جناح چپ اسلامی بود، راند. کارگزاران در پیروزی خاتمی سهم بسزایی ایفا کردند و در مقابل نیز سهم قابل توجهی در کابینه او به دست آوردند. بدینگونه ائتلاف محافظه کاران و کارگزاران (رفسنجانی و طرف‌دارانش) که از زمان مرگ خمینی قدرت اصلی را از دست داشت و جناح چپ رژیم را از صحنه رانده بود، پایان یافت و کارگزاران در ائتلاف با جناح چپ رژیم سهم قابل توجهی از قدرت را به دست آوردند. اما مُهر این ائتلاف اجباری یا به عبارت دیگر ائتلافی که به عنوان آخرین راه حل در برابر کارگزاران قرار گرفت، همواره در سیاست‌های آنان آشکار بود.

محافظه کاران که بر اثر ارزیابی‌های اشتباه از قدرت خویش، کارگزاران را بی‌مهابا از خود رانده بودند، شکاف در ائتلاف تازه و جدا کردن کارگزاران از اصلاح‌طلبان چپ را به عنوان یکی از تاکتیک‌های اصلی خود برگزیدند. فشارهای آن‌ها باعث شد کارگزاران در جریان انتخابات خبرگان به خواست‌های آنان تمکین کنند. اما در جریان قتل‌ها، یک بار دیگر ورق برگشت و حزب کارگزاران ترجیح داد فاصله خود را از جناح ولایت‌مطلقه فقیه که به شدت بی‌اعتبار شده بود بیشتر کند.

این تاریخ کوتاه نشان می‌دهد کارگزاران همواره بین جناح محافظه کار و اصلاح‌طلب حکومت در نوسان و رفت و آمد بوده‌اند و ثبات و پیگیری قابل اتکایی از خود نشان نداده‌اند. چهره‌های برجسته این حزب بارها این واقعیات را بر زبان نیز رانده و گفته‌اند آن‌ها نیروی تعادل هستند و می‌کوشند تعادل بین دو جناح اصلی را حفظ کنند و هرگاه یکی بیش از اندازه به پیش تاخت، با نزدیک شدن به دیگری، او را مهار کنند، اما مشکل آن‌جاست که همیشه کارگزاران عامل تعیین کننده این دوری‌ها و نزدیکی‌ها نیستند، زمانی نیز می‌رسد که دیگران آن‌ها را وادار می‌کنند به این سو یا آن‌سو رانده شوند. در شرایط کنونی فضای سیاسی کشور که قاطعیت، پایداری و مرزبندی روشن با جناح حاکم را می‌طلبد، کارگزاران عمدتا بنا به همین نوسانات، درست خلاف آن‌چه که فایزه هاشمی می‌گوید، فاقد پایگاه وسیع توده‌ای که می‌گویند هستند. موقعیت آنان در میان مردم در این مدت رو به بهبود نبوده است، سیاست آنان در انتخابات خبرگان به شدت اعتبار این جریان را فرو کاهید و غلامحسین کرباسچی دبیرکل این حزب که به دلیل دفاعیاتش در دادگاه محبوب بسیاری از مردم شده بود، با سرعتی عبرت‌آموز از چشم‌ها افتاد.

کارگزاران در برنامه‌هایی که ارایه می‌کنند نیز این نوسان و تزلزل را بازتاب می‌دهند. آن‌ها فاقد یک برنامه روشن در عرصه سیاسی و فرهنگی هستند. این جریان که در اساس از کادرهای اجرایی کابینه رفسنجانی سربرآورد، در دوره ۸ ساله‌ای که دولت را در اختیار داشت، به آن چه توجه نکرد، توسعه سیاسی و فرهنگی بود. در کانون توجه آن‌ها همواره مساله رشد اقتصادی مطابق نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول قرار داشته است. آن‌ها هنوز برنامه رشد اقتصادی را که در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی به اجرا گذاشته شد و ایران را با یک بحران حاد اقتصادی مواجه ساخت، منجر به فقر شدید در جامعه گردید، شکاف‌های طبقاتی را شدت بخشید، تمرکز ثروت‌های کلان در دست عده‌ای را به همراه آورد و به قروض سنگین خارجی انجامید، تایید می‌کنند.

نقطه ضعف بزرگ این حزب، نفوذ بسیار شدید هاشمی رفسنجانی بر آن است که در حقیقت کارگزاران خود را مدیون او می‌دانند. چهره‌های برجسته کارگزاران بارها این نفوذ را مورد تایید قرار داده و بر زبان رانده‌اند. هاشمی رفسنجانی بدون این که رسما و به طور سازمانی در راس این حزب قرار گیرد، در عمل سمت‌گیری‌های کلی آن را تایید می‌کند و یا به عبارتی دیگر می‌توان گفت سمت‌گیری‌های کلی این حزب بدون موافقت و تایید رفسنجانی صورت نمی‌گیرد. رفسنجانی از طریق کارگزاران این ایده را تبلیغ می‌کند که خامنه‌ای جامعه را به بن‌بست می‌کشد و خاتمی و یاران وی بحران حاد اقتصادی و انفجارات حاد اجتماعی را با خود می‌آورند و تنها اوست که می‌تواند «ناجی» باشد. نفوذ رفسنجانی بر کارگزاران همانا نقطه امید جناح محافظه کار برای مهار کارگزاران است، زیرا در آن‌ها این اعتماد به رفسنجانی وجود دارد که اگر به ولی‌فقیه هم خیانت کند، اما به ولایت‌فقیه و جمهوری اسلامی خیانت نخواهد کرد.

به اعتقاد ما آینده حزب کارگزاران سازندگی در گرو آن است که خود را از قید نفوذ رفسنجانی برهاند، به میراثی که او در سیاست مظهر برجسته آن است، یعنی نوسان و بندبازی و زد و بند پایان دهد، برای خود رسالتی دیگری به جز ایفای وزنه «تعادل» میان دو جناح قایل شود و به طور قاطعانه و همواره در جبهه اصلاح‌طلبی بایستد و عملکرد کابینه سازندگی در ۸ سال بی‌توجهی به آزادی‌های سیاسی و دفاع از مدل‌های غارتگرانه اقتصادی را صریح و صادقانه مورد انتقاد قرار دهد. ▣

چرا تیغ، «زن» را نشانه گرفت؟

هفته گذشته دادگاه انقلاب روزنامه زن را تعطیل کرد. جناح تمامیت‌خواه برای آن‌که روزنامه‌ها تمجیدکننده و ناشر افکار «شبان ـ رمگی» باشند، می‌خواهد زبان‌ها را ببرد و گردن‌ها را بزند. این جناح از این که در طی سال گذشته و به ویژه چند ماه اخیر مطبوعات با طرح موضوعاتی که جوشش درون جامعه را منعکس می‌کنند، مورد اقبال عمومی واقع شده‌اند، زخم‌خورده و هراسان است. از این رو هر چند وقت یک‌بار یورشی را به نشریات سازمان می‌دهد. روزنامه‌های توس و جامعه از این یورش نتوانستند کمر راست کنند، آدینه و جامعه سالم ده‌ها نشریه دیگر نیز بسته ماندند.

در کارزاری که اکنون در جامعه جاری است، مطبوعات تاثیرگذار جدی بر اوضاع و تاثیرپذیر از وقایع شده‌اند، زیرا آن‌گاه که نتوانند بازتاب‌دهنده خواست‌های جامعه باشند، به راحتی توسط مردم کنار گذاشته می‌شوند. برای این که در صحنه باشی، باید بتوانی با خواست‌های آن‌ها که در صحنه هستند هم‌صدا شوی. روزنامه زن نیز با درک این شرایط، در چند ماه کوتاهی که از انتشارش می‌گذشت موفق شده بود خود را نسبت به مسایل روز حساس نگاه دارد و از این رو مورد اقبال عمومی قرار گرفت.

یکی از دلایلی که در توجیه بستن روزنامه زن آورده شد، چاپ کاریکاتوری بود که در آن گویا قانون دیه به سخره گرفته شده و این کلید مساله است که چرا آتش خشم ارتجاع متوجه این روزنامه شد. قوانینی که در مورد حقوق زنان در ایران جاری است، برپایه چنان جهالت و بی‌عدالتی آشکاری بنا شده است که هیچ‌گونه بحثی را برنمی‌تابد. از این رو بایستی با پوشاندن لایه الهی و مقدس، آن را از گزند هرگونه بحث و انتقاد و در نتیجه فرو ریختن حفظ کرد. تصویب اصلاحیه بر بند ۶ قانون مطبوعات که هرگونه انتقاد از بی‌حقوقی زنان را با مجازات همراه می‌سازد، با هدف متوقف کردن بحث روی قوانین ارتجاعی صورت گرفت. اما اگر به کارزار مبارزه پیرامون حقوق (و بی‌حقوقی) زنان در جامعه نگاه کنیم، در یک سو تحمیل قوانین هرچه ارتجاعی‌تر، تهدید و فشار و در سوی دیگر به سخره گرفتن هر آن‌چه که تحمیل تحمل و حقارت است را می‌بینیم. رای بالای زنان در انتخابات شوراها، خود نشانی از تحقیر الگوی‌های تحمیلی بود.

بستن روزنامه زن، آغاز یورشی جدید به مطبوعات است، اما در این یورش چرا «زن» مورد هدف قرار گرفت؟

اول: خود این واقعیت که نشریه روزانه‌ای با تیتر «زن» مورد توجه طیف وسیعی از خوانندگان قرار گیرد که مطالب آن مورد تایید جناح حاکم نباشد، خاری در چشم ارتجاعیون بود.

دوم: گردانندگان روزنامه زن که خود از جناح‌های حکومتی هستند، به طیفی از زنان حکومتی تعلق دارند که در این سال‌ها به این واقعیت پی برده‌اند حقوقی که برای آنان درنظر گرفته‌اند کمتر از آنی است که آن‌ها خواستارش هستند.

سوم: روزنامه زن وابسته به کارگزاران، به عامل تبلیغ و ترویج آن‌ها و امکانی برای تشکل کارگزاران به عنوان یک حزب تبدیل شده بود.

چهارم: علیرغم تعلق نشریه زن به جناح‌های حکومتی، به دلیل وضع ملتهب جامعه، مطالب منتشره در آن در چارچوب اصلاحات جناحی محدود نمانده و تریبونی برای طرح خواست‌ها و ایده‌های سیاسی و فرهنگی متنوع شده بود. این روزنامه برخی تابوها را شکسته بود.

اما توقیف روزنامه زن، حرکت مطبوعات به سوی آزادی بیان را متوقف نخواهد کرد. ▣

مردم، روزنامه‌ها، روشنفکران و دانشجویان در برابر تهاجم...

ادامه از صفحه اول

مسئول آن حکم رسمی صادر نشده و دو جناح بر سر این که موضوع در کدام دادگاه قابل طرح و بررسی است اختلاف دارند، آیت‌الله یزدی در خطبه‌های نماز جمعه هفته گذشته تهران در سخنان تندی فایزه هاشمی را ضدانقلاب خواند و گفت چاپ پیام فرح دیبا و کاریکاتوری در باره دیه، کار ضدانقلابی است و رسیدگی به کار ضدانقلاب، وظیفه دادگاه انقلاب است. یزدی در نماز جمعه ۶ فروردین نیز گفته بود: وزارت ارشاد صلاحیت ندارد و قوه قضاییه برای بستن مطبوعات وارد عمل خواهد شد. روزنامه صبح امروز در تیتر درشت صفحه اول خود نوشت: آیت‌الله یزدی به وعده خود وفا کرد و روزنامه زن را تعطیل کرد!

دادگاه انقلاب اسلامی تهران که ریاست آن را حجت‌الاسلام رهبرپور به عهده دارد، روز چهارشنبه ۱۸ فرودین با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «برای جلوگیری از تکرار جرم و بیم تجری، حکم توقیف روزنامه زن صادر شده است.» در این اطلاعیه گفته شده است، دادگاه انقلاب اسلامی تهران با توجه به حدود اختیارات قانونی خود، مدیر مسئول روزنامه زن را احضار و پس از تفهیم اتهام، حکم توقیف را به وی اعلام کرد. این اطلاعیه می‌افزاید پس از تحکیم تحقیقات و محاکمه، دادگاه رای مقتضی را صادر خواهد کرد. به گفته فایزه هاشمی، دادگاه در ابتدا از او خواسته بود، بدون حکم کتبی روزنامه خود را تعطیل کند و او زیر بار این حکم شفاهی نرفته است.

اتهام روزنامه زن چاپ بخشی از پیام نوروزی فرح دیبا و چاپ یک کاریکاتور در باره «دیه» ذکر شده است. در این کاریکاتور، مرد مسلحی به طرف یک زن و یک مرد نشانه رفته است و یک نفر زن را نشان می‌دهد و خطاب به مرد مسلح می‌گوید: او را بُکش که دیه‌اش نصف است. داود احمدی کاریکاتوریست روزنامه زن نیز به دادگاه انقلاب احضار شده است.

فایزه هاشمی: لشکرکشی برای مجلس ششم است

فایزه هاشمی روز چهارشنبه گذشته در یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران داخلی و خارجی گفت: برخورد دادگاه انقلاب با روزنامه زن خارج از جایگاه قانونی این دادگاه است و رسیدگی به اتهامات روزنامه زن باید در دادگاه مطبوعات انجام شود. وی در پاسخ به این پرسش که چرا بخشی از پیام فرح دیبا را چاپ کرده است، گفت: چاپ این مطلب تنها جنبه خبری داشته و انتشار آن به هیچ وجه به معنی تایید آن نیست.

فایزه هاشمی گفت: توقیف روزنامه زن، اعلام حکم کرباسچی، تلاش برای تسخیر روزنامه همشهری توسط جناح راست و شدت گرفتن احتمال استیضاح وزیر ارشاد، لشکرکشی جناح راست برای فتح مجلس ششم است.

روزنامه‌های چپ اسلامی: می‌خواهند در محرم سرکوب کنند

این در حالی است که روزنامه‌های جناح چپ جریان اصلاح‌طلب، از پروژه‌ای سخن می‌گویند که جناح راست برای سرکوب جنبش اصلاح‌طلبی و دموکراتیک در ماه محرم تدارک دیده است. نخستین بار این پروژه را روزنامه صبح امروز فاش کرد و در مقاله‌ای به نام «محرم» خبر داد که جناح راست درصدد است در جریان روزهای عزاداری ماه محرم با دستگیری چند صد نفر از فعالان جنبش دوم خرداد، این جنبش را سرکوب کند. چند روز بعد اکبر گنجی از چهره‌های برجسته اصلاح‌طلب جناح چپ حکومت، در سخنانی که با تیتر درشت در صفحه اول روزنامه خرداد به چاپ رسید خبر داد که تعطیلی مطبوعات بخشی از پروژه محرم است که بر اساس آن محافظه کاران حمله به آزادی‌خواهان و آزادی بیان را در دستور خود قرار داده‌اند.

واکنش‌ها در قبال حملات جدید

در واکنش به تعطیلی روزنامه زن، طرفداران ولی‌فقیه پشت دادگاه انقلاب جبهه گرفته‌اند و مخالفان جناح راست به حمایت از این روزنامه برخاسته‌اند. معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد در اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن تعطیلی روزنامه زن، اعلام کرد خود را موظف به دفاع از حرمت مطبوعات می‌داند و تکرار کرد تمامی تخلفات و جرایم مطبوعاتی باید در دادگاه مطبوعات به صورت علنی و با حضور هیات منصفه مورد رسیدگی قرار گیرد.

روزنامه قدس به طرف‌داری از اقدام دادگاه انقلاب، چاپ بخشی از پیام فرح دیبا را ناهنجاری زشت و خطای نابخشودنی توصیف کرد و چند تن از ائمه جمعه خواهان اخراج فایزه رفسنجانی از مجلس شدند. روزنامه‌های اصلاح‌طلب نوشته‌اند که اقدامات همزمان جناح راست علیه روزنامه زن، همشهری، غلامحسین کرباسچی و وزیر ارشاد در جهت حذف کارگزاران سازندگی است.

همشهری: کارگزاران سهم بیشتری از قدرت می‌خواند

روزنامه همشهری در یک مقاله تحلیلی که در بین بسیاری از کارشناسان مهم ارزیابی شده است، نوشت کارگزاران دیگر نمی‌خواهند به عنوان یک وزنه تعادل عمل کنند. این روزنامه نوشت: کارگزاران سازندگی از وضعیت سنتی خود به عنوان وزنه تعادل بین نیروهای سیاسی عمده، خارج شده‌اند و اکنون در قواره یک نیروی سیاسی تمام عیار، مستقل و مدعی قدرت ظاهر شده‌اند و مانند همه احزاب سیاسی جهان، در مناسبات قدرت، نقش خود را ایفا می‌کنند.... اکنون اعضای طبقه متوسط شهری ایران و قشرهای تولیدکننده روستایی کشور که با عنصر کار، تلاش و تولید ارتباط نزدیک‌تری دارند به این شعار ساده و ابتدایی کارگزاران که هر کس باید به قدر سهم خود در تولید اجتماعی، مدعی قدرت سیاسی باشد، اقبال بیشتری نشان می‌دهند...

همشهری شرکت کارگزاران در انتخابات خبرگان را رفتار سیاسی بهنگام ارزیابی کرده و نوشت: همین رفتار سیاسی بهنگام، کارگزاران را از حد حزب‌متعادل کننده نیروهای سیاسی فراتر برد و به حزبی تعیین کننده با فاعلیت سیاسی‌تمام عیار تبدیل کرد. کارگزاران با همین پشتوانه در انتخابات شوراها شرکت کردند و در کنار سایر نیروهای دوم خرداد به پیروزی قاطع و بی‌چون و چرا دست یافتند. اکنون دیگر زمان تصمیم‌گیری محافظه کاران بود؛ زیرا چنین رخساره‌ای که کارگزاران از خود نشان داده بودند و از چشم محافظه کاران نیز دور نمانده بود، متضمن این عاقبت اجتناب‌ناپذیر بود که کارگزاران نماینده بخش بزرگی از جامعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورند و منطبق با همین بزرگی و سترگی قامت خود منزلت‌جویی می‌کنند.از نظر محافظه کاران، این درخواستی نامعقول، گستاخانه و نابخشودنی بود که می‌بایست به هر وسیله ممکن، آن را سرکوب کرد. ▣

از نامه خامنه‌ای...

ادامه از صفحه اول

شده و بازتاب بیرونی یافته، پی‌آمد سیاسی غیرمترقبه‌ای داشته است. با درنظر گرفتن مخالفت آشکار خامنه‌ای با خاتمی و جنبش دوم خرداد، در این شرایط که جناح راست حمله گسترده‌ای را علیه اصلاح‌طلبان و نیروهای دموکراتیک آغاز کرده است. نامه خامنه‌ای بی‌ارتباط با این تهاجم نمی‌تواند باشد. نامه خامنه‌ای اهداف کوتاه و بلند مدتی را دنبال می‌کند. هدف نخست این نامه نشان دادن نزدیکی خامنه‌ای و رفسنجانی و اشتراک عمل این دو با یکدیگر است. در این روزها که فایزه هاشمی به عنوان عضو برجسته حزب کارگزاران زیر ضرب رفته و جناح راست وی را ضدانقلاب می‌نامد، خامنه‌ای پیوندهای خود با رفسنجانی را مورد تاکید قرار می‌دهد تا به گفته آن نماینده مجلس، ترکش تهاجم علیه کارگزاران به رفسنجانی اصابت نکند. رفسنجانی نیز از این نزدیکی بی‌بهره نیست. در بلبشوی بازار گرم خشونت، «سردار سازندگی» بهتر می‌تواند خود را بر فراز جناح‌ها بکشد و به عنوان ناجی وارد صحنه شود.

تاکیدات خامنه‌ای در این نامه بر موضوعاتی مثل «عدالت اجتماعی» و «ایجاد اشتغال» ادامه سیاستی است که در ماه‌های اخیر جناح محافظه کار دنبال می‌کند و یک سیاست صد در صد عوام‌فریبانه برای جلب نظر مردم است.

برای خامنه‌ای مهم نیست که کسی به او ایراد بگیرد چرا تا این اندازه در وظایف دولت دخالت می‌کند، برای او مهم آن است هم در داخل و هم در خارج کشور نشان دهد حرف اول و آخر را چه کسی می‌زند. مقام ریاست جمهوری هر اندازه تنزل کند، رهبر جای برجسته‌تری می‌گیرد. خامنه‌ای در رویای اقتدار خمینی است تا با خاتمی همان کند که خمینی با بنی‌صدر کرد. اما در این رویا هیچ نشانه‌ای از واقعیت وجود ندارد. ▣

با کمک‌های مالی، «کار» را در انجام وظایف دموکراتیک خود یاری دهید!

www.iran-archive.com

برای بهبود زندگی مردم اقدامات فوری لازم است

آغاز سال نو با موج تازه‌ای از گرانی همراه شده است که دسترنج اندک مردم را بیرحمانه می‌بلعد و زندگی سخت را بر آن‌ها سخت‌تر می‌کند. این وضعیتی است که سال‌هاست تکرار می‌شود و آغاز هر سال نو آغازی تازه بر گرانی‌ها و افزایش قیمت‌ها می‌شود. «دوم خرداد» نیز در این وضعیت تغییری به وجود نیاورده است. تحول و تغییر در هر عرصه‌ای از جامعه که وجود داشته باشد، در زمینه مسایل اقتصادی و معیشتی مردم، هیچ تغییر و بهبودی دیده نمی‌شود.

در حالی که نزد بخش ناچیزی از جامعه ثروت‌های بادآورده انبوه‌تر شده و ابعادی یافته است که به سختی حتی در تصور می‌گنجد، اکثریت مردم به زیر خط فقر رانده شده و به ویژه در شهرها، بخش اعظم خانوارهایی که سابقا جزو اقشار میانی محسوب می‌شدند، به طور مطلق فقیرتر شده‌اند. این روند روز به روز حدت می‌یابد. اینک فلاکت همگانی خطری جدی و پدیده‌ای عینی است. فقر و فلاکت و نبود چشم‌انداز، کارد را به استخوان بسیاری از مردم رسانده است. در عرصه سیاسی شورش کور و بی‌سمت و سو و در عرصه اجتماعی انبوهی از پدیده‌ها و مفاسد چون میزان بالای خودکشی، کشتن اعضای خانواده، افزایش خشونت و ناهنجاری‌های روانی، سرقت‌های مسلحانه، اعتیاد و... نمود این وضعیت به غایت ناهنجار است.

مسئول پیدایی این وضعیت و آلام بی‌شمار، جمهوری اسلامی است. این رژیم آن‌چنان که تا امروز نشان داده، فاقد توانایی و علاقه لازم برای تخفیف بحران و جلوگیری از تشدید آن است. ارگان‌های مختلف جمهوری اسلامی از جمله دولت و مجمع تشخیص مصلحت نظام دائما در حال ارایه و بررسی برنامه‌های ۵ ساله و «طرح‌های سامان‌دهی اقتصاد» هستند، اما در عمل روز به روز بر عمق و گستره بحران اقتصادی افزوده شده و وضعیت مردم فلاکت‌بار می‌شود. مدافعین آتشین ولایت‌فقیه، ائتلاف بازار و فقه سنتی که مواضع اصلی و کلیدی اقتصادی را در دست دارند، خود مسبب اصلی این وضعیت‌اند و منافع مالی خود را در تداوم همین شرایط می‌بینند. آنان مزورانه با انگشت گذاشتن بر وضعیت وخیم اقتصادی و مشکلات مردم، در صددند از درگیری‌های جناحی در راستای ایجاد موقعیت‌های سیاسی مطلوب خود و کسب امتیازهای سیاسی سود جویند و مستقیم و غیرمستقیم اصلاح‌طلبان حکومتی را مسبب این وضعیت معرفی کنند.

جناح اصلاح‌طلب رژیم که به درستی «توسعه سیاسی» را اولویت اساسی جامعه می‌داند، برای پیشبرد آن اقدامات و اصلاحات اقتصادی که فوری و ضرور است، فاقد اراده سیاسی است. برای پیشبرد اصلاحات فوری در عرصه اقتصاد، کنترل مالی و حسابرسی و مالیاتی نهادهای عظیم اقتصادی و انجام اقدامات فوری برای مهار بازار و سرمایه انگلی و دلالی ضرورت دارد. این بخش‌ها تماما از مدافعین سرسخت ولایت‌مطلقه فقیه هستند و مهار آن‌ها حد بیشتری از تقابل سیاسی جناح اصلاح‌طلب حکومت با جناح مقابل و تعرض به پایه‌های آن را طلب می‌کند. جناح اصلاح‌طلب حکومت تاکنون نشان داده است برای انجام این مهم فاقد اراده سیاسی لازم، ابتکار، انسجام کافی و برنامه واحد است. این جناح بدون حساسیت و احساس مسئولیت لازم برای پاسخگویی به مشکلات اقتصادی است و بخش‌های مختلف آن دارای سمت‌گیری‌ها متفاوت اقتصادی هستند. و آن‌چه در این میان نیرومندتر از همیشه گلوی زحمتکشان و اقشار و طبقات کم‌درآمد جامعه را در چنگال سیاه خود می‌فشارد، فقر و فلاکت و بحران اقتصادی است. این وضعیت نمی‌تواند ادامه یابد و برای مردم قابل تحمل نیست. این موقعیت از جمله می‌تواند در راستای اهداف ارتجاعی‌ترین نیروها مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

اقدامات معین و فوری برای جلوگیری از وخامت روزافزون سطح زندگی مردم و تامین شرایط قابل قبول زندگی آن‌ها، نه تنها وظیفه فوری دولت برای تامین حقوق معاش مردم، بلکه مقابله با خطرات این سوءاستفاده نیز هست. ▣

افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی ادامه دارد

به‌دنبال توافق وزیران نفت و مقام‌های مسئول پنج کشور عمده تولیدکننده‌ی نفت یعنی ایران، عربستان، ونزوئلا و الجزایر (اعضای اوپک) و مکزیک در اسفند ماه گذشته مبنی بر کاهش تولید نفت به میزان دو میلیون بشکه، از ۱۲ فروردین سال جاری، روند افزایش قیمت نفت آغاز شده و تداوم یافته است.

میانگین بهای سبد نفتی در ماه مارس قبل از آنکه کاهش تولید به‌طور واقعی آغاز شده باشد به میزان ۱۲/۳۶ دلار صعود کرد. کشورهای عضو اوپک به‌جز ونزوئلا متعهد شده‌اند که ۷/۳٪ از میزان تولید خود بکاهند. با این اقدام سهم کل اوپک (بدون محاسبه‌ی عراق) در تولید نفت جهان به ۲۲/۹۷۱ میلیون بشکه در روز تنزل می‌کند. سهم ایران که در فوریه سال ۹۸، ۳/۹۲۸ میلیون بشکه تعیین شده بود و در ژوئیه به ۳/۶۲۳ میلیون بشکه رسید، از اول آوریل (۱۲ فروردین) به ۳/۳۵۹ میلیون بشکه کاهش پیدا کرده است. با این وجود گمان می‌رود با افزایش قیمت، درآمد حاصله از فروش نفت افزایش قابل توجهی پیدا کند. بعضی از تحلیل‌گران امیدوارند که تا پایان سال جاری میلادی قیمت نفت از مرز ۲۰ دلار عبور کند.

باید امیدوار بود که این پیش‌بینی‌ها به تحقق بپیوندد و توافق کشورهای یاد شده پایدار بماند. اما متأسفانه در سال‌های اخیر بارها دیده شده است با گذشت مدتی از توافق و افزایش قیمت نفت به حدی معین بعضی از کشورهای تولید کننده هر یک به دلیلی از رعایت سقف تولید تعیین شده سرباز زده و به سهم خود بحران اضافه‌ی تولید نفت را پدید آورده‌اند. کشورهایی چون نروژ که خود صنعتی و مصرف‌کننده‌ی بزرگ نفت می‌باشند، از آنجا که مخارج تولیدشان بالاتر از کشورهای خاورمیانه است، تنها در زمانی که قیمت نفت به آن حد پایین آید که به مخارج تولید نزدیک شود با کشورهای اوپک هم‌سوئی نشان می‌دهند و با اندکی بالا رفتن قیمت نفت معمولاً سیاست خود را تغییر می‌دهند.

عربستان سعودی نیز به دلیل ظرفیت تولید بالای خود همواره سعی می‌کند به میزان بیشتری از ظرفیت خود استفاده کند و کشورهای پرجمعیتی چون نیجریه و ایران که گذران اقتصادشان تا حد زیادی به درآمد نفت بستگی دارد، برای کاهش بحران اقتصادی در بسیاری از موارد، نزدیک‌بینانه سیاست عدول از توافق‌های صورت گرفته را به ویژه در صورت تخطی عضو یا اعضای دیگری از اوپک پیش می‌گیرند.

آخرین گزارش حکومتی حاکی است که سال گذشته میزان کسری موازنه‌ی درآمدها و هزینه‌های ارزی چند میلیارد دلار بوده است و در اثر آن حجم وام‌های کشور مجدداً افزایش یافته است. ادامه این وضع دشواری‌های اقتصادی مردم زحمتکش کشور را به ابعاد غیرقابل تحملی نزدیک می‌کند. رژیم سابق و کنونی راهی برای خروج کشور از اقتصاد تک‌محصولی و وابسته به نفت عرضه نکرده‌اند. امری که برای توسعه‌ی پایدار و مطمئن کشور ضرورتی مبرم است. ▣

صیاد شیرازی در تهران ترور شد

ادامه از صفحه اول

به دنبال ترور صیاد شیرازی، رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران اعلام کرد که انتقام خون وی را خواهد گرفت. با این ترور او بهانه تازه‌ای برای گردن زدن و زبان بریدن یافت.

صیاد شیرازی مسئول لشکر ۲۸ سنندج بود و نقش فعالی در سرکوب جنبش ملی کردستان بر عهده گرفت. وی در سن ۳۶ سالگی به پاس اقداماتی که در تحکیم موقعیت رژیم داشت از طرف خمینی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. وی چند روز پیش از ترور، از سوی خامنه‌ای درجه سرلشگری گرفت.

خاتمی در پیامی که در این رابطه انتشار داد، نوشت: تلاش برای کشانیدن جامعه به خشونت و کند کردن روند اعتلا و عزت جمهوری اسلامی و حاکمیت و اقتدار قانون در کشور، پیشاپیش محکوم به شکست خواهد بود.

از نظر ما ترور صیاد شیرازی از سوی هر کس و با هر هدفی که صورت گرفته باشد، فقط خدمت به اهدافی می‌کند که جناح محافظه‌کار حکومتی دنبال می‌کند. بی‌تردید این ترور هیچ خدمتی به جنبش دموکراتیک کشور نمی‌کند و بر زمینه آن سرکوب‌گران بهانه‌های مناسب‌تری برای سرکوب مخالفین خواهند یافت. ▣

جنایت از زبان جلاد

ادامه از صفحه اول

مشاهده کردم علاوه بر خود من سعدی جلیل اصفهانی ـ پرویز فرنژاد ـ عطارپور ـ محمد حسن ناصری ـ ناصر نوذری با رسولی و شعبانی در رستوران حضور دارند و تقریباً همه ما هم‌زمان به رستوران رسیده بودیم.

در سر میز ناهار پس از اینکه مقدرای غذا خوردیم عطارپور عنوان کرد که امروز همانطور که با همه آقایان صحبت شده روز اجرای عملیات است. پرسیدیم چه عملیاتی، عنوان کرد که این عملیات را پرویز ثابتی مدیر کل وقت ساواک بطور کامل در جزئیاتش قرار دارد و تمام مسائل را خودش پیش‌بینی کرده و تصویب کرده و مقامات دیگر هم می‌دانند و سرهنگ وزیری رئیس وقت زندان اوین هم در جریان ماجرا قرار دارد. پرسیدم جریان چه است. گفت همانطور که عده‌ای از رفقای ما بوسیله این سازمان‌های مجاهد ترور شدند در نظر گرفته شده تعدادی از زندانیان سیاسی نیز مورد تهاجم قرار بگیرند و کشته بشوند. بلافاصله هم اعلام کرد و گفت چون همه شما این موضوع را می‌دانید هیچ‌کس حق نق زدن ندارد. عده‌ای مثل من که دو ساعت قبل از این جریان در ماجرا قرار گرفته بودیم دیدم اگر بخواهیم انعکاسی انجام بدهیم مسلماً با توجه به اینکه در جریان کار قرار گرفته‌ایم خطرات جانی برای ما در بر داشت، بعداً به شعبانی و رسولی که اسم حقیقی او نوذری است گفت که بروند زندانیان را از اوین تحویل بگیرند. این‌ها رفتند و ماهم در قهوه‌خانه اکبر اوینی که نزدیک زندان اوین است به انتظار ایستادیم. پس از اینکه اینها زندانیان را تحویل گرفتند آمدند و سرهنگ وزیری هم در حالی که لباس فرم ارتشی خودش را پوشیده بود آمد و از طریق جاده‌ای که از داخل قریه اوین می‌گذشت به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم. در آنجا این زندانیان را درحالی که دستها و چشمهایشان بسته بود از مینی‌بوس پیاده کردند و همه را در یک ردیف روی زمین نشاندند. پس از اینکه اینها روی زمین نشستند عطارپور یک قدم جلوتر آمد و شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی عطارپور این بود که گفت: همانطور که دوستان و رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه‌های انقلابی خودشان به مرگ محکوم کردندو آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما که رهبران فکری آنها هستید و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم.

در اینجا تهرانی در ادامه صحبت‌های خود می‌گوید: جایی که این ۹ نفر را آوردند، سربازی در آنجا قبلا پاسداری می‌داد که این سرباز را هم از آنجا دور کردند و هیچ‌کس غیر از همین چند نفر گروه ما وجود نداشت. عطارپور خطاب به این گروه بیژن جزنی گفت ما شما را محکوم به اعدام کردیم و می‌خواهیم حکم در باره شما را اجرا کنیم. این عمل مورد اعتراض بیژن جزنی و چند نفر دیگر واقع شد و نمی‌دانم عطارپور نفر اول بود یا سرهنگ وزیری که با یک مسلسل یوزی که به آنجا آورده شده بود رگبار را به روی آنها خالی کرد، من هم نفر چهارم یا پنجم بودم که مسلسل را به دستم دادند. پس از پایان کار سعدی جلیل اصفهانی با مسلسل بالای سر این افراد رفت و هرکدام که نیمه‌جانی داشتند به زندگی‌اشان خاتمه داد و به این ترتیب این ۹ نفر از بهترین فرزندان این مملکت را شهید کردند.

در مورد نحوه انتخاب من خیلی فکر کردم که چرا این ۹ نفر را انتخاب کردند چون ۲ نفر از این افراد یعنی مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند و بقیه این افراد مثل بیژن جزنی ـ مشعوف کلانتری و سایرین متعلق به گروه‌های دیگر بودند که وابسته به گروه سیاهکل یا چریکها بودند. ▣

پیرامون برخی مواضع اخیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

یک گام به پس!

«عصر ما» ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره‌های اخیر مواضعی را منعکس کرده است که متاسفانه نشانه عقب‌ماندن مجاهدین انقلاب اسلامی از روند اصلاحات حتی در میان حکومت‌گران است. از نشانه‌های این عقب‌ماندن، مقاله‌ای است پیرامون تغییر وزیر اطلاعات. در این مقاله «عصر ما» نظرات و پیشنهاداتی را طرح کرده است که بسیار هشداردهنده است.

مجموعهٔ پیشنهادات «عصر ما» برای «تغییرات ساختاری» در این وزارت‌خانه بر ۴ محور استوار است: پرهیز از دخالت در «عرصه سیاست و جناح‌بندی‌های داخلی»، پرهیز از دخالت در «عرصه فعالیت‌های اقتصادی»، مقابله با «نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی خارجی و عوامل ضدانقلاب» و بالاخره «کنترل و نظارت». توضیحات «عصر ما» پیرامون این محورها، تصویری کاملا غیرواقعی از وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می‌سازد و خواننده را متوجه این نکته می‌سازد که مجاهدین انقلاب اسلامی از «تغییرات ساختاری» بیشتر تقویت نفوذ جناح خود در وزارت اطلاعات را درنظر دارند.

آن‌چه «عصر ما» درباره لزوم پرهیز وزارت اطلاعات در امور سیاسی و اقتصادی می‌نویسد، فقط شامل پرهیز از دخالت‌های این وزارت‌خانه در درگیری‌های جناح‌بندی‌های درون حکومت می‌شود و برای این است که دستگاه اطلاعاتی مانع فعالیت‌های سیاسی و «اقتصادی» جناح رقیب خود نشود. این روزنامه از وزیر جدید اطلاعات می‌خواهد که دستگاه اطلاعاتی را به نفع یک جریان حکومتی علیه جریان دیگر در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی به‌کار نیاندازد. در پیشنهادهای «عصر ما» هیچ جا این موضوع مورد توجه قرار نمی‌گیرد که اگر قرار است وزارت اطلاعات در امور سیاسی و درگیری‌های جناح‌های سیاسی دخالت نکند، این جناح‌ها باید شامل حال جناح‌های سیاسی مخالف رژیم نیز باشد و حکومت از دستگاه اطلاعاتی خود برای تصفیه حساب و سرکوب احزاب سیاسی مخالف خود بهره نگیرد. اما از نظر «عصر ما» در این مورد مشکلی، حداقل برای «بخش قانونی» اپوزیسیون وجود ندارد. این روزنامه در مقاله دیگری نشان می‌دهد که این بی‌توجهی به هیچ وجه اتفاقی نیست. «عصر ما» در مقاله «نگاهی گذرا به انتخابات شوراها و دستاوردهای آن» می‌نویسد: «اپوزیسیون قانونی نظام هم در این انتخابات برای اولین بار طی ۱۵ سال گذشته حاضر بود و برخلاف بزرگ‌نمایی که این اپوزیسیون از پایگاه اجتماعی خود می‌کرد و حساسیتی که در نیروهای محافظه‌کار برانگیخته بود، ملاحظه کردیم که آب از آب تکان نخورد و بعضی کاندیداهای اختصاصی این نیروها در اعمال جدول رقابت‌ها گم هستند.»

حال اگر کسی از این جریده محترم بپرسد، اگر این اپوزیسیون قانونی است پس دفتر حزبی و روزنامه‌اش کجاست، هیچ پاسخی دریافت نخواهد کرد. برای برخی از نیروهای «جبهه دوم خرداد» از نظر پرستیژی لازم است به هر قیمت نشان دهند در جمهوری اسلامی اپوزیسیون قانونی نه تنها حق حیات دارد، بلکه واقعیت نیز دارد، اما این نیروها هیچ علاقه‌ای ندارند که از حقوق اولیه یک «اپوزیسیون قانونی» نظیر داشتن دفتر حزبی و روزنامه و سایر لوازم یک فعالیت آزاد و یا قانونی و از جمله مصون بودن از پیگردهای دائم ماموران وزارت اطلاعات، حمایت کنند.

مجاهدین انقلاب اسلامی در توجیه سیاهی‌ها و امتیاز دادن به «اطلاعاتی‌ها» تا آن جا پیش می‌روند که به دروغ‌های بزرگ و خطرناک متوسل می‌شوند و از جمله می‌نویسند: «ما قتل بختیار، شرفکندی و ماجرای دادگاه میکونوس، کشف کشتی حامل سلاح در بنادر یکی از کشورهای اروپایی و... را توطئه سازمان‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا در جهت تخریب روابط ایران با دولت‌های اروپایی ارزیابی می‌کنیم که ممکن است عوامل نفوذی آن‌ها در سیستم اطلاعاتی کشور، در این توطئه‌ها بی‌نقش نباشند.» عصر ما فاجعه قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری و «چند نویسنده» را نیز در کنار «ماجرای میکونوس» به عوامل خارجی نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «ما قتل‌های اخیر و حمله به اتوبوس آمریکاییان را از جهاتی با این اهداف (اهداف نفوذی‌های سرویس‌های اطلاعاتی خارجی) سازگار می‌بینیم.»

این نمایشنامه‌ای که برای قتل آزادی‌خواهان ایران بسیار زودتر از آن‌که به صفحات عصر ما راه یابد، توسط «رهبر انقلاب» و جیره‌خواران مستقیمش سرهم‌بندی شد، دیگر رسواتر از آن است که لازم باشد در جهت اثبات رسوایی آن قلم زد. منظور نشان دادن این واقعیت است که مجاهدین انقلاب اسلامی چگونه در تناقضات خود به وضعیت تاسف‌باری دچار می‌شوند، تناقضاتی که ناشی از توجیه بزرگ‌ترین جنایات یک حکومت و از سوی دیگر دلبستگی نشان دادن (لااقل در حرف) به «حقوق و آزادی‌های فردی» است، تناقضاتی که باید زمانی به گونه‌ای حل شود و متاسفانه مجاهدین انقلاب اسلامی در مواضع اخیر خود در صدد رفع این تناقضات در جهت توجیه جنایات برآمده‌اند. در تاکیدات آنان برای تغییر ساختاری وزارت اطلاعات، از تغییر روش آن نسبت به نیروهای سیاسی، از لزوم پایان دادن به «استفاده ابزاری» از دستگاه‌های اطلاعاتی برای سرکوب احزاب و سازمان‌های مخالف نه تنها سخنی نمی‌رود، بلکه این سیاست سرکوب‌گرانه توجیه می‌شود. مجاهدین انقلاب اسلامی هنوز علیرغم ادعاهایشان درگیر تقسیم‌بندی افراد جامعه به «خودی و غیرخودی» هستند و می‌خواهند تیغ وزارت اطلاعات و سایر ارگان‌های سرکوب را از سر «خودی‌ها» که به این دستگاه‌ها دسترسی ندارند، دور کنند. آن‌ها وقتی در اعتراض به حق به بازداشت خودسرانه حجت‌الاسلام کدیور می‌نویسند، تاکید می‌کنند «مطابق قانون اساسی جرایم سیاسی در دادگاه‌های صالحه بصورت علنی و با حضور هیات منصفه باید رسیدگی شود»، اما فراموش می‌کنند که صدها زندان سیاسی در ایران از وجود دارند که حتی جرم آنان به آنان ابلاغ نمی‌شود و کسانی مانند علی توسلی بیش از چند سال است، بدون هیچ دادگاهی در سیاه‌چال‌های حکومت مخفی شده‌اند. دفاع کردن از خودی‌ها و دفاع نکردن از «غیرخودی‌ها» روشی است که مجاهدین انقلاب اسلامی همچنان به آن وفاداری نشان می‌دهند.

* * *

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، زمانی از نخستین جریانات وابسته به حکومت بود که تمایل به تغییر و اصلاحات در روش‌های حکومتی را به نمایش نهاد، اما با سرعتی که روند تحولات بعد از دوم خرداد یافته است، به نظر می‌رسد این سازمان نقش جلودار خود در نیروهای طیف چپ حکومت را از دست می‌دهد و محافظه‌کاری در سیاست‌های آن بیشتر برجسته می‌شود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اقدامات رادیکال و مستقل توده‌ای را به این بهانه که دولت آقای خاتمی را با خطر سقوط مواجه می‌سازد، تخطئه کرده و علیه این حرکات موضع گرفته است. خلاف پاره‌ای دیگر از جریانات وابسته به این طیف که «فشار از پایین» را لازمه پیشرفت روند اصلاحات و غلبه بر مقاومت‌های جناح راست می‌دانند، این سازمان هر حرکتی را از «پایین» به منزله آشوب‌طلبی و تشنج‌آفرینی محکوم کرده است و در تحلیل‌های خود، «نیروهای افراطی» را عملا جاده‌صاف‌کن جریانات ارتجاعی می‌شناسد، که همین جریانات ارتجاعی را نیز حاضر نیست به صراحت به مردم معرفی کند. مجاهدین انقلاب اسلامی چنین تبلیغ می‌کنند آن‌چه دولت انجام می‌دهد صحیح است و حرکاتی که خارج از چارچوبه اقدامات و خواست‌های دولت صورت می‌گیرد، عملا در جهت تشنج، ارتجاع و «عوامل خارجی» است. بر اساس همین تحلیل است که مجاهدین انقلاب اسلامی با تظاهرات و اقدامات دانشجویان مخالفت می‌کنند، «تندروی» مطبوعات را مورد انتقاد قرار می‌دهند و هر حرکت و خواسته‌ای که دولت را به اقدامات قاطعانه‌تر دعوت کند، آشوبگرانه می‌دانند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نه تنها سیاست دفاع بی‌قید و شرط از دولت را برعهده گرفته، بلکه به توجیه بسیاری از سیاه‌کاری‌ها، اقدامات اختناق‌آمیز و حتی جنایات جمهوری اسلامی پرداخته است، توجیهاتی که بخش عمده‌ای از نیروهای اصلاح‌طلب دیگر حاضر نیستند آن‌ها را تکرار کنند. ادامه این سیاست مجاهدین انقلاب اسلامی را به نمونه بارز «محافظه‌کاری» در میان نیروهای طرف‌دار دوم خرداد تبدیل می‌کند و این با نقشی که این سازمان از چند سال پیش برعهده گرفته بود، همخوانی ندارد و یک گام بزرگ به پس است. ▣

ولایت‌فقیه رفتنی است

خامنه‌ای در سخنرانی غدیر خم در جمع مسئولان حکومتی، بخش مهم سخنانش را به دفاع از ولایت‌فقیه و علیه دموکراسی اختصاص داد و تلاش کرد نقش ولی‌فقیه در حکومت اسلامی را حریم مقدس ممنوعه‌ای قلمداد سازد. او مخالفان ولایت‌فقیه را عده‌ای «بی‌اطلاع، کم‌سواد وکج‌فهم» توصیف کرد.

سخنان خامنه‌ای به بیانی تایید شکسته شدن حریم ولایت‌فقیه از طرف مردم است و واقعیت نیز چنین است. مردم به مقام ولی‌فقیه به دیده تقدس نگاه نمی‌کنند و تلاش خامنه‌ای جهت ایجاد مصونیت برای مقام رهبری بیهوده و آب در هاون کوبیدن است. مخالفت مردم با ولی‌فقیه آن‌گونه که خامنه‌ای سعی می‌کند وانمود سازد، مخالفت عده‌ای کج‌فهم نیست، اگر این‌گونه بود و مخالفان عده معدودی بودند، احتیاج به تاکید خامنه‌ای بر قداست مقام ولایت‌فقیه و بگیر و ببندهای مخالفان آن نبود. امروز در ایران مبارزه علیه ولی‌فقیه، اقدامی آگاهانه برای از میان برداشتن یکی از مواضع اصلی در برابر روند تحولات جاری و مشارکت مردم در تصمیمات سیاسی کشور است.

امروز در ایران مخالفت با ولایت‌فقیه دیگر مختص به نیروها و احزاب روشنفکر و لائیک مخالف حکومت نیست، در سخنرانی‌هایی که در دانشگاه‌ها، در مجالس و در حوزه‌های آموزش دینی ایراد می‌شود، و در مقالاتی که در مطبوعات مجاز به چاپ می‌رسد نیز ولی‌فقیه گاه حتی مستقیما آماج حمله است.

مردم برای درک نقش بازدارنده ولی‌فقیه در تحولات کشور نیاز به دانش ویژه‌ای ندارند. آنان طی بیست سال حکومت جمهوری اسلامی دست سرکوب‌گر رهبر را با گوشت و پوست لمس کرده‌اند. مردم به تجربه دریافته‌اند هر کجا که نویسنده‌ای به قتل می‌رسد، هر روزنامه مستقلی که بسته می‌شود، هر کجا که تجاوز و خشونت سازمان‌یافته‌ای روی می‌دهد، هر کجا که حقوق‌بشر و آزادی‌های اساسی نقض می‌شود، رد پای ولی‌فقیه در آن‌جا پیداست. همه نهادها و عوامل سرکوب نظیر رهبری قوه قضاییه، شورای نگهبان، فرماندهی سپاه، روزنامه‌های ارتجاعی نظیر کیهان و رسالت، رادیو و تلویزیون، دادگاه ویژه روحانیت، زیر فرمان مستقیم ولایت‌فقیه عمل می‌کنند.

خامنه‌ای در سخنان خود از «امنیت حکومت اسلامی» برای مخالفان سخن می‌گوید و می‌گوید «اگر ولایت اسلامی باشد، زندگی زیر سایه امیرالمومنین برای همه حاصل خواهد شد، برای مومن، برای فاسق و برای کافر، حتی کفار هم در آن راحت زندگی می‌کنند.»

رهبر جمهوری اسلامی در حالی از امنیت مخالفان سخن می‌گوید که حتی روحانیون بانفوذ هم از سرکوب عوامل او در امان نیستند. همین هفته دادگاه ویژه روحانیت حجت‌الاسلام محسن کدیور را محاکمه می‌کند.

خامنه‌ای در بخش دیگری از سخنانش درباره دموکراسی هم سخن گفته است. تفاوت میان نظام حکومتی ولایت‌فقیه با دموکراسی چنان آشکار است که گمان نمی‌رود حتی یزدی و جنتی و خامنه‌ای هم از درک آن عاجز باشند. اما رهبر جمهوری اسلامی چون مثل هر دیکتاتور دیگری، نمی‌تواند صراحتا از استبداد دفاع کند، راه حمله به دموکراسی را انتخاب کرده است. بهانه خامنه‌ای برای حمله به دموکراسی این بار یورش ناتو به یوگسلاوی است. ما در محکومیت حمله ناتو به یوگسلاوی تردیدی نداریم و توسل به جنگ به هر بهانه‌ای را نادرست می‌دانیم. در محدودیت ظرفیت رژیم‌های اروپایی در تامین عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت جامعه هم تردید نداریم. اما تردید هم نداریم آن که دموکراسی غرب را استبداد معرفی می‌کند، قصد دارد چهره سیاه دیکتاتوری خود را بپوشاند. دموکراسی غربی، انتخابات سر و دست شکسته جمهوری اسلامی با نظارت استصوابی شورای نگهبان نیست. در این دموکراسی کسی برای عضویت در شورای شهر توبه‌نامه و تعهدنامه التزام به رهبری نمی‌نویسد و اعلام نتایج انتخابات آن هم در پایتخت را به تعویق نمی‌اندازد تا زمینه سیاسی برای باطل کردن آن را فراهم سازد. در دموکراسی که خامنه‌ای آن را استبداد می‌خواند، این رهبران هستند که باید خود را با ضابطه‌های دموکراتیک سازگار سازند، کسی بر فراز قوانین نمی‌ایستد، احزاب، انجمن‌ها و سندیکاها آزادانند و تابع اوامر ولی‌فقیه نیستند، مطبوعات مستقل‌اند، نظام قضایی مطیع رهبر، حزب و شخصیت نیست. رابطه میان دولت و جامعه، افراد و دستجات بر اساس قوانین منطبق با حقوق بشر تعیین می‌شود و...

خشم خامنه‌ای علیه دموکراسی بیانگر دوران افول ولایت‌فقیه است. ولایت‌فقیه از زمانی که مردم وارد صحنه سیاسی و اجتماعی کشور شدند در سراشیب سقوط افتاده و این شکست‌های پی در پی طرف‌داران ولی‌فقیه در رویارویی با مردم است که خامنه‌ای را این گونه به دفاع بی‌حاصل از دیکتاتوری و سرزنش دموکراسی کشانده است. تلاش خامنه‌ای برای احیای اقتدار ولی‌فقیه بیهوده است، در صحنه سیاسی آتی کشور برای ولایت‌فقیه جایی نیست. ▣

سیروس طاهباز درگذشت

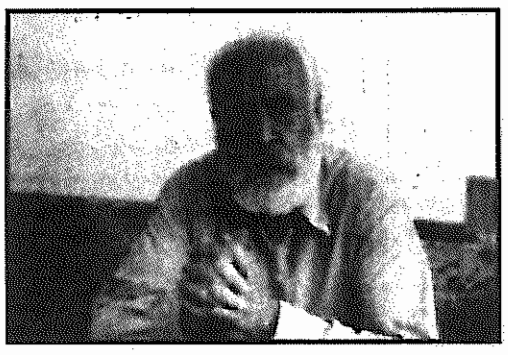

سیروس طاهباز، روزنامه‌نگار و نویسنده معروف بر اثر سکته مغزی درگذشت. وی بهنگام مرگ ۵۹ ساله بود. سیروس طاهباز در طول ۳۷ سال فعالیت ادبی و مطبوعاتی خود ده‌ها کتاب نوشت، ترجمه کرد و یا گردآوری نمود. طاهباز بویژه در زمینه جمع‌آوری و انتشار آثار و نامه‌های نیما یوشیج تلاش‌های خارق‌العاده‌ای کرد. انتشار مجله‌های ادبی دفتر زمان و آرش و تیر، سردبیری مجله امید ایران از دیگر نمونه‌های کار اوست. «کار»، فقدان سیروس طاهباز را به یاران و بازماندگان او تسلیت می‌گوید. ▣

باج‌دهی سیاسی ثمری نداد
پرونده‌ی کرباسچی برای اجرای حکم بازگشت داده شد

با رد اعتراض کرباسچی و وکلای او به حکم صادره از دادگاه بدوی توسط دادسرای دیوان عالی کشور و دادستان کل و ارجاع پرونده‌ی او به دادگستری استان تهران برای اجرای حکم، تنش در روابط گردانندگان رژیم و جناح‌های آن از آغاز سال نو به مرحله تازه‌ای فرا روئیده است.

سال گذشته در چنین روزهایی جناح محافظه کار رژیم حمله سال ۷۷ خود را به جناح دیگر با دستگیری کرباسچی آغاز کرد و اکنون حمله‌ی سال ۷۸ خود را با اعلام حکم قطعیت محکومیت کرباسچی در کنار توقیف روزنامه‌ی «زن»، حملات شدیداللحن محمد یزدی رئیس قوه‌ی قضائیه در دو نماز جمعه در سال جاری و تدارک حمله به مطبوعات مستقل و یا غیروابسته به این جناح و زمینه‌چینی برای استیضاح مهاجرانی آغاز کرده است.

ظاهراً سیاست حمله به کارگزاران باید به‌دنبال بررسی معینی از اوضاع کشور و آخرین تناسب نیروها اتخاذ شده باشد. با انتخابات شوراها، بار دیگر روشن شد که خاتمی و نیروهای هوادار او در میان طرفداران نظام و آن بخش از مردم که در انتخابات شرکت کردند از چنان محبوبیتی برخوردارند که مبارزه با آنان برای جناح محافظه کار دشوار شده است. این جناح پس از انتخابات در عین حال پی‌برد که کارگزاران موقعیتی ضعیف‌تر از آنان در میان انتخاب‌کنندگان دارند.

دودوزه بازی و میانه‌داری رفسنجانی و طرفداران او باعث شد در مدت کوتاهی موقعیت آنان در میان نیروهای هوادار حکومت به شدت تضعیف گردد و این امر مستمسکی شد تا ضعیف‌آزاران قلدرمنش جناح محافظه کار تاختن به آنان را تشدید بخشند.

در راستای هدف کلی یاد شده، ایجاد محدودیت بیشتر برای کرباسچی دارای اهمیت خاصی برای جناح محافظه کار رژیم است. وی در مقام دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی نقش اساسی در سازماندهی این حزب دارد. رانده شدن او به حاشیه و احیاناً زندان در شرایطی که دیگر اعضای مؤسس و مرکزیت این حزب به فعالیت‌های مرکزی دولتی مشغول‌اند و از این‌رو فرصتی برای سازمانگری حزبی ندارند، ضربه‌ای جدی به این حزب خواهد زد.

با این همه هنوز مشخص نیست که جناح محافظه کار در رسیدن به اهداف خود در راستاهای پیش گفته تا چه حد موفق خواهد شد. سال گذشته این جناح با توپ بسیار پرتری به جدال با کرباسچی برخاست و در ادامه با وجود موفقیت در صدور حکم محکومیت برای او به‌ناچار به آزادی مشروط او تن داد و با حمایت بی‌دریغ کرباسچی و حزب او از کاندیداهای از صافی گذشته‌ی مجلس خبرگان و توافق‌های پشت پرده صورت گرفته که مدارک آن نیز به ادعای مهدی نصیری و یارانش نزد آنان موجود است، احتمال آن می‌رفت که پرونده مختومه اعلام شود. امسال نیز این جناح با توپ نسبتاً پری وارد جدال شده است. اما امکانات کرباسچی و حامیان و طرفدارانش نیز اندک نیست. ▣

امکانات و دشواری‌های مبارزه کنونی

ادامه از صفحه اول

تحت‌فشار قرار دهد که بتواند آن را از جناح چپ اصلاح‌طلب جدا کند. در لحظه کار حاصل کار اما این است که فشار بر کارگزاران متمرکز شده است. محافظه کاران همه امید، فشار و تلاش خود را متوجه شکستن جبهه حکومتی «دوم خرداد» و تسلیم کارگزاران سازندگی کرده است. آن‌ها هم با تهدید و فشار و سرکوب، و هم با دادن امتیازهای نه چندان تعیین‌کننده کوشش می‌کنند کارگزاران سازندگی را از صف جناح چپ حکومت جدا سازند. طبیعی است که موفقیت این تاکتیک به شکاف در میان مردم نیز منجر خواهد شد، زیرا هر کدام از این نیروها هواداران پرشماری در میان مردم و به ویژه بخش فعال آن دارند. عامل تعیین‌کننده برای مقاومت یا تسلیم کارگزاران سازندگی در برابر این فشارها، نه خود فشارها، بلکه تا حدود بسیار زیادی تحت‌تاثیر مواضع هاشمی رفسنجانی است. رفسنجانی شخصیتی است که هم با توجه به نفوذ تعیین‌کننده‌ای که بر روی کارگزاران دارد و هم با توجه به پیوندهای ناگسستنی که با ولایت دارد، می‌تواند در پیروزی این تاکتیک سهم تعیین‌کننده داشته باشد. از این روست که باید اقدامات پشت‌پرده و زد و بندهای او را با حساسیت تعقیب کرد و مانع از آن شد که وی یک بار دیگر آن نقشی را که در شکست جناح چپ رژیم بعد از مرگ آیت‌الله خمینی ایفا کرد، به اجرا گذارد.

اگر در آن سو، امکانات کم و دشواری‌ها فراوان است، در این سو امکانات بالقوه عظیمی وجود دارد که به شرط استفاده درست از آن‌ها، پیروزی در هر نبردی و از جمله پیروزی نهایی بر استبداد در ایران را تضمین می‌کند.

اصلاح‌طلبان حکومتی به دلیل موقعیت و نقش خود در حکومت و استفاده از امکانات انبوه تماس با مردم، در این مرحله از جنبش نقش تعیین‌کننده‌ای را در جامعه پیدا کرده‌اند، اما نخستین واقعیت این است که آن‌ها نمی‌توانند به تنهایی در نبرد با استبداد دینی به پیروزی برسند، حتی اگر خواهان این پیروزی باشند. زیرا آنان به دلیل وفاداریشان به مجموعه سیستم و به ویژه اطاعتشان از ولایت‌فقیه با محدودیت‌های عظیمی روبرو هستند که هرگاه مقاومت مردمی در جامعه نباشد، می‌توانند به راحتی در قید و بند قوانین و فرامین ولایت اسیر شوند و قدرت مقاومت و تعرض خود را از دست بدهند.

اما حتی اگر اصلاح‌طلبان بتوانند به تنهایی این مبارزه را آن‌گونه که می‌خواهند به سرمنزل مقصود برسانند و به هدف اصلی خود که پیروزی در مجلس ششم است برسند، باز مشکلات اساسی جامعه ما را حل نخواهند کرد. زیرا مبارزه‌ای که امروز در ایران جریان دارد، برای این نیست که یک گروه برود و گروه دیگری جای آن را بگیرد، حتی اگر خواهان اصلاحاتی در سیستم حکومتی و کل جامعه باشد. به ویژه این که این گروه، گروهی است که هنوز میراث و آثار مانع عمده دموکراسی در ایران یعنی ولایت‌فقیه را بر دوش و ذهن خود دارد.

مبارزه امروز مردم ایران مبارزه برای استقرار دموکراسی و پایان دادن به استبداد فردی است و شرط نخست و مقدم این دموکراسی این است که حقوق همه اقشار مردم و نمایندگان آنان یعنی احزاب سیاسی در جامعه و حکومت به رسمیت شناخته شود و حکومت از انحصار یک گروه خاص بیرون بیاید.

نمی‌توان تا ابد از مردم خواست برای حمایت از این گروه و یا دولت به صحنه بیایند، اما حقوق اساسی آنان را به رسمیت نشناخت. مردم ایران امروز حتی برای دفاع از دولت و اصلاح‌طلبان ابزار واقعی را در اختیار ندارند و از هیچ تشکیلات مستقل کارآمد و بسیج‌گری برخوردار نیستند. اگر به خواست بخش عمده‌ای از اصلاح‌طلبان باشد، مردم باید منتظر بمانند تا هر زمان آنان تشخیص دادند به خیابان‌ها بیایند و هر وقت آنان تشخیص دادند در خانه‌ها بمانند. نگاهی گذرا به دو سالی که از دوم خرداد گذشته نشان می‌دهد در این زمینه همواره توافقات در بالا در مرکز تاکتیک‌های بخش بزرگی از جناح اصلاح‌طلب حکومت قرار داشته است. کدام موردی بوده است که طی این دو سال نیروهای اصلاح طلب، مردم را برای دفاع از دموکراسی و حتی دفاع از خود به خیابان‌ها و تظاهرات و اعمال فشار مستقیم فرا خوانده باشند؟

چه برای مبارزه قاطعانه با استبداد و چه برای پی‌ریزی یک جامعه حقیقتا دموکراتیک باید حق مردم در داشتن عقاید و علایق سیاسی مختلف پذیرفته شود. امروز بسیاری از مردم این را به درستی وظیفه خود می‌دانند که از دولت آقای خاتمی در برابر تعرضات جناح راست دفاع کنند، اما این یک تقسیم بندی دروغین است که مردم ایران به طرف‌داران دولت و هواداران جناح محافظه کار تقسیم می‌شوند. مردم ایران دارای علایق صنفی ـ طبقاتی و سیاسی گوناگونی هستند که امروز آن‌ها را یک رشته واحد به هم پیوند می‌دهد: دموکراسی. برای این که اقشار مختلف مردم بتوانند به طور واقعی، موثر، مستقل و متشکل در این راه برزمند و درعین حال از منافع ویژه خود نیز دفاع کنند، به تشکل‌های صنفی و سیاسی خود و به ویژه احزاب سیاسی خود نیاز دارند. برای پیشروی اطمینان‌بخش به سوی دموکراسی و پایان دادن به حکومت استبدادی فردی، راه دیگری جز فعالیت آزادانه احزاب سیاسی مختلف در ایران وجود ندارد. تنها با پذیرش این حقیقت و عمل به آن است که نیروی بیکران مردم را در مبارزه با استبداد و استقرار دموکراسی در ایران می‌تواند تمام قدرت خود را آشکار سازد! ▣

نامه‌ها و مقالات رسیده

- دموکراسی و اتحاد نیروها — الف. ایللی
- مدرنیزاسیون هانس وان در لو؛ ویللم وان رایخن — برگردان ا.ب
- نگذاریم آتش فرو نشیند — رحمت‌الله حبیبی
- آنارشیسم، «بوی خوش» چای و سیگار و شعار و باروت در خانه‌های تیمی — سارا.ا
- شعر هومر و اعتراف اروپا! — سارا ارمنی
- معنای جامعه مدنی چیست؟ — مایکل والزر، ترجمه ا.ب
- کرد، ملتی بی‌سرزمین — محمدعلی درخشش (معدن)
- نامه بدون عنوان — خسرو
- پیرامون دخالت نظامی ناتو در کوزوو — محمدرضا قنبری

کمک‌های مالی!

ش. گ، کمک مالی به خانواده شهدا	۴۵ مارک آلمان
رفقای دانمارک، کمک به نشریه کار	۲۰۷۷ مارک آلمان
منصور از سوئد، کمک به نشریه کار	۷۴ مارک آلمان
رضا از سوئد، کمک به سازمان	۲۰۰ کرون سوئد
م.ر، کمک به نشریه کار	۴۸ مارک آلمان
از سوئد، کمک مالی به کار	۱۸ مارک آلمان
رفیق بهزاد، کمک به نشریه کار	۱۵۰ مارک آلمان

چرا سفر خاتمی به فرانسه به تعویق افتاد؟

ادامه از صفحه اول

گفت دولت آلمان با علاقه و حسن نظر، سیاست خاتمی را دنبال می‌کند.

بنابر این، با توجه به اهمیتی که سفر خاتمی به پاریس، هم برای دولت فرانسه و هم برای حکومت اسلامی داشت، بسیار عجیب است که دو طرف با اصرار بر موضع خود در مورد بود و نبود شراب در ضیافت شام، این دیدار را به تعویق انداخته‌اند. تعویق یک سفر رسمی، اگر به دلایل عاجل یا قوه قهریه نباشد، خود یک شکست دیپلماتیک است، حتی اگر این سفر بعدها انجام گیرد. به هم خوردن برنامه زمانی یک دیدار رسمی، در ساده‌ترین حالت نشان می‌دهد دو طرف آنقدر به این دیدار اهمیت نداده‌اند که به موقع مسائل تشریفاتی را حل کنند. می‌دانیم که چنین نیست و هم برای تهران و هم برای پاریس، سفر خاتمی بسیار مهم بود.

اما چرا راه حلی پیدا نشد؟ پاسخ، این است: یا یکی از طرفین یا هر دوی آنها، به دلایل دیگری موقعیت را برای سفر خاتمی مناسب تشخیص ندادند و به جای اعلام دلایل واقعی، ترجیح دادند دلایل بی‌ضررتری در افکار عمومی مطرح شود.

در مورد اینکه کدام یک از دو طرف با سرسختی در امور تشریفات، عامداً باعث به هم خوردن برنامه دیدار خاتمی شد، تنها می‌توان به حدس و گمان روی آورد. اما با توجه به موقعیت سیاسی کنونی، می‌توان به فرض‌های مختلف رسید:

فرض نخست این است که فرانسه در حالی که همراه با آمریکا در بالکان درگیر جنگ است، نخواسته است در رابطه با واشنگتن موضوع اختلاف‌انگیزی چون رابطه با جمهوری اسلامی حاد شود. سیاست واشنگتن و پاریس در قبال حکومت اسلامی ایران، هنوز متفاوت است و آمریکا از شرکای اروپایی خود در این مورد انتظاراتی دارد که آنها نمی‌خواهند برآورده کنند. به عنوان نمونه، آمریکا انتظار دارد اروپایی‌ها پیشبرد مناسبات دیپلماتیک با جمهوری اسلامی را منوط به سه شرط عدم مخالفت ایران با روند صلح خاورمیانه، چشم‌پوشی تهران از دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و قطع حمایت جمهوری اسلامی از تروریسم کنند. در مقابل، اروپایی‌ها می‌گویند همین اهداف را در گفتگو با جمهوری اسلامی دنبال خواهند کرد، اما صرف انجام گفتگو را نباید تا تحقق این اهداف به تعویق افکند. این اختلاف در مواضع سیاسی که به اختلاف استراتژیک و اقتصادی در برخورد به ایران باز می‌گردد، بارها باعث بروز علنی کشمکش بین آمریکا و اروپایی‌ها، به ویژه فرانسه شده است. قابل تصور است که فرانسوی‌ها نخواسته‌اند در گیر و دار جنگ یوگسلاوی این موضوع دوباره مطرح شود.

از سوی دیگر گفته می‌شود جمهوری اسلامی شواهدی به دست آورده است حاکی از اینکه ابعاد اعتراض اپوزیسیون ایران در فرانسه با تظاهرات در ایتالیا قابل مقایسه نخواهد بود و ممکن است کل سفر را تحت‌الشعاع قرار دهد. این فرض تنها با شواهدی جدید قابل توضیح خواهد بود، چرا که از همان هنگامی که پاریس و تهران توافق کردند خاتمی به فرانسه برود، می‌دانستند که فرانسه به لحاظ تعداد و ترکیب ایرانیان مقیم این کشور با ایتالیا تفاوت دارد و پاریس یکی از مراکز اصلی اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور است. بعید است که این امر این قدر دیر به فکر مسئولین فرانسه و جمهوری اسلامی رسیده باشد.

اما از دلایل دیگری نیز سخن به میان آورده می‌شود که در ارتباط با اوضاع داخلی ایران است. ابراز نارضایتی علنی خامنه‌ای از سیاست خارجی دولت خاتمی که در نامه اخیر وی به رفسنجانی منعکس شده است می‌تواند یکی از این دلایل باشد. دلیل دیگری که در تهران پیرامون تعویق سفر خاتمی به پاریس عنوان شده است، موقعیت حساس سیاسی در ایران است. گفته می‌شود جناح محافظه کار قصد داشته است در غیاب خاتمی، برنامه سرکوب گسترده‌ای را به اجرا گذارد که اکنون به نام «پروژه محرم» از آن نام برده می‌شود و خاتمی به توصیه اطرافیانش سفر خود را لغو کرده است. ▣

www.iran-archive.com

روزنامه «ایران ویج» منتشر شد

نخستین شماره روزنامه «ایران ویج» روز شنبه ۱۴ فروردین ماه سال جاری در تهران منتشر شد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول این روزنامه مهندس ابوالقاسم گلباف است. این روزنامه قرار است در ۱۲ صفحه با خبرها، گزارش‌ها و تحلیل‌هایی در باره مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ورزشی منتشر شود.

در نخستین شماره ایران ویج درباره خط‌مشی و اهداف این روزنامه چنین آمده است: «روزنامه مستقل ایران ویج با این هدف به خانواده بزرگ رسانه‌های نوشتاری ایران می‌پیوندد تا در چارچوب قانون اساسی و قانون مطبوعات کشور و با بهره‌گیری از همکاری یک گروه از روزنامه‌نگاران با تجربه، باشرف و میهن‌دوست براساس ضوابط کار حرفه‌ای و متکی به اصل بی‌طرفی و امانتداری در حیطه اطلاع‌رسانی، به تجزیه و تحلیل رویدادهای ایران، منطقه و جهان بپردازد.»

چند شماره نخست ایران ویج به صورت هفتگی منتشر خواهد شد و سپس این نشریه روزانه خواهد شد. ابوالقاسم گلباف پیش از این مدیر مسئول ماهنامه «گزارش» بوده است. ▣

شوراها نهم اردیبهشت آغاز به کار می‌کنند

جواد قدیمی ذاکر، مدیر کل دفتر انتخابات وزارت کشور اعلام کرد فعالیت رسمی شوراهای اسلامی شهر و روستا روز نهم اردیبهشت ماه، طی مراسمی، همزمان با بیستمین سال صدور فرمان آیت‌الله خمینی درباره تدوین آئین‌نامه این انتخابات، آغاز می‌شود. این در شرایطی است که نتایج انتخابات شورای شهر تهران که با شکست خردکننده جناح راست همراه بود، هنوز به‌طور نهایی روشن نشده است و هیات نظارت مرکزی درصدد است مانع ورود عده‌ای از انتخاب‌شدگان به شورای تهران شود. مدیرکل دفتر انتخابات وزارت کشور در خصوص وضعیت نتایج انتخابات شوراها گفت: هفدهم فروردین ماه جاری، آخرین فرصت قانونی برای اعلام نظر توسط هیات‌های نظارت بوده است. به گفته وی برگزاری انتخابات در ۶۸۸ شهر به تایید هیاتهای نظارت شهرستان یا استان رسیده است و تاکنون در مورد ۲۰ شهر هیچ اظهار نظری از سوی هیات‌های نظارت صورت نگرفته است و در خصوص چند شهر نیز اظهار نظر مبهم بوده است. او گفت: هیات‌های عالی نظارت استان‌ها و هیات مرکزی در مورد تایید یا ابطال انتخابات چهار شهر (قهدریجان، فولاد شهر، خرامه و مینو شهر) در مهلت مقرر اقدامی انجام نداده‌اند.

در همین حال روزنامه رسالت خبر داد هیات نظارت بر انتخابات شورای شهر کرج، انتخابات این شهر را ابطال کرده است و روزنامه ایران نیوز از قول موحدی ساوجی رییس هیات مرکزی نظارت بر انتخابات بار دیگر یادآور شد «رد صلاحیت چند تن از کاندیداهای شورای شهر تهران به قوت خود باقی است.» ▣

۱۳۰ هزار نفر در ورزشگاه آزادی!

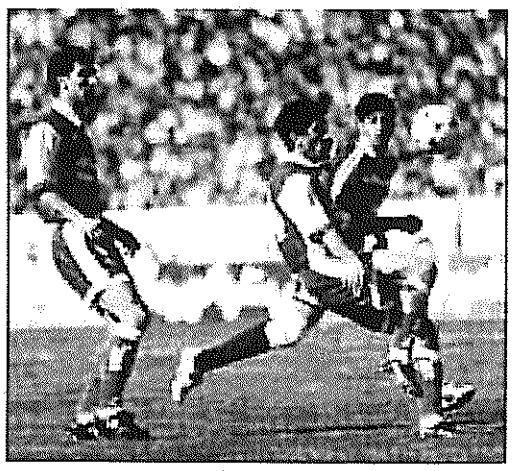

روز جمعه بیستم فروردین ماه، بازی فوتبال بین دو تیم استقلال و پرسپولیس، در دور برگشت، در چارچوب جام آزادگان برگزار شد. فدراسیون فوتبال کشور، جهت جلوگیری از درگیریهای احتمالی، سه تن از داوران بین المللی را به قضاوت فرا خوانده بود. داور اصلی بازی، عبدالرحمان الزاید، از کشور عربستان بود که در مسابقات جام جهانی فوتبال اخیر، قضاوت چندین بازی را به عهده داشت.

رقابت سنتی، و وجود خیل طرفداران این دو تیم، در میان باشگاههای فوتبال کشور، حساسیت خاصی چه به لحاظ اهمیت بازی و پذیرش تماشاگر و چه به لحاظ تدابیر امنیتی، به بازی بخشیده بود. در دقیقه پنجم نیمه اول بازی، تیم پرسپولیس توسط مهدی هاشمی نسب، موفق به کسب گل اول بازی شد، و در دقیقه چهل و چهارم همین نیمه، تیم استقلال توسط فرد ملکیان گل مساوی را به ثمر رساند. در نیمه دوم بازی خشونت بر میدان حاکم شد. داور ده بار دست به جیب برد و کارت اخطار بیرون آورد که سه تای آن کارت قرمز اخراج از زمین بود.

ادامه در صفحه ۱۰

هلموت هوفر با سپردن وثیقه آزاد شد

روز پنجشنبه گذشته نوزدهم فروردین ماه، عباسی‌فر سخنگوی قوه قضاییه اعلام کرد هلموت هوفر بازرگان آلمانی با سپردن وثیقه می‌تواند از زندان آزاد شود. به گفته سخنگوی قوه قضاییه، شعبه ۱۴۰۶ دادگاه عمومی تهران، «با توجه به نیاز به تکمیل تحقیقات و در نظرگرفتن مدت بازداشت» و همچنین درخواست وکیل مدافع هوفر، قرار اتهامی را از قرار بازداشت موقت به وثیقه تبدیل کرد تا راه برای آزادی هوفر هموار شود. به گفته سخنگوی قوه قضاییه بازرگان آلمانی تا محاکمه مجدد حق خروج از ایران را نخواهد داشت.

به دنبال این تصمیم بازرگان آلمانی روز شنبه گذشته از زندان جمهوری اسلامی آزاد شد.

هلموت هوفر سال پیش به جرم ارتباط با یک دختر دانشجوی ایرانی دستگیر و ابتدا به اعدام محکوم شد، اما مقامات قضایی بعدا حکم او را تغییر دادند. مقامات ایران از این بازرگان آلمانی تاکنون به عنوان وسیله‌ای جهت مناسبات خود با دولت آلمان سود جسته‌اند و سرنوشت او را تابع این مناسبات کرده‌اند. جمهوری اسلامی حتی زمانی کوشید از این تبعه آلمانی به عنوان عامل فشار بر دادگاه میکونوس که تروریست‌های وابسته به رژیم ایران را محاکمه می‌کرد، استفاده کند.

همزمان با اعلام آزادی هلموت هوفر، جمهوری اسلامی از «هوماخ» رئیس دفتر صدراعظم آلمان برای سفر به تهران دعوت کرد و این دعوت مورد استقبال دولت آلمان قرار گرفت. «هوماخ» روز شنبه گذشته وارد تهران شد.به گفته خبرگزاری‌ها، او جامل دعوت رسمی صدراعظم آلمان از محمد خاتمی رئیس جمهور ایران برای سفر به آن کشور است. ▣

حجت‌الاسلام محسن کدیور: کار دادگاه ویژه...

ادامه از صفحه اول

آیت‌الله یزدی در نماز جمعه اول سال، این فشارها تشدید شد.

نامه کدیور به رییس‌جمهور

پنجشنبه شب گذشته محسن کدیور در نامه‌ای که از زندان اوین خطاب به رییس‌جمهور نوشت، از او خواست در جریان محاکمه او دخالت کند و بگوید که او را علنی و عادلانه محاکمه کنند. کدیور در این نامه نوشت: مطابق اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، «مسئولیت اجرای قانون اساسی» با شماست و بر مبنای سوگندی که برابر اصل یکصد و بیستم قانون اساسی خورده‌اید، موظفید که «از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کنید». کدیور در این نامه یادآور شده است: «افزون بر چهل روز است که به اتهاماتی واهی که از مصادیق بارز تفتیش عقاید، انسداد باب نصیحت و انتقاد، به زنجیر کشیدن آزادی و محاکمه و سرکوب اندیشه است، بازداشت شده‌ام». محسن کدیور در نامه خود افزوده است: «به گزافه گویانی که ادعا کرده‌اند در ایران حتی یک زندانی سیاسی نداریم و کسی را به جرم ابراز عقیده دستگیر نمی‌کنیم ابلاغ فرمایید در روز بیست و چهارم ذی‌الحجه با آن‌ها حاضر به مباهله هستم». کدیور خطاب به آقای خاتمی نوشته است:

امیدوارم از آزمون بزرگ التزام به قانون سربلند بدر آیید. ▣

داستان

شاید دوباره دیداری بود

(۷)

امیر مُمبینی

(بخش آخر)

در شگفت بودم که چرا هنوز از پس دادن شناسنامهٔ من پرهیز می‌کند. او می‌دانست که من می‌توانم آن را بگیرم یا مانع استفادهٔ وی از آن شوم. اما به گونه‌ای رفتار می‌کرد که انگار جداً نمی‌خواهد شناسنامه را به من بازگرداند. از رفتار او سخت آزرده و خشمگین بودم. با این همه، بدبینی هنوز کاملاً چیره نشده بود و می‌توانستم رویدادها را تا اندازه‌ای بی‌طرفانه بررسی کنم. من و او نمی‌توانستیم رفتار عادی داشته باشیم. ما از شارستان رنج‌ها می‌آمدیم، از همان دوزخی که «کمدی الهی» همواره آدمی را از آن هراسان می‌کرد. روح ما هنوز از هول و هراس آن دوزخ پریشان بود. وانگهی، من آن اندازه ساده نبودم که داستان دیو و فرشته را باور کنم. روزگار به من آموخته بود که آدمی آفریدهٔ شرایط است و آفرینه‌ای ناهمگون. و این شرایط، شرایطی که من او را در چنبرهٔ خود می‌فشردند، از انسان جز پستی و پَستکاری نمی‌خواستند. آن چه می‌توانست بیزاری ما را برانگیزد همین شرایط و آفرینندگان آن بودند، نه قربانیان آن.

غرق در اندیشه‌های خود بودم که متوجه شدم او ایستاده‌است و من به نزدیکی وی رسیده‌ام. همانجا که بودم نشستم تا کمی استراحت کنم. او آمد و رو به روی من نشست. به آرامی در آبدان را باز کرد و آن را به من داد. سپس، در حالی که با انگشت روی خاک خط می‌کشید گفت:

– این شناسنامه قرار بود که وسیلهٔ نجات من بشه. از این گذشتم. اما این وسیلهٔ نجات من، این چهار صفحه کاغذ لعنتی، نباید وسیلهٔ مرگ من بشه! همه چیز روشنه. من از اول متوجه شدم که تو وضعیت منو می‌دونی. من منتظر برخوردهای بدتری بودم. اما خوبه که تو شرایط اونجا را میدونی. خیلی‌ها تاب نمی‌آرن، خیلی‌ها هم اصلاً نمی‌دونن جنگ بر سر چیه که تاب بیارن یا نیارن. آدم توی اون جهنم دلش به حال شیطان هم می‌سوزه. درد و رنج تو کمتر از منه. تو را مخالفین باطنی تو شکنجه می‌کردن، مرا موافقین باطنی من. کسی مرا شکنجه می‌کرد که پشت سر او نماز خوانده بودم. کسی که انکارش انکار خودم بود. من خودم خودم را شکنجه می‌دادم، متوجه هستی؟

دهنم را خیس کردم و ظرف آب را به او پس دادم. گفتم:

– واقعیت اینه که از یک نظر من هم خودم خودم را شکنجه می‌کردم. انسان انسان را شکنجه می‌کنه، غیر از اینه؟

– البته باید مواظب بود تا این وسط تبهکار تبرئه نشه!

– اگر انسان انسان را بشناسه تنها پی تبهکار نمی‌گرده بلکه علاوه بر آن برای از بین بردن علت درونی تبهکاری هم کاری می‌کنه.

– بر گردیم سر داستان. من بارها به خاطر کارهای نکرده شکنجه شدم. بیش از همه شکنجهٔ روانی منو خرد کرد. شب‌ها احساس می‌کردم لب یک گور گود خوابیده‌ام. با هر تکانی هراسان از خواب می‌پریدم. می‌ترسیدم که بیفتم توی گور. از هر خبر تازه‌ای وحشت می‌کردم. از هر صدایی می‌ترسیدم. برای من هیچ خبری خوب نبود. ترس مداوم از شکنجه و مرگ منو به طرف پستی هول می‌داد. اما من رنج می‌بردم و مقاومت می‌کردم. رنج من نشان سلامت من بود. انسان فقط وقتی واقعاً پست می‌شه که وجدانش پستکاری را بپذیره و از آن ناراحت نشه! یک بار منو بردن توی جایگاه اعدام و مجبورم کردن تا خون دوستان اعدام شده‌ام را که روی زمین و دیوار پخش شده بود بشویم. با این کارها زندگی را از شیطان گدایی می‌کردم. اما از شیطان بیزار بودم. از کارهای خودم بیزار بودم. از ناتوانی آدمی بیزار بودم. توی خواب فریاد می‌کشیدم. توی بیداری، بدون این که لب باز کنم فریاد می‌کشیدم. هیچ کس دلش به حال من نمی‌سوخت. همه، حتی بزدل‌ترین آدم‌ها دنبال قهرمان می‌گشتند. من مخفیانه برای کسانی اشک ریختم که مرا تحقیر می‌کردند و از مرگم شاد می‌شدند. من مثل خود خدا تنها شده بودم، می‌فهمی!

با تأثر گفتم:

– خوب، دوست عزیز آرام باش!

او با لبان لرزان و چشمان نمناک ادامه داد:

– این شناسنامه! من باید فوراً آن را به تو پس می‌دادم. ترس از این که دردسر دیگری برام درست بشه، ترس از این که دو باره به اونجا برگردم مانع شد. اگر پی ببرن در جا می‌گیرن و به همین دلیل سر به نیستم میکنن. سرنوشت شوم مرا به طرف مرگ هل می‌ده. من خسته شدم. خیلی خیلی خسته شدم. دیگه تاب زندان و شکنجه را ندارم. می‌خام یه جایی روی این زمین خدا آروم بگیرم. باید بخوابم، می‌فهمی!

چشمان به اشک نشسته‌اش آن چنان اندوهگین شدند که بُغض در گلوی من گره بست و چشمانم گُر گرفتند. همه چیز در نظرم ترحم‌انگیز می‌نمود؛ او، من، ظرف آب، بستهٔ نان، بیابان تنها، و مارمولکی که روی دو پا بلند می‌شد و کنجکاوانه ما را می‌نگریست. با گونه‌های خیس همدیگر را در آغوش گرفتیم. طوری روی سر و صورت یکدیگر دست می‌کشیدیم که انگار بر زخم‌های کاری هم مرحم می‌گذاریم. وقتی دوباره به راه افتادیم، هردو آرام و سبک شده بودیم. اشک روح ما را شسته و مثل درختان پس از باران با طراوت کرده بود. در نگاه‌های کوتاه ما به یکدیگر صمیمیت و شرم و درد به هم می‌امیخت.

***

دیری گذشت تا سکوت را شکستیم. من، همچنان که چشم‌انداز خشک پیش رو را نگاه می‌کردم گفتم:

– با هم یه راهی پیدا می‌کنیم. وقتی نه تو اسم داری و نه من جسم، دیگه کی می‌تونه ما را بشناسه!

لبخند زد و با تأکید گفت:

– باید امیدوار باشیم. حتماً یه راهی پیدا می‌کنیم که برای بار دوم اعدام نشیم! می‌دونی مَرد! من دیگه از هیچ چیز نمی‌ترسم. ترس من یکباره فرو ریخت. شکستن دیوار صوتی مرگ خیلی سخته، اما وقتی که شکستیش، خیلی چیزا تغییر می‌کنه. مهم‌تر از همه اینه که آدم دیگه از شنیدن صدای آزار دهندهٔ خود مرگ راحت می‌شه! در این حالت هم زندگی راحت‌تره هم مرگ. آدم مجال پیدا می‌کنه صدای واقعی زندگی را بشنود.

– صدای واقعی زندگی!

– می‌دونم، تو کمی به زندگی کج نگاه می‌کنی.

– من سعی می‌کنم به واقعیت کج نگاه نکنم، همین.

– خدا زندگی و انسان را خوب آفرید. گناه تبهکاری‌ها را نمی‌شه به گردن خلقت انداخت.

– خلقت! این خلقت از پایه کجه جانم! من هم به اندازهٔ تو زندگی را دوست دارم. اما این دوست داشتن نباید مانع از اون بشه که آدم واقعیت را انکار کنه.

– واقعیت چیه؟

– واقعیت؟ . . . به اون مارمولک قشنگ نگاه کن! قطعاً تاکنون هیچ انسانی را ندیده، اما اگه ما بریم طرف اون فرار می‌کنه. اگر اونم بپره این طرف ما فرار می‌کنیم. چرا؟ چون هر جانداری می‌تونه جانگیر یکی دیگه باشه. هیچ جانوری نمی‌تونه بدون گرفتن جون موجود دیگری زنده بمونه. این قانون زندگیه، و این قانون از بیخ و بن پلیده.

– این خیالپردازی‌ها از دایرهٔ منطق خارجه.

– خوب، تو که در بارهٔ خلقت خیالپردازی میکنی چرا نباید در بارهٔ چگونگی این خلقت خیالپردازی کنی؟ برای تو تعجب‌آور و نفرت‌انگیز نیست که آدم صبحانه کلهٔ میش و ناهار جیگر خوک و شام ران گاو را به دندان بکشه؟ جداً برای تو می‌تونه عادی باشه که هر فیلسوفی در طول عمر خود ده‌ها خر و گاو و اسب را بخوره؟

– ما ناچاریم طبیعت زندگی را همونجوری که هست بپذیریم، بعد راجع به اون بحث کنیم.

– برعکس! کار اصلی از اونجایی شروع میشه که ما طبیعت زندگی را به اون شکلی که هست نپذیریم.

– با این همه، اگر توی بیابون گیر کردیم شاید ناچار بشیم بریم سراغ همین مارمولک‌های قشنگ، درسته؟

– ممکنه. سمی نیستند؟

– اگر سمی هم باشند میشه گوشتشون را جدا کرد.

– چاپی که مارمولک باشه احتمالاً مار و کژدم و چیزای دیگه هم پیدا میشه. اگه تا شب از بیابون نریم بیرون کارمون سخت میشه.

– معلوم نیست کجا هستیم؟

– این سراب لعنتی نمی‌ذاره که آدم تو افق بگرده.

– بوته‌های خار دو باره کم شدن. نمک خاک هم بیشتر شده. شاید راه را گم کردیم.

– از روی آفتاب معلوم میشه که سمت ما درسته و داریم میریم جنوب.

– آخر ما نمی‌دونیم راه جنوب‌از کجا سر در میاره. ممکنه بیفتیم تو دل کویر.

– هر سمتی که بریم فرق نمی‌کنه. ما نمی‌دونیم کجا داریم میریم. ممکنه بریم تو قلب کویر، ممکنه هم برسیم به یک جایی.

– یک سمت را که می‌شناسیم. اگر از راهی که آمدیم برگردیم تا وسطای شب می‌رسیم به جاده.

– اگر هم دیر رسیدیم می‌تونیم توی گور گرم و نرم اینجانب استراحت کنیم و صبح راه بیفتیم!

– چه شوخی وحشتناکی. من مردن توی کویر را ترجیح میدم به این که یک بار دیگه اون‌جا و اونا را ببینم!

***

گرم گفتگو بودیم که متوجهٔ صدای گُنگی از دوردست شدیم. هیجانزده ایستادیم و سعی کردیم تا مسیر آن را مشخص کنیم. صدا نه از روبه رو بلکه از پشت سر ما به گوش میرسید، از همان سمتی که آمده بودیم. افق را که کاویدیم متوجه یک ستون خاکی شدیم. اول گمان کردیم که گردباد بیابانی است. اما کم کم فهمیدیم که غبار از یک خود رو برمی‌خیزد. تصویر سیال و لرزان خودرو، درآمیخته با سراب، روی تیغ افق پیدا شده بود. گفتم:

– شاید شانس بیاریم و بیاد طرف ما.

او، بی‌حرکت و خیره در افق گفت:

– میاد طرف ما، ولی معلوم نیست که شانس باشه.

ناگهان چیزی در درونم فرو ریخت و ضربان قلبم تند شد. ناخودآگاه چند گام جلوتر رفتم و به سمت خودرو چشم دوختم. خیلی بهتر دیده میشد و این نشان میداد که به ما نزدیک میشود. گفتم:

– باید کاری کنیم که اگر از اونا بودند ما را نبینند.

پاسخ نداد. به سمت او برگشتم. سرش را پایین انداخته بود و زیر دعا می‌خواند. منتظر ماندم. وقتی که سرش را بلند کرد دو باره به افق خیره شد و در همان حال گفت:

– دوست من، اگری در کار نیست. قطعاً اونا هستند و دنبال ما میگردن. کاری هم از دست ما ساخته نیست. اگر بتونیم قبل از اومدن اونا خاک را بکنیم و قایم بشیم باز هم ما را پیدا میکنن. رد پای ما توی بیابون پیداس.

گفتم:

– تو از کجا مطمئن هستی که اونا هسن؟

جلو آمد، دست مرا گرفت و فشرد، و ساکت ماند. من بیهوده تلاش میکردم که واقعیت واقعیت نباشد. هر دو مطمئن بودیم که آنها هستند، و روشن بود که پی ما را گرفته‌اند، چرا که دلیل دیگری برای بیابان پیمایی آنان نمی‌توانست وجود داشته باشد.

خاموش به یکدیگر نگاه می‌کردیم. آغاز و پایان داستان چنان یکی شده بود که دیگر نمی‌دانستیم در کجای آن هستیم. راه فراری نبود. باید از روبرو با حادثه درگیر می‌شدیم. گفت:

– ما با اونا برنمی‌گردیم!

گفتم:

– اونا هم با ما برنمی‌گردن!

سرش را بسوی آسمان بلند کرد. من هم رد نگاه او را گرفتم. در بلندترین چشم‌آیش، صفی از غازهای سفید بر پهنهٔ آبی به سوی شمال می‌رفتند. او پاسخش را گرفت. پس، به سوی من بر گشت و گفت:

– خداوند ناچاره بین من و اونا یکی را انتخاب کنه.

گفتم:

– فقط بین تو و اونا؟

ساعتش را باز کرد و به من داد و با صدایی که بُغض بدرود آن را به لرزه انداخته بود گفت:

– بین ما و اونا!

ساعت او را به دستم بستم و ساعت خودم را به او دادم و با طعم شور اشک در دهان گفتم:

– شاید دوباره دیداری بود!

گفت:

– شاید!

بی آنکه دیگر چیزی به هم بگوییم، همزمان خم شدیم و چنگ‌هایمان را از خاک نمکزار پر کردیم، و منتظر آنان ماندیم که اکنون دیگر ما را در تیررس خود داشتند.

پایان

www.iranarchive.com

نیره توحیدی در گفتگو با «کار»

فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی

نیره توحیدی از فعالین سرشناس جنبش زنان ایران است که اکنون علاوه بر کار تحقیق پیرامون مسایل زنان، در دانشگاه‌های مختلف آمریکا نیز تدریس می‌کند و مطالعات ارزشمندی در زمینهٔ جنبش زنان در ایران انجام داده است. از وی تاکنون ده‌ها مقالهٔ تحقیقی به زبان‌های فارسی، انگلیسی، ترکی و روسی به چاپ رسیده است. «فمینیسم، دموکراسی و اسلام‌گرایی» کتاب آخر اوست که در آن در باره مسایل کلیدی جنبش زنان ایران اظهارنظر کرده است. در این شماره قسمت دوم و آخر مصاحبه با ایشان را می‌خوانید:

■ بعد از گزارش شما از کنفرانس جهانی ۱۹۹۵ پکن، شما متهم شدید که جزو نسبی‌گرایان فرهنگی هستید. با توجه به این که شما یکی از مخالفین نظریه نسبیت فرهنگی و کاربرد آن برای کشورهای جهان سوم در کنفرانس پکن بودید، می‌خواهم نظرتان را در مورد نسبیت فرهنگی برای خوانندگان ما توضیح دهید.

□ بله، من نه تنها در کنفرانس پکن، بلکه در مواقع متعدد دیگری در کنفرانس‌ها و مجامع دانشگاهی و مصاحبه‌هایی که با رادیوهای خارجی داشته‌ام، علیه سوءاستفاده از «نسبیت فرهنگی» سخت گفته‌ام. چنانکه در کتاب «فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی» نیز مفصلا در باره تاریخچه و کاربردهای این تز نوشته‌ام، در حال حاضر دو نوع سوءاستفاده از این اصل منطقی که فرهنگ‌ها با هم متفاوت هستند و ارزش‌های فرهنگی نسبی است، صورت می‌گیرد. یکی نیروهای محافظه کار، سنت‌پرست و حکومت‌های استبدادی و تمامیت‌خواه و تک حزبی هستند که با سوءاستفاده از ایده «نسبیت فرهنگی» عدم رعایت حقوق بشر و نقض آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، به خصوص نقض حقوق زنان را به بهانه حفظ ارزش‌های فرهنگی و یا احترام به سنن و اعتقادات دینی، توجیه می‌کنند. مثلا دولت چین که یک نظام تک حزبی شبه کمونیستی است عدم رعایت حقوق بشر، به خصوص آزادی‌های فردی نظیر آزادی اندیشه و بیان را با این بهانه که این ایده‌ها برخاسته از اصل «اصالت فردی» (individualism) بورژوایی غربی است و با فرهنگ و نظام سیاسی چین که بر مبنای «اصالت جمع» استوار است، خوانایی ندارد، توجیه می‌کند. حکومت‌های مستبد و سنت‌گرا نظیر عربستان سعودی و جمهوری اسلامی نیز با بهانه‌های مشابه که گویا حقوق بشر بر مبنای ایده‌های غربی تدوین شده است و یک کشور اسلامی باید بر مبنای سنت‌ها و دین و فرهنگ خودش حدود و ثغور حقوق بشر را تعیین کند، از قطع دست و شلاق در ملاء عام و سنگسار، زندان به جرم دگراندیشی گرفته تا تبعیض قانونی علیه زنان در قوانین قصاص تا حد نیمه انسان شمردن زن، قانونی بودن ازدواج در سن ۹ سالگی برای کودکان دختری که هنوز توانایی انتخاب درست و یا نادرست را ندارند، تا عدم رعایت حق انتخاب پوشش و... همه را توجیه می‌کنند. حکام سعودی و سنت‌گرایان حاکم در ایران در عین عضویت در سازمان ملل، خود را ملزم به رعایت کنوانسیون بین‌المللی حقوق بشر نمی‌دانند و بهانه اصلی‌شان این است که مضامین این کنوانسیون غربی است. جالب این جاست که این شیخ‌الاسلام‌های ما هرگز نمی‌گویند چون تلفن، رادیو، کامپیوتر، تلویزیون، اتومبیل و... غربی است، پس نباید مورد استفاده شخصی ایشان و «امت مسلمان» قرار گیرد. چرا باید رسم الاغ‌سواری را با اتومبیل سواری تغییر داد و مثلا به جای سنت سفر با کاروان شتر، دیگر باید با هواپیما سفر کرد، حتی جهت زیارت و حج، اما نمی‌توان جای سنگسار و چادر سیاه و شلاق زدن را راه و روش‌های مدرن تغییر داد؟!

سوءاستفاده نوع دوم توسط بعضی محافل ذینفع در کشورهای غربی و نیز بعضی روشنفکران خاصه بعضی پسامدرنیست‌ها صورت می‌گیرد. بعضی محافل و ارگان‌های دولتی غرب مثلا اداره مهاجرت و یا محکمه‌های قضایی اقلیت‌های قومی و مذهبی مهاجر در کشور خود را بر مبنای تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی مشمول تمامی قوانین مدنی کشور خود نمی‌کنند، که همه ما به خوبی عوارض زیان‌بار آن را برای سوءاستفاده سنت‌گرایان می‌دانیم. فکر می‌کنم آن چه بیشتر مورد نظر شما در این سوال است، استدلال بعضی پسامدرنیست‌ها که به استناد این که فرهنگ‌ها متفاوت و ارزش‌ها نسبی‌اند، از هر نوع برخورد انتقادی و اعتراضی علیه رسوم و سنت‌هائی که ستمگر و خشن هستند سر باز می‌زنند و به بهانه این که در هیچ چیز جهان شمول وجود ندارد، جهان‌شمولی حقوق بشر را نیز منکر می‌گردند. به نظر من روش درست مقابله با این احتجاجات این است که نشان دهیم که اگر این سنت‌های سرکوب‌گر برای تمامی جامعه یک ارزش مطلوب است، چرا حاکمان باید با اعمال زور و خشونت اجرای آن‌ها را تداوم بخشند؟ اگر همه مردم در ایران خواهان مثلا پوشاندن موی سر هستند، چرا دسته‌های ثارالله و حزب‌الله و کمیته و... باید به ضرب چماق رعایت این «رسم همه‌پسند» را نظارت کنند؟ چرا قبل از روی کار آمدن طالبان در افغانستان، رقص و موسیقی و تماشای تلویزیون حرام حساب نمی‌شد؟ آیا فرهنگ مردم افغانستان به ناگهان تغییر کرده است؟ البته باید یادآوری کرد که به دلیل سنت دیرین اورینتالیستی و تعصب‌ها و غرض‌ورزی‌های رایج در بسیاری مجامع غربی بر علیه مسلمانان و کلیشه سازی‌های یک جانبه و منفی قوم‌گرایانه و نژادپرستانه باقی مانده از دوران استعمار، کار روشنگرانه و اصولی در این زمینه حساس و پیچیده شده است. باید مرزهای باریک بین دفاع از هویت‌های ملی و قومی را از توجیه و لاپوشانی جوانب منفی و عقب‌مانده در فرهنگ و نظام سیاسی کشور خود را با هوشیاری از هم تمیز دهیم. من معتقد هستم که در عین تکیه بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص و ریختن استراتژی جنبش زنان و هر جنبش دموکراتیک دیگر به تناسب شرایط مشخص و ویژگی‌ها و تفاوت‌های تاریخی، اقتصادی و فرهنگی، یک سری اصول و ارزش‌ها و حقوق و حتی آرمان‌های جهان شمول وجود دارد که حاصل دستاوردهای بشری است و حتی اگر در غرب زائیده شده باشند، حاصل امتزاج و اختلاط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در طی قرون می‌باشند. همان طور که دستاوردهای مادی و تکنولوژیک تمدن به طور جهان شمول کم یا زیاد در اختیار تمامی بشریت قرار گرفته است و واکسن مالاریا و برق و رادیو به دورترین نقاط دنیا از مرکز اکتشاف و اختراع آن‌ها فرستاده شده است، دستاوردهای ذهنی، معنوی و فرهنگی نیز وقتی مثبت، چاره‌ساز و در خدمت عدالت، برابری و آزادی، سلامت روحی و جسمی و راحتی و شادمانی مردم قرار بگیرد، طبعا جهان‌شمول و بشری هستند حتی اگر با فاصله‌های زمانی و گذر از مسیرهای مختلف به هنجارهای جهانی تبدیل شوند.

■ کارهای زنانی چون فاطمه مرنیسی، نوال سعداوی و... که کوشیدند تفسیر دیگری از اسلام ارایه دهند را در جنبش زنان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ کارهای این نوع نویسندگان فمینیست را بسیار مثبت ارزیابی می‌کنم. البته تاثیر کارهای افرادی چون سعداوی و مرنیسی از قلمرو کشورهای خود یعنی مصر و مراکش خارج شده است و بر تمامی زنان اهل تحقیق و متعهد به رهایی زنان در جوامع مسلمان تاثیر گذاشته است. علاوه بر آن، کارهای نویسندگان و سخنگویانی چون نوال سعداوی، فاطمه مرنیسی، لیلی احمد و رفعت حسن، کلیشه‌های منفی و یک جانبه و درک‌های اروپا ـ محورانه از مسایل و موقعیت زنان جوامع مسلمان را در محافل دانشگاهی و علمی نیز تا حد زیادی تغییر داده است. منتها خدمات نظری و فرهنگی این نوع زنان نخبه تنها در کنار مبارزات توده‌ای و گرایش‌های متعدد، تشکل‌های بومی خود زنان در هر یک از این کشورهاست که می‌توانند در ایجاد تحولات قانونی و نهادهای موثر واقع شوند. واقعیت این است که در اکثر جوامع مسلمان کنونی که در بستر بحران مواجهه با مدرنیسم و نیز جهانی شدن (Globalization) قرار دارند، نقش زنان به یکی از حساس‌ترین مسایل کنونی تبدیل شده است. به قول یک روزنامه‌نگار نیویورک تایمز، به همان سان که نژاد، معضل بزرگی برای دموکراسی آمریکا بوده است، جنسیت، نقطه کور جهان اسلام شده است و این در حالی است که زنان در سطوح و مراحل گوناگون و با شتاب‌های متفاوت برای عبور از مرزهای حجاب و مردسالاری به ماورای آن تلاش می‌کنند. یکی از کانون‌های این تلاش ایران است که باز به قول این روزنامه‌نگار، هیجان، نقش و ترفندهای این پیکار در هیچ کجای جهان اسلام به اندازه ایران نیست (به نقل از ایران تایمز ـ ۲۰ ژوئن ۱۹۹۷)

اگرچه این ارزیابی در مورد شدت این پیکار در ایران می‌تواند درست باشد، اما از لحاظ نظری و ذهنی کار زنان ایرانی (فمینیست‌ها، اعم از اسلامی و سکولار) هنوز عقب‌تر از سطح کارهای افرادی چون مرنیسی است. من ضمنا این نویسندگان را مسلمانان سکولار یا عرفی شده می‌دانم چرا که زاویه نگرش بر نوشته‌های آن‌ها نه صرفا اسلامی بلکه چند منبعی است. مرنیسی اگرچه به مثابه یک زن متعلق به فرهنگ و عادات و ارزش‌های اسلامی سخن می‌گوید، و از اسلام به بازخوانی مدرن و متناسب با زمان دست می‌یازد، اما راه رهایی همه زنان جوامع مسلمان یا غیرمسلمان را در اسلام جستجو و توصیه نمی‌کند. فرق است بین آن زن اسلام‌گرائی چون ثریا مکنون که به کنفرانس جهانی پکن می‌آید تا به بقیه زنان جهان نیز ثابت کند که بهترین و تنها راه رهایی زنان در پوشیدن چادر سیاه و گرویدن به اسلام مورد درک و اعتقاد اوست با زنی مثل لیلی احمد یا حتی رفعت حسن که تلاش می‌کند تا تحول‌پذیر بودن و امکان تفسیر برابری جویانه از اسلام را به نمایش بگذارد و بگوید که زنان جوامع مسلمان نیز می‌توانند ضمن حفظ اعتقادات دینی و شخصی خود، از مواهب جهانی حقوق بشر و تساوی حقوق زنان برخوردار گردند. وقتی بحث‌های فقهی از انحصار روحانیت مذکر و خواص مذکر بیرون آمده و به سطح عوام و از جمله زنان کشانده می‌شود، دیگر جلوی تعابیر و قرائت‌های متفاوت و جدید را نمی‌توان گرفت. خاصه که به طور بیسابقه‌ای عده‌ای زنان تحصیل‌کرده و مجهز به دانش دین و علوم جدید و زبان‌های مختلف بر آن شده‌اند که خود مستقیما به متون دینی و فقهی احاطه یابند و خود به اجتهاد بپردازند و با دید خود و بر اساس منافع و مصالح خود و نه روحانیون مذکر حاکم، به تفسیر و تعبیر و بازخوانی اسلام بپردازند. امروز شاهد هستیم که حتی عده‌ای دانشجوی معمولی دانشگاه‌ها و نه فقط طلاب حوزه‌های علمیه، در ایران اصل ولایت فقیه و سایر تعابیر و سنت‌ها و روایات ضددموکراتیک شرعی را مورد چالش قرار داده و «فقه پویا»ی خود را در مقابل «فقه سنتی» قرار می‌دهند. این تکثر و تنوع خود آغازگر امیدبخش شکستن تابوها و جزم‌ها و پیوستن ناگزیر جامعه اسلامی به عصر جدید مدنی و پلورالیستی است.

■ هر چند تمامی قوانین ضدزن جمهوری اسلامی بر اساس قوانین اسلامی و شرعی است، اما امروز اکثریتی از توده مردم ایران به جدایی دین از دولت باور دارند. در مورد دین و دین‌سالاری چه می‌گویید؟

□ من شخصا معتقدم گشایش نهایی در کار زنان به طور خاص و در استقرار همه جانبه دموکراسی و جامعه مدنی در هر کشوری از جمله ایران، منوط به داشتن دولت غیردینی و غیرایدئولوژیک است و این را مفصلا در کتاب خود تشریح کرده‌ام که مساله زنان با مساله عرفی شدن (سکولاریسم)، مدرن شدن و دموکراتیک شدن جامعه پیوند خورده است. اما من در عین حال عمیقا معتقدم یکی از کانال‌های رسیدن به این هدف، اصلاح‌گرایی و نوگرایی در نهاد دین و عرفی و مدنی شدن خود کارگزاران اصلی دینی است. این روند در ایران خوشبختانه شروع شده است. در تسریع این روند هم تلاش‌های روشنگرانه و مستقل روشنگران لائیک در عرصه‌های مختلف فرهنگی، فلسفی، هنری و علمی و سیاسی لازم است و هم تلاش‌های ترقی‌خواهانه، نوگرایانه و سازنده نواندیشان و روشنفکران دینی. یادمان باشد که (اگر تاریخ مبارزات حق‌خواهی زنان در ایران را مرور کنیم) در جرایند دوران مشروطه و سال‌های نخستین رواج اندیشه دموکراسی و تجددخواهی، زنان و مردان حق‌خواه و آزادی‌خواه به دو دسته متخاصم اسلامی و سکولار تقسیم نمی‌شدند. یادمان باشد که تاسیس اولین مدارس دخترانه که با حمله و تکفیر و حتی بست نشستن‌های آخوندهای مرتجعی چون سید علی شوشتری مواجه می‌شد، در عین حال حمایت آخوندهای مترقی و گاه حتی به ابتکار همسران و دختران آنان صورت می‌گرفت نظیر صفیه یزدی همسر مجتهد طراز اول و ترقی‌خواه مشروطیت یعنی شیخ محمد حسین یزدی (که چقدر با آیت‌الله یزدی کنونی متفاوت بود!) که مدرسه دخترانه «عفتیه» را تاسیس کرد. این زن دین‌دار از اعضا فعال «انجمن آزادی زنان» بود که در سال ۱۲۸۵ تاسیس شده بود. این نوع نواندیشان و خدمت‌گزاران توسعه فرهنگی در میان دین‌داران کم نبوده‌اند، مثلا صدیقه دولت‌آبادی، آغابیگم نجم‌آبادی، مزین‌السلطنه (مریم عمید) و روحانیونی که در نهضت مشروطه نقش مثبت و ترقی‌خواه بازی کرده‌اند را نیز همه می‌شناسیم و انصاف نیست که تنها نام شیخ فضل‌الله نوری مرتجع را به یاد بسپاریم. یادمان باشد که مشکل کنونی ما نه وجود دین‌داران و دین، بلکه وجود دین‌سالاری و تحمیل عقیدتی و سرکوب آزادی و دگراندیشی است. به نظر من ما نباید مثل انحصارطلبان و سکتاریست‌ها، زنان فعال جامعه را به «خودی‌ها»ی سکولار و «غیرخودی»های اسلامی تقسیم کنیم. خوشبختانه بخش‌های پیشروتر این زنان دین‌دار این «خودی غیرخودی» کردن و «دیگرسازی» را کم‌کم کنار گذاشته‌اند. مثلا نشریه «زنان» نیز مثل نشریات دوران نهضت مشروطه و بعد از آن چون شکوفه، زبان زنان، دانش، نامه بانوان و پیک سعادت نسوان، حاوی نوشته‌هایی با انواع گرایش‌های سکولار و غیرسکولار فمینیستی است.

ضمنا من به این نتیجه رسیده‌ام که نباید مثل گذشته و به اشتباه، تحولات اجتماعی را عمدتا از دریچه دولت و حکومت ببینیم. یعنی ما نوعی دید دولت‌مدار نسبت به جامعه داشتیم و تصور می‌کردیم همینکه دولتی سرنگون شد و جای آن را دولت دیگری و بهتری گرفت، می‌توان به تحولات مطلوب رسید. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که دولت خود یکی از نهادها، اگرچه مهم‌ترین نهادهای جامعه است و برای تحول بنیادی در یک جامعه باید در نهادهای دیگر نیز تحولات بنیادی صورت بگیرد. نهاد اقتصاد، نهاد خانواده، نهاد دین، ادبیات، هنرها، فلسفه و اندیشه‌های روشنفکران، مطبوعات، مدارس و... در یک جامعه عقب‌مانده و توسعه نیافته از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی چگونه می‌توان به صرف تلاش‌های دولتی آن‌هم از بالا، دگرگونی‌های ماندگار و عمیق ایجاد کرد؟ به همین دلیل تحولات در بطن جامعه و فرهنگ که به ناگزیر تدریجی و طولانی و عمیق است را لازمه تحول دولتی و حکومتی می‌دانم والا گروهی اقتدارگر، در غیبت مشارکت سیاسی مردم و اعمال نفوذ جامعه مدنی، جای گروه اقتدارگر قبلی را می‌گیرد و البته که بدترین نوع اقتدارگری، دین سالاری است که شدت خفقان فرهنگی ناشی از آن عده‌ای را به حسرت خوردن نسبت به خفقان سیاسی دوران رژیم سابق سوق می‌دهد. به نظر من خود دین‌سالاران و حکومتی که بر مبنای ولایت مطلقه فقیه است خود بیش از هر نیروی دیگری به تقدس‌زدایی جامعه ایران کمک رسانده است. این یک فرایند طرفه (ironic process) در ایران امروز است که روحانیت حاکم خود بیش از روند مدرنیته دارد به سلطه دین بر عرصه‌های مختلف فرهنگی و ذهنی و اجتماعی ضربه می‌زند. ایران در آینده نه چندان دور یکی از سکولارترین، عرفی‌ترین و مدنی‌ترین جوامع در میان جوامع مسلمان خواهد شد، حتی مدنی‌تر از ترکیه که آتاتورک و نظامیان سعی کرده‌اند از یک طریق دولت ـ مدار جامعه را مدرن سازی کنند. البته این فرآیند در ایران به قیمت گزافی تمام خواهد شد یعنی به قیمت سال‌ها عقب رفتن اقتصادی و سیاسی اولیه و خون هزاران دگراندیش آزادی‌خواه. ولی هیچ چیز بهتر از حکومت عریان و مستقیم دین‌سالاران، آن‌هم به قول خودشان به شیوه معاویه و با سرکوب‌ها و بیرحمی‌های آن‌چنانی حتی نسبت به دین‌داران دگراندیش، نتوانسته است تقدس و پاکی و ربانیت قدرت‌طلبان دین‌پیشه را در ذهن مردم فرو ریزد. امروز دوران حکومت‌های توتالیتر تمامیت‌خواه و تک صدا و تک حزبی به پایان رسیده است. شکست حکومت ایدئولوژیک و تک حزبی شوروی درس‌های بزرگی در بر دارد. در عصر جهانی شدن مدرنیسم و کامپیوتر و ارتباطات نمی‌توان همه را به یک شکل لباس پوشیدن، یک طور فکر کردن و یک هویت و یک دین داشتن وادار کرد. آن‌ها که به متناقض بودن ترکیب «فمینیسم اسلامی» ایراد می‌گیرند، مگر ترکیب «جمهوری اسلامی» را متناقض نمی‌یابند؟ آیا می‌شود هم اصل را بر جمهور مردم گذاشت و هم بر ولایت مطلقه فقیه؟ واقعیت این است که تحولات آتی و حتی جاری در ایران، از دل همین تناقضات و نامتعارفی‌های حاکم فعلی بیرون می‌آید. برای مثال امروز مباحث دینی و فقهی و حتی اجتهاد به طور بیسابقه‌ای فراگیر و توده‌ای شده است. میدانیم که بحث و تصمیم‌گیری بر سر اصول و احکام قرآنی و شریعت و تفسیر در گذشته مختص خواص و عده‌ای نخبه یعنی علماء روحانی در مدارس و حوزه‌های دینی بود، آن‌هم همگی مرد. امروز اما با توجه به این که ۱ ـ به طور بیسابقه‌ای سواد عمومی در جامعه بالا رفته است، خاصه در بین زنان، ۲ ـ گسترش دنیای ارتباطات و شبکه‌های خبر، و رشد مطبوعات به تفکر انتقادی کمک رسانده، مضرات و نتایج منفی مطلق اندیشی و جزم‌گرایی و سنت‌پرستی را به مثابه یکی از علل عقب‌ماندگی کشورهای مسلمان به نمایش گذاشته است، ۳ ـ دین به طور عریان و مستقیم وارد سیاست و زندگی روزمره مردم در تمامی عرصه‌ها و تنگناهای اقتصادی، اداری و آموزشی شده است و دیگر در برج عاج و مقدس اپوزیسیون و منتقد فساد و استبداد قرار ندارد، بلکه خود از دید مردم باید جواب‌گوی فساد و استبداد و فقر موجود باشد. به قول مهدی بازرگان، هم از این روست که این مدعیان رواج اسلام باعث شدند جوانان فوج فوج از اسلام گریزان شوند.

■ در مورد فعالین زن در خارج از کشور چه نظری دارید؟ شما در کتاب اخیرتان اصطلاح قشربون مذهبی و قشربون لائیک را در چند جا به کار برده‌اید، این قشربون لائیک چه کسانی را شامل می‌شوند؟

□ به نظرم فعالین زن در خارج از کشور حداقل در دو زمینه فعالیت می‌کنند یا باید بکنند: زمینه اول مسایل خاص مهاجرین ایرانی در کشورهای مختلف است و زمینه دوم فعالیت‌های مبارزاتی، سیاسی و فرهنگی در همبستگی با مردم در داخل ایران، خاصه زنان درون کشور علیه نقض حقوق بشر و سرکوب‌گری رژیم حاکم در ایران است. در زمینه اول زنان نقش فعال و سازنده‌ای داشته‌اند. مطالعات اولیه از جمله بررسی‌های خود من حداقل در آمریکا، نشان می‌دهد که فرآیند مهاجرت برای زنان بطور خاص و برای خانواده‌های ایرانی بطور عام، هم تضادهای جدید فرهنگی و هویتی و هم تنش‌های ویژه‌ای در مناسبات جنسیتی و مناسبات بین نسل‌ها به وجود آورده است. اما زنان اغلب بطور خلاق و با انعطاف‌پذیری و استقامت قابل تحسینی با مسایل مهاجرت نظیر هویت‌یابی و چندفرهنگی و مشکلات کاری و تحصیلی روبرو شده‌اند. البته رهایی از سنن دست و پاگیر و قوانین تبعیض‌گرا و فضای سرکوب‌گر خود مسیر دست و پنجه نرم کردن با مشکلات مهاجرت را تسهیل کرده است بطوریکه زنان از فرصت‌های به دست آمده اغلب استفاده حداکثر را کرده و می‌کنند. به عنوان مثال در آمریکا، بطور مشخص در لوس‌آنجلس که یکی از کانون‌های اصلی ایرانیان مهاجر است، نرخ اشتغال در بین زنان ایرانی در طی ۱۰ سال گذشته از ۲۷ درصد به ۴۸ درصد افزایش یافته است. البته در زمینه مسایل و نقاط ضعف و قوت مهاجرین ایرانی و تحولاتی که فرایند مهاجرت در نقش مرد و زن ایجاد کرده است، بحث جداگانه‌ای لازم است. منظور من فقط اشاره کوتاهی بود به این واقعیت که زنان مهاجر ایرانی از خود فاعلیت، توانمندی و سازندگی قابل توجهی نشان داده‌اند.

در مورد زمینه دوم اما واقعیت این است که اغلب زنان و مردان ایرانی مهاجر دیگر مسایل سیاسی ایران را فراموش کرده‌اند و یک نوع انفصال از ایران دیده می‌شود. البته در بین آن عده از زنان ایرانی که همچنان علقه‌های سیاسی و فرهنگی و عاطفی خود را با ایران حفظ کرده‌اند فعالیت‌های مثبت و باارزش همچنان جریان داشته است. مثلا زنان فعال خارج از کشور در افشاء و انعکاس بین‌المللی سیاست‌ها و قوانین زن‌ستیز در رژیم حاکم در اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران، نقش مهم و موثری را بازی کرده‌اند. اما میزان و محتوای این فعالیت‌ها ضعیف‌تر و نارساتر از ظرفیت‌های موجود بوده است. این تلاش‌ها باید در ارتباط و پیوند مستقیم و غیرمستقیم با تلاش‌های درون کشور و با جنبش دموکراتیک جاری و در یاری رساندن به شکل‌گیری جنبش زنان و رواج گفتمان‌های مدنی و حق‌طلبانه، به طور متشکل‌تر، با برنامه‌تر و هدفمندتری صورت گیرد. سرگشتگی، ذهنی‌گرایی و گیجی، درجا زدن در سطوح شعاری و پلمیک‌های بی‌حاصل و تنش‌زا و جبهه‌بندی‌های سکتاریستی و محدود شدن به افشاگری و تظلم‌خواهی مدت‌ها نیروهای زیادی را راکد نگاه داشت. من عده‌ای از زنان فعال ایرانی فمینیست که گاه در مجامع و محافل خارج از کشور نیز فعال هستند را می‌شناسم که حتی یک مجله چاپ ایران را مشترک نیستند یعنی هیچ مطالعه منظم و پی‌گیری نسبت به تحولات و مباحث درون کشور ندارند و در عین‌حال برای زنان ایرانی نسخه می‌پیچند و در مقابل هر صاحب‌نظری نیز که موافق خود نیابند به پرخاش و اتهام‌زنی می‌پردازند چرا که برداشت‌ها و اطلاعات آن‌ها از ایران عمدتا ذهنی و یا بر مبنای دست دوم و شنیده‌ها و نوشته‌های پراکنده در خارج از ایران است. فمینیسم بعضی از فعالین ما متاسفانه شبیه مارکسیسم دوران نوجوانی و دانشجویی‌مان در کنفدراسیون، بسیار سطحی، قشری و کپیه‌بردارانه است. مارکسیسم ما آن موقع کپیه‌برداری از روس‌ها و عمدتا لنین بود و فمینیسم این دوستان کپیه‌برداری از بعضی آمریکایی‌ها یا بعضی اروپایی‌ها و آن‌هم عمدتا از تئوری‌پردازی‌هائی است که از صحنه عملی و زمینه مادی و فرهنگی جوامعی نظیر ایران بسیار دور هستند. اشاره من به لائیک‌های قشری یا سکولارهای قشری که شما سوال کرده‌اید، مربوط به این نوع افراد است که از سکولاریسم، لائیسیته و فمینیسم درکی سطحی و قشری (یعنی پوسته‌ای و ظاهری بدون آن که هسته و عمق داشته باشد)، دارند. درک قشری معمولا با تعصب و جزم‌گرایی نیز همراه است. مثل قشری‌گری در ادیان و یا ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه. شما شباهت‌های طالبان‌های اسلام‌گرا در افغانستان با پول پوتی‌های مارکسیست در کامبوج را درنظر بگیرید. اگر ما فمینیسم را به یک ایدئولوژی و آن‌هم یک ایده تمامیت‌خواه تبدیل کنیم، فقط به انزوای هرچه بیشتر خود و کلیشه‌سازی‌های یک بعدی از فمینیسم کمک رسانده‌ایم. برای مثال وقتی ما عده‌ای از فعالین دانشگاهی مثل افسانه

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

تحلیل نقش زنان در سازمان‌های چپ

مریم سطوت

چندی قبل دوستی چند سوال در رابطه با کاهش نقش زنان در تشکل‌های چپ با من طرح کرد. او مطرح نمود که قصد دارد سوالات مزبور را با تعدادی از فعالین (کنونی و سابق) زن و مرد جنبش چپ در میان گذاشته و مجموعه این نظرات را منتشر نماید. متاسفانه انجام و انتشار این مصاحبه‌ها امکانپذیر نگردید، از آنجا که من طرح این بحث را در جنبش چپ مفید می‌دانم پاسخ‌های خود را به صورت مقاله زیر تنظیم نمودم.

سوالات مزبور عبارت بودند:

۱ـ زن ایرانی در تمام مراحل مشخص مبارزات اجتماعی در میهن ما حضوری در خور شرایط موجود داشته است. در جریان انقلاب مشروطه، در دوران سلطنت پهلوی مثلا در حزب توده ایران، در مبارزات چریکی و سپس در جریان انقلاب بهمن بخصوص پس از انقلاب بهمن، حضور زنان در سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی چشمگیرتر بوده است. اما پس از ضربات سال‌های شصت بویژه اینک در خارج کشور شاهد نوعی پشتکرد زنان لااقل در مبارزات سیاسی، تشکیلاتی هستیم. نظر شما در این باره چیست؟

۲ـ بنظر می‌آید در داخل کشور این روند جاری نیست و بعضا عکس آن صادق است. مانند حضور چشمگیر زنان مذهبی و سنتی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی. اگر این پدیده را قابل رویت می‌بینید، ارزیابی شما چیست؟

۳ـ نکته دیگر حضور محسوس‌تر زنان در سازمان‌ها و تشکل‌هایی با خط فکری و مبارزاتی تندتر و به بینش انقلابی نزدیکتر و بطور مشخص سازمان مجاهدین است. دلیل آنرا چه می‌دانید؟

* * *

در جریان جنبش مشروطه، فعالیت زنان عمدتا جنبه حمایتی و پشت جبهه داشت. زنان در نقش حامی همسر، پدر و یا فرزند خود در مبارزه شرکت می‌کردند. در آن زمان چهره‌های تابناکی چون قره‌العین که در کنار مردان و در موقعیتی همسنگ با آنها می‌رزمیدند، نادرند. در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت، در جنبش ملی چه در جناح مذهبی و چه در جناح لائیک آن زنان فاقد نقشی برجسته بودند. این جنبش اساس فعالیت خود را معطوف به مبارزه ملی کرده و بدلیل محدودیت‌های دیدگاهی و یا الویت‌های سیاسی به امر شرکت زنان در مبارزه و دفاع از حقوق آنان بهای لازم را نمی‌داد.

با شکل‌گیری حزب توده ایران تحولی کیفی در نقش زنان پدید آمد. حزب توده زنان را در حوزه‌های حزبی در کنار مردان سازمان داد و از همین روی بدعت تازه‌ای در تاریخ مبارزات زنان ایران بر جای گذاشت. اولین کلوپ‌های حزبی در سالهای ۲۰ تشکیل گردید و بدلیل مدرن بودن این کلوپ‌ها بسیاری از زنان روشنفکر زمان خود را جلب کرد. پدرم تعریف می‌کند که یکبار بدلایلی می‌بایست جلسه حزبی در خانه آنها برگزار شود. مادربزرگ من بعد از دیدن رفیق دختر با فحش و ناسزا و فاحشه‌نامیدن وی از او استقبال کرده و او را از خانه بیرون می‌اندازد. این خاطره اهمیت این گام و فاصله آن از تلقیات عمومی جامعه را نشان می‌دهد. ولی در این دوران نیز این زنان بخش کوچکی از زنان جامعه ما را نمایندگی کردند. بعدها این بدعت در درون جنبش چپ ادامه و گسترش یافت و مثلا در سازمانهای چریکی دختر و پسر با وظایف یکسان در خانه‌های تیمی مبارزه کرده و بسیاری از آنان مسئولیت‌های مهمی گرفتند.

از انقلاب بهمن به اینسو نقش زنان در ابعاد توده‌ای در سطحی غیر قابل قیاس با قبل گسترش یافت. امروز همه صاحب‌نظران سیاسی معتقدند که زنان در مبارزه جاری جامعه ما نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. هیچگاه در تاریخ جامعه ما زنان چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی نقشی چون امروز نداشته‌اند. طبیعی است که ما امروز راجع به جامعه‌ای سخن می‌گوئیم که تعداد دخترانی که در آن تحصیل می‌کنند غیر قابل مقایسه با گذشته است. ولی اگر توجه امروز زنان به فعالیت‌های سیاسی اجتماعی را با دیروز در قیاس قرار دهیم باید از رشد کمی و کیفی آن سخن گوییم.

امروز گسترش نقش زنان در جنبش دمکراتیک داخل کشور غیر قابل انکار است و آنچه معمولا مطرح می‌گردد کاهش توجه زنان به فعالیت‌های اجتماعی در خارج از کشور است که بنظر من پیش‌فرضی غیرواقعی است.

من مدتهاست از درصد شرکت‌کنندگان زن و مرد در جلسات سیاسی اجتماعی محل زندگی‌ام آمار می‌گیرم، و علاوه بر آن از درصد افراد عضو و غیرعضو تشکل‌های سیاسی، درصد افراد فعال که سخن می‌گویند و یا سئوال می‌کنند، درصد افرادی که سخن و یا سئوال آنها بی‌محتوی و بی‌ارتباط به بحث می‌باشد و غیره آمارگیری می‌کنم و به این نتیجه نرسیده‌ام که زنان کمتر از گذشته (به نسبت مردان و نه تعداد مطلق) به مسائل اجتماعی علاقمندند. از نظر من طبیعی است اگر در بررسی یک فیلم که به مسائل اجتماعی می‌پردازد درصد شرکت‌کنندگان زن بیش از یک بحث سنگین تئوریک اقتصادی باشد، به همان دلیل که تعداد دانشجویان دختر در رشته آرشیتکت در همه دنیا بیش از رشته مکانیک و یا ریاضیات است و این نه نقطه قوت است و نه نقطه ضعف. من توان و صلاحیت بررسی علل این امر را ندارم ولی بر خلاف بخشی از فعالین جنبش زنان آنرا امری طبیعی دانسته و تلاش برای تغییر آنرا ضروری نمی‌دانم.

آنچه واقعی است و باید مورد بررسی قرار گیرد کاهش شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی تشکیلاتی در خارج از کشور است و فعالیت‌های سیاسی تشکیلاتی تنها بخشی از فعالیت اجتماعی است. پیش‌فرض محدودشدن شرکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی که بسیاری از کادرهای عضو تشکل‌های چپ بکار می‌برند، پیش‌فرضی غیرواقعی است. تقلیل نقش زنان در این تشکل‌ها را باید در دایره‌ای محدودتر مورد بررسی قرار داد.

در جنبش ملی هیچگاه زنان نقش مهمی نداشته‌اند و امروز نیز ندارند. تغییر واقعی در جنبش چپ و بالاخص همه سازمان‌های طیف فدائی رخ داده. پاسخگوئی به دلایل این تغییر دشوار است، من زاویه‌هائی را که به نظرم می‌رسد باز می‌کنم، بدون آنکه مدعی باشم این زاویه‌ها همه مسائل را در بر دارد.

پاسخ‌هائی که من تا بحال در جواب به این سئوال شنیده‌ام:

ـ برخی از کادرها و رهبران سازمان‌های چپ بر این نظرند که زنان توانائی مبارزه دشوار و طولانی‌مدت را نداشته و به این دلیل از فعالیت اجتماعی کناره گرفته‌اند. البته این اعتقاد تنها در صحبت‌های خصوصی و یا غیرمستقیم بیان می‌شود. اعتقاد مبنی بر کناره‌گیری زنان از فعالیت‌های اجتماعی در خارج از کشور همانگونه که نوشته شد، غیرواقعی و دشواردانستن شرایط مبارزه سیاسی امروز در خارج از کشور در مقایسه با دوران چریکی و انقلاب با امروز در داخل کشور، نادرست است.

ـ بخشی از کادرها بالاخص کادرهای زن فعال در این سازمان‌ها این پدیده را ناشی از کم‌توجهی این سازمان‌ها به مبارزه در راه حقوق زنان دانسته و معتقدند با طرح بیشتر این مسائل و اختصاص‌دادن صفحه و یا صفحاتی در روزنامه و یا ارگانشان به مسائل زنان، زنان به فعالیت در این سازمان‌ها جلب خواهند شد. من معتقدم این فعالیت‌ها مثبت است ولی هیچ ارتباطی با بحث کنونی ندارد و فعالین زن از این راه به فعالیت در سازمان‌های سیاسی جذب نخواهند شد. فدائیان در دوران انقلاب به مسائل زنان توجهی بیش از امروز نداشتند و با این وجود درصد زنان فعال بمراتب بیش از امروز بود.

ـ بخشی از کادرها و بخصوص کادرهای زن معتقدند دلیل اصلی این پدیده برخورد نادرست با مسئولیت‌دادن به زنان در این سازمان‌ها بوده و با دادن مسئولیت به زنان در سطح رهبری، زنان به فعالیت ترغیب خواهند شد. در تمامی تاریخ جنبش چپ عدم تناسب فاحش مابین درصد فعالین و مسئولین زن وجود داشته، این امر قطعا در رویگردانی برخی کادرها موثر بوده، ولی من آنرا عاملی فرعی می‌دانم. در اوج این برخورد نادرست در سال‌های پس از انقلاب، درصد فعالین زن در سازمان‌های چپ بیش از امروز بود.

ـ عاملی را که من معتقدم، می‌بایست بعنوان عامل عمده این تغییر مورد توجه قرار داد، خصوصیات و کاراکتر متفاوت زنان و مردان است که در شرایط امروز دو برخورد متفاوت را موجب گردیده. آنچه من در مورد کاراکتر زنان (و یا مردان) بر می‌شمارم طبیعتا در مورد هر زن (و یا مرد) صادق نیست بلکه منظور من خصوصیاتی است که تعداد بیشتری از زنان در مقایسه با مردان از آن برخوردار هستند.

رابطه زندگی و سیاست،

آنچه در ۱۵ سال اخیر در تشکلهای چپ گذشته

من دو سال قبل مقاله‌ای در رابطه با مباحثی که در درون سازمان فدائیان اکثریت جریان داشت و راه جلب زنان به تشکل‌ها را امتیازدادن به زنان در گرفتن مسئولیت‌های سازمانی می‌دانست، نوشته و در آن بر اهمیت بررسی دلایل عدم تمایل زنان به شرکت در فعالیت‌های سازمانی تاکید کردم. از آنروز تا بحال هیچ نوشته‌ای در این زمینه مشاهده نکرده‌ام، ولی بسیاری از رفقای فعال کنونی و سابق تشکیلات در بحث‌های شفاهی بر اهمیت بررسی مساله مزبور تاکید کرده و زاویه‌هایی را باز کردند. یکی از این اظهار نظرها برای من بسیار جالب بود. رفیقی در یک بحث تند مطرح می‌کرد که «دلیل روگردان شدن زنان از فعالیت‌های تشکیلاتی آنست که زنان روشنفکر ایرانی برای مسائل پیش پا افتاده زندگی اهمیتی بیش از مسائل جدی قائلند و به همین دلیل نه تنها خود از فعالیت‌های تشکیلاتی کناره‌گیری کرده‌اند، بلکه در بسیاری از موارد عامل اعمال فشار به شوهران خود در دوری از فعالیت‌های سیاسی بوده‌اند». من پس از این بحث که با تندی بپایان رسید، مجددا به استدلال این رفیقمان فکر کردم و بیاد آوردم که مضمون این ایده را در طی این سال‌ها در فرم‌های دیگر و شاید کمتر توهین‌آمیز از زبان بسیاری فعالین تشکیلات شنیده‌ام و تاسف خوردم که در رابطه با این مباحث فضائی بوجود آمده که ایده‌های واقعی را باید در بحث‌های شفاهی شنید و رعب از اتهام «ضد زن» بودن امکان نمی‌دهد که افراد آنچه را فکر می‌کنند بر قلم بیاورند تا برخورد و راهجوئی مشترک ممکن گردد. آیا برداشت فوق فقط یک اتهام بوده که در این سال‌ها اینجا و آنجا از جانب مردان عضو تشکل‌ها مطرح شده؟. اگر به یک بررسی در تشکل‌های چپ و بطور مشخص فدائی در ۲۰ سال اخیر بپردازیم، باین نتیجه خواهیم رسید که این برداشت یک اتهام ساده نیست بلکه بر واقعیت‌هائی تکیه دارد که از آن نتیجه‌گیری‌های متفاوتی می‌شود.

مروری می‌کنم بر پروسه‌های کمابیش مشابهی که فدائیان هم‌نسل من تجربه کرده‌اند. اکثریت قریب باتفاق کادرها و اعضا زن سازمان چریک‌های فدائی خلق در روزهای انقلاب از نظر زندگی اجتماعی موقعیتی کمابیش مشابه مردان داشتند. آنها یا چریک بودند و یا دانشجو و تعداد کمتری شاغل و اکثریت قاطع ازدواج نکرده و یا حداقل بدون فرزند. اکثریت زنان قادر بودند مثل مردان تمام انرژی و علائق خود را معطوف فعالیت‌های سیاسی و سازمان کنند. آنها پس از انقلاب در طی یک دوره اکثرا ازدواج کردند. ازدواج‌ها اکثرا درون سازمانی بود. دوران مهاجرت مصادف بود با زمانی که کادرهای زن اکثرا مادر شده بودند. فعالیت سازمانی جریان داشت. از زنان انتظار می‌رفت که مانند سابق مثل زنان مجرد عمل کنند. شرکت در جلسات سازمانی مهمترین وظیفه بود. برای سازمان طبیعی می‌نمود که بچه‌ها تنها مساله مادرانند و آنها خودشان باید راه حل پیدا کنند. سازمان سازماندهی تسهیلاتی برای شرکت مادران در جلسات و فعالیت‌های سازمانی را وظیفه خود نمی‌دانست. بسیار پیش می‌آمد که زنان بخاطر نگهداری بچه از شرکت در جلسه سازمانی، از مطالعه مستمر و از گرفتن وظیفه سازمانی عقب می‌ماندند و یا می‌بایست خود و بچه را تحت فشار عصبی قرار دهند. روابط سازمانی از ما می‌خواست که زنان مانند مردان عمل کنند. سازمان زنان را به عنوان مادر نمی‌پذیرفت. بچه‌ها توجه می‌خواستند، مریض می‌شدند. مردان، هم بدلیل تفاوت خصوصیات مرد و زن (مادر و پدر) و هم بدلیل مسئولیت‌های بالاتر سازمانی وظایف کمتری در اداره خانواده بر عهده داشتند. نتیجه آنکه زنان زودتر زبان یاد گرفتند، زودتر دوست خارجی پیدا کردند و خلاصه آنکه زودتر با محیط اجتماعی و زندگی واقعی در محیط جدید آشنا شدند. از سوی دیگر در سازمان موقعیت زنان باز هم تنزل یافت. این فعالیت‌ها و امکانات زنان در محیط اجتماعی در ارزش‌گذاری‌های سازمانی جائی نداشت. برای سازمان (هم مردان و هم زنانی که «برابری زن و مرد» را مثل «مردان عمل‌کردن» می‌دانستند و می‌دانند) آمادگی فعالیت در هر لحظه، شرکت مرتب در جلسات سازمانی، مطالعه مرتب مطالب سیاسی و در جریان آخرین اخباربودن، ارزشمندتر بود. طبیعتا آنچه گفته شد شکل عمده و غالب روابط بود و در مورد همه خانواده‌ها و یا همه کشورها بیکسان عمل نمی‌کرد، مثلا در رابطه با کادرهای بالا بیش از دیگر کادرها و اعضا و یا در مورد کادرهای مقیم شرق بیش از کادرهای مقیم اروپا عملکرد داشت و یا در کشورهائی مثل فرانسه و یا آمریکا که پیداکردن کار برای گذران زندگی از همان ابتدا اجباری بود، روندها بگونه دیگری پیش رفت.

همه آنچه گفته شد منجر بدان گردید که غالبا این زنان بودند که ابتدا علیه این روابط و برداشت‌ها شوریدند. رفقای ما در آن زمان (و بخشا امروز) این اعتراض را با عنوان ترجیح زندگی عادی به مبارزه و نشانه‌ای از عقب ماندگی زنان تفسیر کردند و من آنرا نتیجه شرایط زندگی که به زنان قدرت بیشتری داد تا واقع‌بین باشند و نه فقط به گذشته که به آینده بنگرند، می‌دانم.

مثالی می‌زنم. در آن سال‌ها بخش بزرگی از کادرهای فدائی و توده‌ای که در باکو زندگی می‌کردند به این نتیجه رسیدند، زمانیکه مبارزه واقعی در باکو جریان ندارد و امکان زندگی بهتر در غرب وجود دارد، به چه دلیل باید عمر خود و بچه‌های خود را در باکو و در جلسات بی‌حاصل حزبی تلف کنند. طبیعتا عمدتا این زنان بودند که به این نتیجه رسیدند، بنظر من امروز همه آنهائی که چنین فکر کردند بر حق و همه آنهائی که این تمایل را ترجیح زندگی بر مبارزه تفسیر کرده و یا با لفاظی‌های انقلابی کوشیدند به ماندن در آنجا (و یا رفتن از آنجا) مضمون انقلابی داده و آنرا توجیه کنند، بر خطا بودند.

مثالی دیگر، امروز همه ما با روش‌ها و عملکرد سازمان مجاهدین مخالفیم. به نظر بسیاری از رفقای ما تغییر در سازمان مجاهدین، به معنی دگرگونی در سیاست‌ها و دیدگاه‌های سکتاریستی و غیردمکراتیک این سازمان است. به نظر من نسیم تغییر در این سازمان زمانی آغاز خواهد شد که کادرهای زن این سازمان فریاد برآرند که ما مادریم و به چه دلیل و تاکی باید در بیابان‌های عراق رژه رویم و تعلیم نظامی ببینیم و بچه‌های ما را کسان دیگری بزرگ کنند. من مطمئنم آنگاه که شرایط برای این تغییر فراهم گردد، این مادران مجاهد خواهند بود که پیشقدم خواهند شد.

سازمانهای چپ در آنزمان این واقعیات را با عینک دیگری تفسیر کردند و نه تنها به چاره‌جوئی نپرداختند بلکه در هر گام مقاومت کرده و بالاجبار عقب نشستند. درک نادرست عوامل این بحران بسیاری خانواده‌ها را از هم پاشاند و یا زخم‌هائی وارد کرد که مداوای آن سال‌ها زمان لازم داشت و دارد. آنهائی که بیشتر مقاومت کردند مجبور شدند تاوان بیشتری بپردازند. متاسفانه دوری از روابط سازمانی در بسیاری از موارد تا حد نفرت فراروئید و متاسفانه سازمان‌ها با محکوم‌کردن جداشده‌ها و عدم تلاش در بررسی و تحلیل مسائل که تا همین امروز هم ادامه دارد، نقش مثبتی در این زمینه ایفا نکردند.

آنچه من در اینجا راجع به زنان مطرح کردم برحق‌بودن اعتراض آنان در آن زمان بود. من نه جدایی و نه ماندن در تشکل‌ها را بطور کلی نه رد و نه تایید می‌کنم. از نظر من مهم آنست که افراد چه در داخل تشکیلات و چه در بیرون آن کدام ارزش‌ها را آفریده‌اند و در کدام سمت تاثیر گذاشته‌اند. امروز آنچه در ده سال قبل مساله روز بود و به دوری بخش وسیعی از اعضا و کادرها از فعالیت تشکیلاتی انجامید، موضوعیت خود را از دست داده ولی متاسفانه سازمان‌ها هیچگاه به بررسی تضاد ذکرشده و حرکت آگاهانه مبادرت نکردند و نتوانستند راه‌هایی بیابند که به التیام زخم‌های پیشین منجر گردد.

سازمانهای چپ، شور واحساس

در مرور به موارد و مواقعی که زنان فعالتر از مردان بوده‌اند به این نکته برخورد کردم که زنان در دو موقعیت از خود شور و فعالیت بیشتری نشان می‌دهند.

الف ـ مواردی که اهداف و اشکال مبارزه شور برانگیخته و با احساسات و عواطف شرکت‌کنندگان آن همراه است.

ب ـ مواردی که جنبش خواست‌های مشخص و ملموس زندگی روزمره زنان را در دستور قرار می‌دهد. در برخی موارد این دو موازی و همراه با هم و در مواردی دیگر مستقل از هم عمل می‌کنند. سازمان‌های چپ در خارج از کشور فاقد هر دوی این خصوصیت‌ها هستند.

جنبش فدائی مملو از شور، احساس و عاطفه بود. در جریان انقلاب و پس از آن تمامی جنبش چپ چنین خصوصیتی را دارا بود. همه به آنچه می‌گفتند اعتقاد داشتند و در راه تحقق اعتقاد خود می‌رزمیدند. روانشناسی امروز حاکم بر جنبش چپ را با آن زمان مقایسه کنید. آنروز همه منتظر تشکیل حوزه سازمانی بودند. امروز شرکت‌کردن در حوزه سازمانی در اکثر موارد تنها انجام وظیفه است و در بسیاری از موارد، احساس افراد حوزه از عدم تشکیل آن مثل احساس پسر من است از شنیدن مریض‌شدن معلمش و تعطیل کلاس درس.

بسیاری از زنان در فعالیتی که انجام می‌دهند تمام احساس خود را بکار می‌گیرند. برای آنان بسیار دشوار است کاری انجام دهند که نتوانند با آن رابطه‌ای احساسی برقرار کنند. بسیاری از مردان می‌توانند استدلال کنند که وظایف آنان در مقابل مردم و کشورشان به آنان حکم می‌کند که چنین و چنان کنند. مردان می‌توانند هر بار پس از یک جلسه سازمانی عصبانی به خانه بازگردند و بگویند که از این جلسات بی‌حاصل و عمرتلف‌کن بستوه آمده‌اند. ولی بنابر منطق و وظایف خود به این نتیجه برسند که این تنها راه برای بهبود شرایط است. برای اکثریت زنان چنین برخوردی دشوار و یا ناممکن است. زمانی که شور، احساس و عاطفه در فعالیت سازمانی کاهش یابد، زمانی که جنبه بوروکراتیک گسترش یافته و فعالیت سازمانی به انجام وظیفه تبدیل گردد، زنان بیش از مردان از آن روی‌گردان می‌شوند.

چندی پیش فیلمی در برنامه آرته دیدم که احمد طاهری آنرا تهیه کرده بود. صحنه‌های تظاهرات دانشجویان که می‌گفتند «آزادی اندیشه همیشه همیشه» را با تظاهرات خارج کشور مقایسه کردم که در برخی مواقع آدم احساس می‌کند که افراد فقط آمده‌اند تا بگویند ما هم در این تظاهرات بودیم. در قیافه این دانشجویان حالات خودم و ما را در بیست سال پیش می‌دیدم. برخی از آشنایان من تعریف می‌کردند که چگونه تا نیمه‌های شب در جریان انتخابات ریاست جمهوری در خیابان‌ها تبلیغات می‌کردند. آنها در این عملشان در برابر کسی یا ارگانی مسئول نبودند، بلکه احساس درونی آنان بود که به آنان نیرو می‌داد.

برخی از دوستان من با مثال سازمان مجاهدین و یا چریک‌های فدائی خلق در زمان انقلاب نتیجه می‌گیرند که زنان به سیاست‌های رادیکال گرایش دارند. من چنین فکر نمی‌کنم. سازمان مجاهدین علیرغم سیاست مخرب آن، سازمانی جدی است. اعضای این سازمان متاسفانه تصور می‌کنند محقند و نسبت به آنچه می‌کنند احساس داشته و با آن پیوند دارند. بنظر من شرکت زنان در این سازمان‌ها ربطی به رادیکال‌بودن یا نبودن خط مشی ندارد. مبارزه‌ای که احساس و عاطفه در آن قوی باشد امکان بیشتری برای جلب زنان داراست این مبارزه می‌تواند تحت لوای شعار «ایران را سراسر سیاهکل» می‌کنیم و یا شعار «مرگ بر خاتمی» و یا با حمل عکس خاتمی و شعار «صاحب این مملکت ملت است» و یا با شعار «آزادی اندیشه همیشه همیشه» صورت گیرد.

قلیل بودن تعداد زنان در سازمان‌های چپ امروز در خارج از کشور نشانه‌ای از یک نارسایی عمیق است. رفع این نارسایی، نیازمند شهامت نظری و تغییرات جدی است که متاسفانه تا امروز این سازمان‌ها فاقد آن بوده‌اند. آنها با ارائه راه حل‌های فرمالیته و ظاهری عمق این نارسایی را انکار کرده‌اند. شور و احساس لازمه یک سازمان چپ است. ناتوانی در جلب زنان فعال چپ انعکاسی از تضعیف این جوهره ضروری یک جریان چپ است.

۴ آپریل ۹۹

آزادی سیاسی

ادامه از صفحه ۹

فکری شرایط گذشته است و لذا مستلزم آن است به این معنا نیست که این برداشت هیچیک از ابعاد مستقل، ایجابی و همچنین مهم آزادی را مشخص نمی‌کند: جایی که شهروندان امکان ندارند اعضای کامل و مستقل اجتماع سیاسی باشند، آزادی وجود ندارد.

۱۲) بدینسان ساحه‌های مرکزی مفهوم آزادی سیاسی تصویر شد. در فراسوی جبهه‌بندی برداشت‌های آزادی منفی و مثبت، لیبرال، جمهوریخواه یا برداشت‌های اجتماعی ـ مساوات‌خواهی از آزادی ضرورت تجزیه و تحلیل دقیق‌تر و گستره‌های آزادی نشان داده شد. در تعریف ساختار اساسی اجتماعی و سیاسی به مفهومی که آزادی سیاسی را تضمین کند از این نکته نباید غفلت کرد. بدینسان، صورتبندی پیشنهاد شد که از مطلق‌گرایی‌های جزمی ابا دارد و مجال می‌دهد آزادی اشخاص را ـ اعضای مستقل اخلاقی، اتیکی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی اجتماع سیاسی ـ کسانی که به یکدیگر آزادی می‌دهند و از آزادی استفاده می‌کنند، دانست. به موجب این برداشت، همانطور که مشخص شد، «آزادی» و «برابری» قطبهای آشتی‌ناپذیری نیستند؛ مسئله بیشتر بر سر امکان موجه جلوه‌دادن مشارکتی و عمومی این یا آن خواست مشروع آزادی است. این تعریف از آزادی سیاسی ما‌آلا به عنوان یافتن صورتبندی کلی حل وظیفه ادغام مستقل اشخاصی که همزمان در این بافت‌های مختلف مستقر شده‌اند نیست؛ اصل مسئله سئوال آزادی سیاسی نیل به ترکیبی از حقوق آزادی است که حداکثر معیار آزادی موجه متقابل و عمومی را، یعنی استقلال بافت‌های مختلف، تضمین کند. تجزیه و تحلیل که تاکنون عمیقاً در سطح مجردی متمرکز بود، باید میوه خود را در شرایط مشخص ببار بیاورد، یعنی آیا ممکن است به سنجش دقیق‌تر اهمیت یا به عبارتی اولویت برخی حقوق آزادی مجال دهد. مادامی که معنای آزادی سیاسی حفاظت و امکان استقلال است، هر حق آزادی، هر پیوندی از حقوق آزادی و قیود آزادی را باید بر این اساس محک زد اشخاص مستقل تا کجا ممکن است حق آزادی را به عنوان پشتیبانی از استقلال ارج نهدند و برای یکدیگر توجیح کنند. از اینروی، حقوق آزادی را در وهله اول نباید از حیث برداشت ویژه‌ای از (قبیل) استقلال سیاسی توجیح کرد بلکه در چارچوبه نگاه ظریفانه چیزی که به معنای تعریف شخص مستقل است. ▣

یگانگیِ علم

اسفندیار طبری

قسمت اول

هدف از این سلسله نوشتارها، پیش و پیش از همه برانگیختن و یا افزایش روحیهٔ کنجکاوی و پژوهش در میان همهٔ دوستداران فکر و اندیشه است.

موضوع این نوشتار بررسی دلایل و لزوم استفاده از روش علمی و توضیح ساده و جامعی درباره انواع این روش‌ها و جستجو برای یافتن یک روش علمی می‌باشد که بتواند مورد پذیرش و استفاده تمامی شاخه‌های علوم (طبیعی، اجتماعی، سیاسی...) قرار بگیرد.

فراگیری شیوه‌های مختلف علمی بر بینش علمی و انتقادی ما در تحلیل و برخورد با پدیده‌ها می‌افزاید.

۱) تئوری علمی

۱ـ۱) تفاوت بین «تئوری علمی» و «تئوری شناخت»

تئوری علمی (Wissenschaftstheorie) و تئوری شناخت (Erkenntnistheorie) دو جریان متفاوت و از برخی جهات مکمل فلسفی هستند که در آغاز قرن ۱۹ از یکدیگر متمایز گشته و به ویژه در دوران معاصر با تکامل پرشتاب علمی، عرصه‌های متفاوتی را دربر می‌گیرند.

در حالی که تئوری شناخت به طور تحلیلی و تاریخی به «روند شناخت» می‌پردازد، وظیفهٔ تئوری علمی یافتن شیوه‌ها و داده‌های علمی به منظور «شناخت درست» می‌باشد. تئوری شناخت رابطه بین ذهنیت (که عامل شناخت است) و عینیت (که شناخته می‌شود) را پژوهش می‌کند، مثلا این که چه رابطه‌ای بین طبیعت درونی انسان و دنیای واقعی وجود دارد. از نظر تئوری علمی پاسخ به چنین پرسش‌هایی باید بر اساس معیارها و ضوابطی باشند که ما را به نتیجه‌ای منطقی با کاربردی عملی بکشاند، به طوری که این معیارها و ضوابط، مشخص‌کننده مرز بین متافیزیک و علم باشد.

اهمیت و موفقیت تئوری علمی در مقابل تئوری شناخت در دنیای امروز تا حدی است که برخی فیلسوفان به صراحت به جایگزینی تئوری شناخت توسط تئوری علمی اشاره کرده‌اند. در میان روشنفکران ایرانی، بیش از همه تئوری شناخت رایج بوده و هست و تئوری علمی که کاربرد عملی دارد، تا اندازه‌ای ناآشنا مانده است.

۱ـ۲) مفهوم «تئوری علمی» و «روش علمی»

در تئوری علمی می‌آموزیم که حتی خود علم مورد پژوهش‌های علمی قرار می‌گیرد و این پژوهش‌ها خود شامل ضوابط و اصول مشخصی هستند که به طور علمی (و نه مذهبی، هنری، ادبی یا تخیلی) تعریف می‌شوند. چیزی به عنوان علم، به طور علمی مورد پژوهش قرار می‌گیرد. علمی بودن روش‌های علمی پژوهش پدیده‌ها از طریق تلاش فلسفی، به خودآگاهی انسان می‌انجامد. این خودآگاهی فلسفی، مثلا برخورد انتقادی به موضوع است: بر اساس ارزش‌ها و معیارهایی که عمدتا از تجربه‌های ما سرچشمه می‌گیرند، روش برخورد با هر پدیده‌ای را مورد انتقاد قرار می‌دهیم. این ارزش‌ها و معیارها، اصول منطق می‌باشند که بنا به عقیدهٔ هگل روش «درست اندیشیدن» را به ما می‌آموزند. یادگیریِ اندیشهٔ منطقی و روشِ درست اندیشیدن، در حقیقت چیزی نیست که بتوان با فراگیری اصول منطق آموخت: هر چند که دربارهٔ اصول منطق کتاب‌های فراوانی نگاشته شده و در مدارس و دانشگاه‌ها هم تدریس می‌شوند. نباید چنین انتظار داشت که با آموختن این اصول می‌توانیم درست بیاندیشیم و منطقی فکر کنیم. این که روش علمی مورد استفادهٔ ما، یک روش منطقی است، قبل از هر چیز به توانایی ما در درست اندیشیدن بستگی دارد و نه به تسلط ما بر اصول نظری منطق. به این دلیل موضوع پژوهش منطق، آن‌گونه که هگل طرح می‌کند، اصولا روش درست (یا غلط!) اندیشیدن نیست. اصول منطق نهایتا نتیجه درست اندیشیدن می‌باشند که به نوبهٔ خود از تجارب روزمره و بازسازی ذهنی این تجارب نشات می‌گیرند.

تئوری علمی اساس و بنیان روش علمی است. چنین تئوریی، راه و روش کار علمی را به ما می‌آموزد. در اینجا منظور از علم یا دانش، مفهوم عام و همه‌گیر آن است که دربرگیرندهٔ تمام شاخه‌های علمی موجود (یا ممکن) می‌باشد. تئوری علمی نه تنها روش پژوهش علمی را نشان می‌دهد، بلکه خود را با پرسش‌های پایه‌ای علم هم مشغول می‌کند. مثلا این که اساسا پیشرفت علمی چیست و چه معیارهایی دارد و یا چه اصولی تعیین‌کننده شاخه‌بندی در علوم هستند.

یکی از مسایل محوری تئوری علمی، مسالهٔ مرزبندی بین علم و غیرعلم، به عبارت دیگر آگاهی علمی و غیرعلمی است. آگاهی علمی، آگاهی فراذهنیتی (transsubjectiv) است. فراذهنیتیِ آگاهی علمی بدین مفهوم است که آگاهی علمی وابسته به یک ذهنیت یا یک فرد نیست و مستقل از ذهنیت، قابل استدلال می‌باشد. به عبارت دیگر، فراذهنیتی در آگاهی، فراذهنیتی در استدلال را به همراه دارد. علاوه بر این، آگاهی علمی هدفمند است و از این جهت با خیلی از آگاهی‌های دیگر در زندگی روزمره تفاوت دارد.

وجود رشته‌های علمی متفاوت، ناشی از وجود شیوه‌های متفاوت در کسب آگاهی علمی است. هر شاخه علم به‌نوبه خود، براساس امکانات شناختی که در برخورد با پدیده‌های مورد بررسی‌اش دارد، مجبور به استفاده از شیوه‌های خاص خودش می‌باشد. مثلا نمی‌توان به شیوهٔ ریاضیات (قیاس) از وجود یک اثر تاریخی باخبر شد و یا با بیماری مقابله کرد.

۲) روش علمی

۱ـ۲) روش استقراء (Induction)

از طریق استقراء یا ایندوکسیون، از یک مورد یا حالت مشخص و یا جزیی، به یک قاعدهٔ کلی و عمومی دسترسی پیدا می‌کنیم. به عنوان مثال پذیرش این اصل که تمام کلاغ‌ها سیاه هستند، به این معنی است که تاکنون هیچ کس یک کلاغ سفید (یا رنگ دیگر) ندیده است و همه کلاغ‌های مشاهده شده تا امروز سیاه بوده‌اند. البته از آن جا که امکان دیدن تمام کلاغ‌های موجود روی زمین را نداریم، از طریق استقراء مشاهدهٔ خود در مورد سیاه بودن کلاغ‌ها را به عنوان یک اصل کلی گسترش می‌دهیم، در حالی که امکان مشاهدهٔ کلاغ سفید همواره وجود دارد. بنابر این اصول و قوانینی که از طریق استقرایی حاصل شده‌اند، غیرمطمئن هستند، چرا که همواره احتمال زیر سوال رفتن این اصول در رابطه با یک تجربه جدید ناهمخوان وجود دارد.

در روش استقراء از طریق مشاهدات منفرد به یک فرضیه می‌رسیم و بعد با گسترش فرضیه یعنی توضیح بیشتر و منطقی‌تر مشاهدات به یک قانون. این مشاهدات عمدتا نتیجه «تکرار» پی در پی پدیده‌های مشخص در طبیعت و نهایتا «عادت» انسانی می‌باشند.

مشاهده ← فرضیه ← قانون

فرضیه تلاش اولیه برای توضیح مشاهده است. تا وقتی که ما «توضیح» همه‌جانبه و کافی در رابطه با مشاهداتمان نداریم، اظهارات ما به صورت فرضیه خواهند بود. «توضیح» باید از طریق مشاهدات جدید پیوسته قابل تغییر و دگرگون‌پذیر باشد. به عبارت دیگر، معیار توضیحات ما، مشاهدات تازه و جدید هستند. مثلا توجه به قوانین کپلر در علم ستاره‌شناسی:

تلاش انسان همواره این بوده، حرکت ظاهری ستارگان را به طریقی توضیح دهد. نتیجه ساده این مشاهدات، پذیرش اصل مرکزی بودن جایگاه زمین در جهان بود. مشاهدات دقیق‌تر کپرنیک این «توضیح» را رد نمود و به جای زمین، خورشید در مرکز چرخش سیارات و ستارگان شناخته شد. این «فرضیه» توضیح‌گر خیلی از مشاهدات دیگر در ارتباط با حرکت نسبی سیارات بود. تئوری کپرنیک، به دنبال مشاهدات و محاسبات دقیق‌تر، توسط کپلر (به شیوهٔ هندسی و قیاسی!) تصحیح شد و کپلر نهایتا به این نتیجه رسید :۱) شکل و حرکت سیارات به صورت بیضی است و نه دایره، ۲) هر قدر یک سیاره به خورشید نزدیک‌تر شود، سرعتش بیشتر می‌شود و برعکس، ۳) بین فاصله و زمان چرخش هر سیاره‌ای به دور خورشید یک رابطه مشخص و سراسری وجود دارد. این اصول با مشاهدات و توضیحات تکمیل‌کنندهٔ بعدی دقیق‌تر، کامل‌تر شدند و به عنوان قوانین جهانشمول در ارتباط با حرکت سیارات پذیرفته شدند.

به طوری که اشاره شد، در روش استقراء، از طریق مشاهده به قانون می‌رسیم و مجموعه‌ای از قوانین می‌توانند در غالب یک «تئوری» طرح شوند. در این جا این نکته نیز قابل ذکر است که حالت دیگری در استقراء نیز قابل تصور است، که می‌توان استقراء بازگشتی (regresive induction) نامید:

فکر وجود یک قانون ← مشاهدهٔ هدفمند ← فرضیه‌سازی

از این طریق می‌توان با خلاقیت به ایده‌های نوین رسید و تنها به مشاهدات اکتفا ننمود. در عمل، با ترکیبی از هر دو شیوه برخورد می‌کنیم، که شاید بتوان استقراء ترکیبی (combined induction) نامید:

مشاهده کلی ← فکر وجود یک قانون ← مشاهده هدفمند ← فرضیه ← قانون

فکر وجود یک قانون تا حد زیادی خود ناشی از مجموعه‌ای از مشاهدات کلی است. این شیوه ترکیبی استقرایی در علوم طبیعی، نقش مهمی در تحولات علمی داشته و دارد.

بطور مثال تصور شباهت انواع (که ناشی از مجموعه‌ای از مشاهدات کلی است) فکر وجود منشاء یگانه انواع را ایجاد نمود، که در نتیجه مشاهدات هدفمند داروین به فرضیه و نهایتا قانون و تئوری تکامل انجامید. روش استقراء هر چند که از اطمینان علمی قاطعی برخوردار نیست، روشی است که بیش از همه در علوم طبیعی به کار گرفته می‌شود. در بخش دیگر این نوشتار به بررسی مسایل استقراء و نظرات کارل پوپر خواهیم پرداخت. پوپر تئوری استقراء را رد می‌کند و معتقد است که روش علمی علوم طبیعی روش ابطال‌پذیری است، یعنی پذیرش یک قانون به عنوان یک قانون علمی، تا هنگامی که خلاف آن ثابت نشده است. بیشتر در باره مسائل استقراء: (W. Stegmueller, das Problem der Induktion)

۲ـ۲) روش قیاس (deduction)

در این شیوهٔ پژوهشی، توسط قواعد منطقی، از مجموعه‌ای از گزاره‌ها (premiss) یک برآمد (conclusion) مشتق می‌شودکه خود به یک قضیه می‌انجامد. این روش برای علم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. روش قیاس به ما این امکان را می‌دهد، که از قضایای پیچیده به شیوهٔ یافتن شرایط اولیه پیدایش قضایا به اجزاء ساده آن‌ها پی ببریم و از این راه، آن قضایای پیچیده را به اثبات برسانیم. همانند استقراء، می‌توان در این جا هم از دو نوع قیاس متفاوت سخن گفت:

۱ ـ قیاس بازگشتی: قضیه ـ اثبات ـ گزاره‌ها

۲ ـ قیاس: گزاره‌ها ـ برآمد ـ قضیه

درقیاس‌بازگشتی (regressive deduction) یک قضیه پیچیده به مجموعه‌ای از گزاره‌های منطقی تجزیه‌پذیر است. برای رسیدن به قضیه در شیوه قیاسی از اصول متعارف و بدیهی (aximos) استفاده می‌شود. از این اصول متعارف می‌توان از طریق کنش‌های پیش‌شرط شده (operations) به گزاره‌ها و قضایا رسید. این کنش‌ها (مثلا در ریاضیات، عمل ضرب، تقسیم، جمع و منها) خود به گونه‌ای از واقعیت زندگی انسانی و رابطه متقابلش با طبیعت سرچشمه می‌گیرند.

اصول متعارف، اصول اولیه هستند که خود از هیچ کنشی ناشی نشده‌اند. از نظر پاسکال، اصول متعارف، اصول «خود آشکار» هستند. به این مفهوم که بطور شهودی (intuitive) یعنی از طریق دریافت بی‌واسطه و مستقیم واقعیت حاصل می‌شوند. این تعبیر خودآشکاری و شهودی اصول متعارف، از نظر دانش امروزی درست نمی‌باشد. بطور مثال هندسه اقلیدسی، هندسه‌ای است که بطور شهودی از اصول متعارف خود آشکاری مثل «کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه یک خط مستقیم است» نتیجه می‌شود. برخلاف آن در ریاضیات ریمان که در تئوری نسبیت عمومی اینشتین مورد استفاده قرار می‌گیرد، کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه یک خط منحنی است (سطح یک گوی)، یعنی هندسه ریمان از اصول متعارف دیگر، که خود آشکار و شهودی نیستند، به قضایای دیگری می‌رسد. مثال دیگر در این رابطه، ریاضیات هیلبرت (Hilbert) است که قضایای آن در مکانیک کوانتوم مورد استفاده است.

۳ـ۲) جهش خلاق (Abduction)

برای اولین بار پیرز اصطلاح آبدوکسیون یا جهش خلاق را وارد تئوری علمی کردکه با مثال خودش تفاوت این روش علمی را در مقایسه با روش‌های دیگر در می‌یابیم: (برای اطلاع بیشتر): (J. Habermas, Erkentnis und Interesse)

استقراء یا ایندوکسیون:

حالت: این لوبیاها از این کیسه هستند.

نتیجه: این لوبیاها سفید هستند.

قانون: همه لوبیاهای درون این کیسه سفید هستند.

قیاس یا ددوکسیون:

قانون: همه لوبیاهای درون این کیسه سفید هستند.

حالت: این لوبیاها از این کیسه هستند.

نتیجه: این لوبیاها سفید هستند.

جهش خلاق یا آبدوکسیون:

قانون: همه لوبیاهای درون این کیسه سفید هستند.

نتیجه: این لوبیاها سفید هستند.

قانون: این لوبیاها از این کیسه هستند.

همان طوری که دیده می‌شود، قانونی که از استقراء به وجود می‌آید، از اطمینان چندانی برخوردار نیست، در حالی که روش قیاس، استدلال قوی‌تری دربر دارد. هر چند که سیر پژوهش آبدوکسیون شباهت زیادی به قیاس دارد، این روش هم از اطمینان موجود در قیاس برخوردار نیست. با این وجود آبدوکسیون در پیشرفت علمی و خلاقیت پژوهنده می‌تواند نقش مهمی ایفاء نماید: خلاقیتی که همواره با آزمون و پژوهش، همسفر است.

مثال پیرز در مورد لوبیا و کیسه را می‌توان در ارتباط با جهش خلاق یا آبدوکسیون به شکل کلی زیرین نمایش داد: (و به همین شیوه برای استقراء و قیاس)

۱) همه اعضای مجموعهٔ B دارای خاصیت C هستند.

۲) A خاصیت C دارد.

نتیجه: A عضوی از مجموعهٔ B می‌باشد.

۴ـ۲) ابطال (Falsification)

پیش از این که به نظرات پوپر بپردازیم، لازم است که با مسائل استقراء یا ایندوکسیون بیشتر آشنا شویم. روش استقراء که روش علوم طبیعی است، دشواری زیادی برای فلسفه ایجاد کرده است. همان گونه که اشاره شد، استقراء نتیجه یک یا مجموعه‌ای از مشاهدات است، که سرانجام به یک تئوری علمی می‌انجامد. اما چگونه و تا چه حد، روند کلی‌سازی یک مشاهده و از این راه رسیدن به یک تئوری علمی می‌تواند «علمی» باشد؟ اگر علمی بودن علم در «تجربی» بودن آن است، چگونه می‌توان یک قانون علمی را به پدیده‌ای که مشاهده و تجربه نشده است عمومیت داد؟ آیا «تکرار» مشاهدات و «عادت» به این تکرارها، دلیل کافی برای گسترش و عمومیت بخشیدن به این مشاهدات است؟

برای یک پژوهشگر فیزیک‌دان، پاسخ به این پرسش‌ها، بی‌اهمیت است. برای او، هر اندازه هم‌که فیلسوف به روش پژوهشش انتقاد کند و آن را زیر سوال ببرد، کلی‌سازی مشاهدات منفرد، ابزار مهم علمی است، که به تئوری‌های نوین علمی می‌انجامد.

پاسخ یوم، فیلسوف تجربه‌گرای اسکاتلندی در قرن ۱۸، به این پرسش‌ها منفی است. به نظر یوم نتایج مشاهدات نمی‌توانند اساسی برای نتایج غیرتجربه شده باشند. مثلا از این که بعد از دیشب صبح آمد، نمی‌توان نتیجه گرفت، که بعد از امشب هم صبح خواهد آمد، هر چند که در عمل هر انسانی چنین انتظاری را دارد (همانند پژوهش‌گر فیزیک‌دان نسبت به مشاهداتش). از نظر یوم این نوع انتظارات صرفا نتیجه «عادات» هستند، که بدون آن زندگی غیرقابل تصور است. عاداتی که خود ناشی از «تکرار» مشاهدات می‌باشند. این که تکرار و عادت، فاقد محتوای منطقی هستند، ولی با وجود این بر فکر و فهم ما مسلط می‌باشند، یوم را اجبارا به این نتیجه رساند، که منطق و عقل، نقشی در ما بعهده ندارد. بطوری که راسل معتقد است، پذیرش فسلفه یوم در باره استقراء، به مفهوم علامت تساوی گذاشتن بین عقل و بی‌عقلی است و به این دلیل وظیفه فلسفه علمی، یافتن پاسخی منطقی به مساله استقراء است.

در دوران معاصر، تئوری ابطال، که به طور اساسی از طرف پوپر فیلسوف معاصر طرح شده است، بحث‌های جدیدی را در تئوری علمی برانگیخته است. پوپر مساله روش استقرایی تئوری علمی را شدیدا به انتقاد می‌کشد و معتقد است که تئوری علمی هیچ‌گاه بطور تجربی قابل تصدیق (verifiable) نیست. از نظر او تنها روش علمی پژوهش، روش قیاس است. تئوری علمی باید ابطال‌پذیر باشد. هر چقدر یک تئوری ابطال‌پذیرتر باشد، یعنی امکان آزمایش و تحقیق بیشتری برای پژوهنده و آزمایش‌گر فراهم آورد، آن تئوری علمی‌تر و از صحت بیشتری برخوردار است. چنین تئوریی، تا وقتی قابل‌قبول خواهد بود که خلاف آن ثابت نشود و در تناقض با اصول پایه‌ای مورد مشاهده نباشد. پوپر مخالف تئوری شناخت استقرایی نیست، که روند مشاهده بر اساس «تکرار» و «عادت» و پیدایش فرضیه و قانون را دربر می‌گیرد، بلکه مخالف استقراء به عنوان روش علمیِ تعیین و اثباتِ تجربی است. به عبارت دیگر روشی جهت اثبات صحت تجربی یک تئوری علمی وجود ندارد و فقط رد این تئوری از طریق تئوری دیگری، که خلاف آن هنوز ثابت نشده، ممکن است. به این گونه، پوپر مساله استقراء را با رد خود استقراء حل می‌کند و با طرح تئوری ابطال و پژوهش قیاسی، به عنوان روش علم و دانش، افق جدیدی در تکامل تئوری علمی می‌گشاید. تئوری پوپر، نماینده فکری و فلسفی دورانی است که در آن علم در شاخه‌های مختلفش به سرعت در حال رشد و تکامل است، و نشانگر رشد بینش علمی در تمامی عرصه‌های محض فلسفی است.

در ارتباط با این پرسش، که چه چیزی صحت علمی یک تئوری را، که ابطال‌پذیر است، «تضمین» می‌کند یا به عبارت دیگر چه معیار و موازینی در برتری و ابطال‌پذیری یک تئوری وجود دارد، پاسخ پوپر این است که، «آزمون انتقادی»، همه جانبه و پافشارانه قیاسی، امکان برگزینی یک تئوری را به عنوان تئوری علمی فراهم می‌سازد. دربارهٔ محتوا و چگونگی این «تضمین قیاسی» و «آزمون انتقادی» متاسفانه پوپر سخن زیادی به میان نمی‌آورد و این یکی از نکات انتقادی است، که بر فلسفه او وارد می‌شود.

در ادامه این بحث، جهت آشنایی بیشتر با افکار پوپر، از کتاب او نقل می‌کنیم، که چگونه به تئوری ابطال می‌رسد:

(the Logic of Sientific discovery)

نوشته کارل پوپر)

نتایج فکری پوپر، همان طور که خودش اشاره می‌کند، در تناقض با همه تلاش‌های منطق استقرایی است. او از روش فکری خودش، به عنوان روش قیاسی پژوهشی یاد می‌کند.

پوپر در آغاز پژوهشش به تمایز و اختلاف بین «روان‌شناسی شناخت» (psychology of knowlege) و «منطق شناخت» (logic of knowlege) می‌پردازد و بر این مبنا که منطق استقرایی وابستگی زیادی به روان‌شناسی دارد، تلاش در حذف این روان‌شناسی و نتیجتا منطق استقرایی در منطق علمی می‌کند. منظور پوپر از روان‌شناسی، ذهنیتی است که بر اساس تکرار و عادتِ برخورد با پدیده‌های منفرد ما را به فرضیه و قانون‌سازی می‌کشاند. به عقیده پوپر این گونه برخوردهای روان‌شناسانه در منطق علمی نه فقط برای تئوری شناخت بلکه برای روان‌شناسی عواقب ناخوشایندی دارند. او در ابتدا با طرح این پرسش که «چگونه یک نفر به ایده جدیدی می‌رسد» به مرزبندی بین روان‌شناسی شناخت و منطق شناخت می‌پردازد: منطق شناخت تمایلی به پاسخگوئی به پرسش‌های بنیادی (questions of fact) ندارد بلکه صرفا به پرسش‌های اعتباری (questions of justification or validity) می‌پردازد. به عبارت دیگر به پرسش‌هایی از این نوع: آیا این قضیه قابل آزمایش است، آیا با قضایای دیگر به طور منطقی وابسته است و یا این که با آن‌ها در تناقض است؟ بنابر این پوپر وظایف تئوری یا منطق شناخت را (برخلاف روان‌شناسی شناخت) به نوعی مشخص می‌کند که صرفا روش‌های قانونمندآزمایه را برای تحقیق و بررسی دربر دارد. روش «آزمون انتقادی» که به انتخاب یک تئوری می‌انجامد، روشی است که بر اساس پوپر همیشه مفهوم زیرین را در بر دارد.

از فرضیه (انگارش) و تئوری‌های بی‌برهان، بطور قیاسی ـ منطقی نتایجی حاصل می‌شود که بین خودشان و با قضایای دیگر در مقایسه قرار می‌گیرند، بطوری که انسان روابط منطقی بین آن‌ها را مشخص می‌کند (مثلا رابطه تناقض، اشتقاق، تعادل یا یگانگی). او در این رابطه چهار روند مختلف پژوهش و آزمون را متمایز می‌کند: ۱) مقایسه منطقی نتایج بین خودشان، که به وسیله آن، سیستم در ارتباط با هم‌گونی درونی‌اش قابل بررسی است، ۲) تحقیق و بررسی شکل منطقی تئوری با این هدف که آیا این تئوری ماهیت یک تئوری علمی و تجربی را دارد مثلا این که همانگو و تکراری (tautology) نیست، ۳) مقایسه با تئوری‌های دیگر، که امتحانات مختلفی را پشت‌سر گذاشته‌اند و به عنوان عناصر پیشرفت علمی شناخته‌شده هستند، ۴) نهایتا آزمون از طریق کاربرد تجربی نتایج حاصله، که در آزمایشات علمی و کاربردهای عملی تکنیکی پیش می‌آید.

روند آزمون در این جریان، یک روش قیاسی است: با استفاده از قضایای شناخته شده موجود، از یک سیستم، مجموعه‌ای از نتایج منفرد که بسادگی قابل امتحان و کاربرد هستند (پیش‌بینی‌ها) انتخاب می‌شوند، از این نتایج به ویژه آن‌هایی انتخاب می‌شوند که از سیستم‌های شناخته شده موجود قابل استنتاج نیستند و به عبارتی دیگر با آن‌ها در تناقض هستند. در باره این نتایج (یا نتایج دیگر) از طریق کاربرد عملی، آزمایشات و غیره تصمیم‌گیری می‌شود. اگر تصمیم مثبت باشد، نتایج منفرد به رسمیت شناخته شده و مورد تصدیق می‌باشند، به این ترتیب سیستم موقتا امتحان را بخوبی پشت‌سر گذاشته است و دلیلی برای ردکردن آن نیست. اگر تصمیم منفی باشد، نتایج ابطال می‌شوند و به همراه آن، سیستمی که از آن نتایج مشتق شده‌اند به ابطال کشیده می‌شود. بدین مفهوم یک سیستم تا وقتی از اعتبار علمی برخوردار است، که خلاف آن ثابت نشده باشد. برای چنین سیستمی همواره این امکان ابطال وجود دارد. هرچه درجه ابطال‌پذیری یک سیستم بزرگ‌تر باشد، آن سیستم بهتر می‌تواند مورد آزمون علمی قرار گیرد. سیستم آزموده (corborated) سیستمی است که بطور موقت آزمایش‌های مختلف علمی را با موفقیت پشت‌سر گذاشته و محرک پیشرفت علمی است.

از نظر پوپر، یک تحلیل دقیق قیاسی آزمون، نشانگر این است که منطق استقرایی بطور کامل

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

آزادی سیاسی

رایتر فورست

برگردان: ا. ب.

قسمت پایانی

۷) به لحاظ اخلاقی شخص مستقل است که بر شالوده دلایلی عمل کند که به همان نسبت شخص ثانی را به عنوان شخص اخلاقی در عمل خود منظور دارد. دلایل اخلاقی دلایلی هستند که امکان دارد آنها را متقابلا و عموماً موجه دانست. هر شخصی که به لحاظ اخلاقی مخاطب قرار می‌گیرد، می‌تواند از فرد یا افرادی که عملی از آنها سرزده است دلایل عمل‌شان را مطالبه کند؛ دلایلی که ـ برای این‌که صورتبندی اسکان لون را گسترش داده و اختیار کرد ـ ممکن نیست متقابلا و عموماً تخطئه شوند، یعنی چنین دلایلی که همگان، پس از پاسخ به این پرسش که آیا مولف یا مخاطب کنش دعوی چیزی برای خود دارد که برای دیگران قائل نیست و بدینطریق اعتقادات، منافع یا نیازهای مشروع دیگران را پایمال می‌کند یا نه، مشروع شناخته و می‌پذیرد. هر شخص اخلاقی حق برائت دارد، یعنی از این حق برخوردار است در حین توجیه اعمال خود حقوقش، مانند حقوق سایرین رعایت شود. هر شخص اخلاقی ممکن است به عنوان مولف و مخاطب مستقل دعاوی اخلاقی درخواست کند حرمت او حفظ شود و آزاد است از طریق مشروع به دعاوی کسانی که معیارهای مشارکت و عمومیت را نقض می‌کنند، جواب رد دهد.

اشخاص مستقل اخلاقی در اجتماع تمام اشخاص اخلاقی ـ و در عین حال به معنای هر شخص اخلاقی ـ اقتدار برهان اخلاقی را به رسمیت می‌شناسند و دلیل اعمال خود را به گروه خاصی محدود نمی‌کنند. بافت اخلاقی بافتی جهانشمول است، بافت‌های محلی فرهنگ‌های دیگر را استعلا می‌دهد، اما به معنای آن نیست که بافت اخلاقی تبلور «آسمان استعلایی» بی جهان است. بافتی که انسان‌ها در آن متقابلا به حقوق همدیگر به عنوان انسان احترام می‌گذارند بافتی کاملا مشخص است. البته در ترکیب کنونی مسئله آزادی سیاسی اهمیت دارد که برداشت استقلال اخلاقی با بنیاد تعیین این مفهوم آغشته شود. اشخاص، بویژه به عنوان آزادی دهنده، اما همچنین (در معنایی) به عنوان سلب کننده آزادی یا استفاده کننده آزادی باید به لحاظ اخلاقی مستقل باشند؛ به عنوان کسی که از آزادی استفاده می‌کند مادامی که یکی از وظایف جامعه آزاد سیاسی فراهم کردن امکان عمل اخلاقی افراد به منظور شکوفا شدن استعدادهای اخلاقی آنها و اخلاق اعتماد به دیگران است؛ و به عنوان آزادی دهنده مادامی که بتوانند احقاق حقوق آزادی خود را متقابلا و عموماً توجیه کنند برشالوده براهین مشترک مطالبات موجهی برای یکدیگر قائل شوند و از مطالبات پاسداری کنند.

آزادی‌های اساسی ـ صرف‌نظر از شکل مشخص تبدیل آنها به حقوق مثبت ـ آن آزادی‌هایی هستند که اشخاص مستقل اخلاقی و مسئول به گونه منطقی امکان ندارد از یکدیگر سلب کنند. محتوای «حقوق انسانی» اوست اما مادامی که در روش‌های مقننه و مجریه به طور مشخص پیاده، نهادین و تفسیر نشده است. محتوای اخلاقی مجرد و نامتعین است. آزادی‌ها هسته مجرد مبادی حقوق را تشکیل می‌دهند و جوهر محتوای اخلاقی آن در هنجارهای معینی مفروض نیست، بلکه در تفسیر انعطاف ناپذیر معیارهای روش‌های مشارکت و عمومیت. بدینسان "حق توجیه" چیزی جز حق وتوی اخلاقی تمام افرادی است که مطالبات آنها در معرض پایمال شدن است. از اینروی، هیچ «حقوق طبیعی» از بیرون وارد بافت سیاسی نمی‌شود، تنها بر آزادی کسانی تاکید می‌شود که در بافت‌های ویژه طالب ارائه دلایل هستند، به عبارتی، حاضر نیستند دلایل موجود را بپذیرند. هیچ مفهومی از آزادی سیاسی توانایی نقض این رابطه اخلاقی را ندارد؛ بدین قسم، بدون رعایت احترام اخلاقی هیچ آزادی سیاسی میان شهروندان ممکن نیست.

۸) از آن‌جایی که محتوای هسته حقوق اساسی باید تعیین و نهادین شود، برداشت «شخص اخلاقی» از سویی به مثابه انضمام یافتن حقوق و وظایف فردی یا به عنوان مخاطبان یا سوژه‌های حق به «شخص حقوقی» محول می‌شود و از سوی دیگر به برداشت «شهروندان» به عنوان مولفان حقی احاله می‌شود که مشترکاً روند وضع قوانینی را که حاوی شکل معینی از حق شخصی است، تعیین می‌کنند. این دو برداشت از شخص با برداشت‌های استقلال حقوقی و سیاسی تطابق دارد. در ذیل قبل از این‌که وارد جزئیات این دو برداشت شوم نخست در باب برداشت استقلال اتیکی که از حیث فهم استقلال حقوقی اهمیت بسزایی دارد، بحث می‌کنم.

«استقلال اخلاقی»، همانطور که در بالا شرحش به تفصیل رفت، بر استعداد اشخاصی دلالت دارد که عمل آنها مادامی که بلحاظ اخلاقی با وضعیت دیگران ارتباط دارد، باید بر پایه متقابل و عمومی براهین موجه استوار باشد. اما بافت کنش موجه اخلاقی فقط بافتی که شخص در چارچوب آن با مسائل عملی روبرو شود نیست، زیرا شخص به عنوان «شخص اتیکی»، یعنی به عنوان شخصی که سرگذشت زندگی‌اش فردیت یافته است باید به سؤالات مهم اصل اخلاقی مستقل و بر اساس کیفیت هویت خود پاسخ دهد: هنوز از حیث معیارهای اخلاقی پاسخی فراخور سئوالاتی از قبیل زندگی نیک چیست ـ خیر زندگی او چیست ـ داده نشده است. شخص ناچار است به سؤالات اتیکی از طریق بازتاب فکری پیوندهای «تاسیسی» اشخاص دیگر یا به عبارتی اجتماعات، ارزش‌ها یا ایده‌آل‌های معین از طریق بازتاب فکری «نکات ثابت» هویت خود ـ البته این هویت باید محک بخورد ـ یا همانطور که تایلور می‌گوید از طریق «ارزشگذاری‌های سنگین» پاسخ دهد. تصمیمات مبتنی بر اصل اخلاقی تصمیماتی در باب زندگی من، در باب پیوند بنیادین زندگی من با دیگران است؛ اشخاص اتیکی اشخاص کاملا آزاد و منحصر بفردی نیستند، اما در نهایت مولفان عمده زندگی خود هستند (طرح زندگی از قبل ریخته نشده است). شخصی که بلحاظ اتیکی مستقل است تصمیمات زندگی خود را بر اساس دلایلی می‌گیرد که هویتش را به جامع‌ترین نحوی به عنوان تبدیل به هویتی معاصر و آتی مطمح نظر قرار دهد؛ بازتابش اتیکی، در عین حال، همیشه توصیفی ـ تبیینی است. بهمین خاطر حتی شخصی که به تنهایی زندگی خود را ترسیم نکرده است «در تحلیل نهایی» در برابر تصمیمات آن ـ تصمیمات زندگی خود ـ مسئول است. شخصی که به پرسش علم اخلاقی پاسخ می‌دهد ـ خیر من چیست؟ همراه با دیگران مسئولیت زندگی خود را بعهده دارد، ولی مسئولیت نهایی بر دوش خود اوست. شخصی که دلایلی را از حیث علم اخلاق نیک می‌داند، موظف است دلایل را در مقابل «معنای دیگران»، دیگرانی که بخشی از هویت او هستند و بایستی باقی بمانند، توجیه کند. اما، دیگران از حیث معنای میان‌کنشی‌ای دلایل، به زعم سوژه اتیکی، که زندگی‌اش شکاکیت است، معنای ویژه وجودی دارد. احتمال انتقال کامل این معنا به دیگری کم است. برداشت میان کنشی هویت شخصی باید از این «مازاد ذهنی» غفلت نورزد. در این مازاد لحظه‌ای از استقلال اتیکی نهفته است.

این ملاحظات که بر سطح مناظره همه‌جانبه تئوری‌های مختلف علم اخلاق جریان دارد پاسخی متناسب به پرسش «زندگی نیک» است. بدینسان می‌توان تعداد بیشماری تئوری‌های شکل و برداشت محتوای زندگی مبتنی بر اصل اخلاق یافت؛ آیا معنای کامیاب شکوفایی خود یا طریق سعادت در گروی تکاپوی نیل به «اصالت» یا بدعت، برنامه‌ریزی معقولانه زندگی، تحقق بخشیدن به ارزش‌های عینی یا اجرای تکالیف خاص است؟ آیا باید زندگی یکپارچه‌ای داشت، به منزله حکایت واحدی زندگی کرد یا این که باید تلاش کرد تا سرحدات امکان از تمام هویت‌های ثابت و نقش‌های اجتماعی که استقلال اصل اخلاقی را به خطر می‌اندازند کناره گرفت؟ به چه قسم کناره گیری از اجتماعات ضروری است؟ بی‌تردید هرگونه تقاضایی از مفهوم آزادی سیاسی مبنی بر اینکه در این مناقشه موضع صریح و روشنی اتخاذ کند، نه‌تنها از امکان این مفهوم خارج است، بلکه با معنای آزادی سیاسی نیز ناسازگار است، زیرا عنایت به اینکه بدون مهیا بودن معیاری عینی برای سنجش زندگی نیک، امکان دارد پاسخ‌های متفاوت و متعارضی به مسائل، شکل و محتوای زندگی نیک داد به معنای مطلق کردن پاسخی مشخص نیست. آزادی سیاسی، در این ارتباط، بیشتر به معنای آزادی اجبار نداشتن به زندگی مبتنی بر اصل اخلاقی معینی است.

بدین‌ترتیب می‌توان میان دو قسم برداشت از استقلال مبتنی بر اصل اخلاقی فرق گذاشت: یعنی میان اولویت چنین برداشتی که شامل تصورات معینی درباب شکل و محتوای شخص مستقل اتیکی در تصمیم بر له یا علیه برداشت معین نظام اول است. به عبارتی، انتخاب «آزاد» میان طرح‌های اتیکی از زندگی و «آموزه‌های برابر» ـ این اصطلاح رالز است ـ موید شخص مستقل اتیکی نیست. در اصل، بینش رهنما در این نهفته است: زندگی بر طبق یکی از برداشت‌های نظام اول ممکن است برای یک زندگی نیک کافی باشد، اما هیچکدام از این برداشت‌ها ـ با توجه به «اختلاف نظرهای معقول» در باره صحت برداشت‌های نظام اول ـ الزاماً امکان ندارد شالوده تعیین سیاسی ـ حقوقی شکل عام آزادی باشد. آزادی سیاسی از طریق تضمین حقوقی، باعث می‌شود که اشخاص مبتنی بر اصل اخلاقی مستقل زندگی کنند، اما بانی «مستقل» شدن اشخاص، به مفهوم محتوای برداشت معینی از زندگی نیک، نیست. استقلال مبتنی بر اصل اخلاقی معنا و مفهوم استقلال حقوقی است ـ ولیکن گستره آزادی را معیارهای مشارکت و عمومیت تعیین می‌کنند و نه احکام اصل اخلاقی در باب احتمالات «بی ارزش» یا «منزجر کننده‌ای» که واجب است منع شوند زیرا زندگی مستقل را نفی می‌کنند. استقلال حقوقی، در این رابطه، متضمن آن است که هیچ‌کس مجبور نیست طبق برداشت مشخص اصل اخلاقی نظام اول زندگی کند. حقیقت محتوای دفاع هواداران نظریه لیبرال از حقوق آزادی «منفی» همین است. البته از این تئوری ممکن نیست نتیجه گرفت آزادی‌های فردی در فراسوی امکان قانونی مشارکتی ـ عمومی اولویتی مطلق دارند. بدینطریق، احترام به استقلال شخصی به معنای رعایت آزادی اشخاص است بر اساس اعتقادات اصل اتیکی خود زندگی کنند. (برداشت‌های نظام اول). این امر نه فقط در مورد اجتماعات مبتنی بر اصل اخلاقی اتیکی، بلکه درون اجتماعات شخصی نیز که مجاز نیستند اعتقادات مبتنی بر اصل اخلاقی را بر اعضای خود (به دلائل عام اخلاقی) تحمیل کنند، معتبر است. هدف استقلال حقوقی مهیا کردن شرایط زندگی اشخاص بر اساس اعتقادات ارزشی اصل اخلاقی آنهاست و نه بر اساس اعتقادات حاکم عمومی، یعنی نه تضمین بیشترین اهداف ممکن، بلکه تامین و تضمین ممکن احتمال یکسان زندگی اشخاص بر اساس اصل اخلاقی تنها هنگامی ممکن است عملی شود که پارامترهای گستره‌های باز حقوقی از طبیعتی جزگرایانه برخوردار نباشند، یعنی به شیوه «معقول» مشارکتی ـ عمومی موجه باشند. این امر ما را به مشکل مرزبندی «معقول» (در مقابل برداشت‌های «نامعقول» اتیکی) رهنما می‌کند.

۹) از این حیث برداشت استقلال حقوقی که تاکنون بارها به آن اشاره شد، عمده است. منظور استقلالی است که موید اشخاص به منزله اشخاص حقوقی است. این اشخاص توسط مرزهای حقوقی تعیین می‌شوند، در درون این مرزها آزادی اختیار شخصی به افراد تعلق می‌گیرد. نتیجه‌ای که تاکنون از بحث استقلال اخلاقی و اصل اخلاقی حاصل شده این است که مرز میان تحقق آزادی‌های مجاز و غیر مجاز براساس اعتقادات مبتنی بر اصل اخلاقی جزگرایانه غیر ممکن است: در اصل، استقلال حقوقی بر اساس هنجارهای مشارکت و عمومیت استقلال اتیکی، نظام دوم را و، از این طریق، برداشت‌های مختلف از نظام اول را ممکن می‌سازد و نه بر اساس تصورات معین از چیزی که به زعم اشخاص از حیث علم اخلاق «نیک» است. هر شخصی به هنگام تعیین این هنجارها به یکسان مورد توجه قرار می‌گیرد نه به عنوان «غیر عمومیت یافته»، بلکه به‌عنوان شخصی برخوردار از حقوق مساوی ارج نهی حقوقی و امنیت برابر هویت اتیکی ویژه خود. «شخص حقوقی» که توسط هنجارهای مشروع تاسیس یافته است تنها از اینطریق امکان دارد سپر اشخاص حقوقی با ماهیت‌هایی «کاملا» مختلف باشد.

بدین‌طریق، معیارهای مشارکت و عمومیت به روشن شدن مسئله شالوده «معقول» احترام متقابل به آزادی فردی کمک می‌کند. تنها آن خواست‌های آزادی (یا خواست‌های مبتنی بر تحدید حدود آزادی‌های معین) موجه نیستند که با مراجعه به دلایل معقول مشارکتی و عمومی نفی شوند. برای یافتن چنین دلایلی یکایک افراد باید شایستگی آن را داشته باشند استدلالات مبتنی بر اصل اخلاقی خود را (به مثابه دعاوی ممکن آزادی) به زبانی که برای دیگران قابل فهم و مقبول است، «ترجمه کنند». بنابراین، مادامی که اجتماعی بر اساس اصل اخلاقی تلاش دارد به تصورات ارزشی خود حالت عمومی بدهد و همگان را ملزم به رعایت پیشنهاد خود بداند، باید استعداد خود را در توجیه علت اخلاقی این امر نشان دهد، یعنی حقوق سایر دعاوی اعتقادات مشروع مبتنی بر اصل اخلاقی را رعایت کند. دعاوی این اجتماع زمانی موجه است که با موفقیت به دیگران اثبات کند نه تنها از تصورات ارزشی خود به بهای خسران تصورات دیگر در رسیدن به هدف سیادت اجتماعی هواداری نمی‌کند، بلکه بدنبال آن غایات اخلاقی است که همگان ممکن است با فراست قبول کنند. حق اشخاص در رعایت برابری حقوقی هویت مبتنی بر اصل اخلاقی آنهاست و نه رعایت احترام آنها از حیث اصل اخلاقی. ولیکن آنها حق ندارند هویت اصل اخلاقی خود را به شالوده حق عمومی بدل کنند. حق عمومی آن معنای منفی «بیطرفی» که هرگونه ارزش اصل اخلاقی را تخطئه کند نیست، تنها تا آنجا بی‌طرف است که به هویت‌های مبتنی بر اصل اخلاقی احترام می‌گذارد بدون آن‌که با کسب «حق مبتنی بر اصل اخلاقی» با این خطر روبرو شود برخی از هویت‌ها را منفی جلوه دهد. در اجتماعی سیاسی برای تعیین شکل اجرای آزادی هیچ محتوای «اصل اخلاقی ـ رسم اجتماعی» وجود ندارد که به شیوه شبه ـ عینی تردید ناپذیر باشد. درست بدلیل آفرینش همین گستره‌ی آزاد تکثر طرح‌های زندگی اتیکی است که طرح‌های زندگی «لیبرال» یا حتی طرح‌های زندگی «اشخاص لاقید» به هیچ‌وجه امکان ندارد ماورای «قیودات تاسیسی» باشند. از استقلال قانونی اشخاص حقوقی این مفهوم استقلال اصل اخلاقی افاده نمی‌شود تا سرحدات امکان «آزاد» از هرگونه وظایف یا قیدوبندها و اجتماعات، ارزش‌ها و سنت‌ها زندگی کرد. اتصال دادن بافت‌های حقوقی و اتیکی به این قسم نتیجه گیری غلطی است.

بدینسان از اشخاص حقوقی طلب می‌شود به دیگران به عنوان اشخاص مستقل حقوقی احترام بگذارند، ولیکن طرح‌های زندگی اتیکی آنها را غایت خود قلمداد نکنند. این مستلزم مدارا است هرچند معنای مدارا کمتر از ارج و احترام نهادن و بیشتر از تحمل صرف دیگران است؛ مدارا ماآلا متضمن آن است که حرمت دیگران را ـ علیرغم اینکه باورهای اصول اخلاقی آنها با باورهایی که به زعم ما درست هستند وجه اشتراکی ندارند، ولی بر بستر سرگذشت زندگی و تجارب خاص آن قابل توضیح و غیر اخلاقی نیستند ـ نگاه داشت. پاسخ‌های اتیکی آنان به این معنا معقول است چون کاملا بر هویت اتیکی آنها دلالت دارد، بگونه فاحشی نامعقول نیست و بنیاد هنجارهای مشارکتی ـ عمومی را نقض نمی‌کند. بدینسان، مدارا مستلزم شک در اعتقاد اصول اخلاقی خود نیست، بلکه احترام متقابل را به هویت اصول اخلاقی دیگران اقتضا می‌کند.

استقلال حقوقی متضمن آن است که شخص حقوقی تنها در پیشگاه قانون معتبر موجود پاسخگو است، و نه در مقابل تصورات ارزشی جزگرایانه. از آنجا که حق را ـ به منزله حق موضوعی، دولت می‌تواند اجبار کند ـ تنها بر رفتار ظاهری اشخاص نظارت دارد و انگیزه اعمال آنها را نادیده می‌گیرد، بدینسان عرصه‌ای در آزادی اختیاری فردی باز می‌شود، افراد در چارچوبه آن از این حق برخوردارند ـ در اصطلاح ولمر ـ «نامعقول باشند» ـ البته به مفهوم همگان‌گرایی و غیراجباری اصل اخلاقی ـ در اجبار اتیکی ـ در گفتمان‌های عمومی یا سیاسی شرکت کنند. البته منظور این نیست که وقتی اعمال آنها به‌لحاظ اخلاقی متوجه دیگران است مکلف نیستند اخلاق اعمال خود را توجیه کنند. حقوق مشروع آزادی‌های شخصی ـ بلحاظ سیاسی ـ میان کنشی ـ باید بر اساس تعریف معیارهای اخلاق مشارکتی و مقبول همگان باشند (یا به عبارتی، رد آنها ممکن نباشد)، و نه بر اساس معیارهای عمل اخلاقی. لازم نیست انگیزه عمل اشخاص حقوقی اخلاقی یا اصل اخلاقی باشد، ولی آنها نمی‌توانند حق تحقق شکلی از آزادی را مطالبه کنند که نفی مطالبات مشترک دیگران است.

در اینجا شاید حس سوءظنی سرباز کند که چنین برداشتی از حق قادر نیست به وظیفه خود، یعنی «سینه سپر کردن» در دفاع از هویت‌های اتیکی، به اندازه کافی و وافی عمل کند، زیرا «کوری آن در ندیدن اختلافات» منجر به انکار چنین هویت‌هایی می‌شود که ادامه حیات‌شان مستلزم توجه ویژه‌ای است. بدینطریق به بخش عمده مشکلاتی اشاره شد که از جمله با رعایت حقوق اقلیت‌های فرهنگی و جماعات مذهبی مرتبط است. من در این‌جا نمی‌توانم به یکایک اینان بپردازم. تنها به این اکتفا می‌کنم: قانون با صدور حکم از ارزش‌های هویت‌های مبتنی بر اصل اخلاقی دفاع و حمایت نمی‌کند، بلکه به این خاطر که اشخاص از این حق برابر برخوردارند به هویت اصل اخلاقی آنها احترام گذاشت؛ به‌همین خاطر پاسداری یا احترام ویژه به هویت مبتنی بر اصل اخلاقی تنها زمانی موجه است (در اینجا از مواردی که احترام خاص با ارجاع به پایمال شدن حق در گذشته توجیه می‌شود، چشم می‌پوشم)، وقتی، الف) هنجار احترام متقابل و ب) اهمیت اساسی احترام به هویت شخصی (یا گروهی از اشخاص) فی‌نفسه ممکن نیست به مدد ارزش اصل اخلاقی پراتیک مشخصی موجه شناخته شود؛ و پ) زمانی که بتوان نشان داد «برابری» صوری برای تحقق هنجار احترام برابر کافی به مقصود نیست.

۱۰) بدین‌ترتیب ـ به موجب مفهوم آزادی سیاسی که تاکنون به تفضیل توضیح داده شد ـ برای این که استقلال اتیکی به شیوه مشروعی قانوناً حفظ و تامین شود، بایستی اصل توجیه متقابل و عمومی در روند «توجیه عمومی» میان شهروندان به عنوان مولفان حق ترجمه شود. تنها مادامی که روال قانونگذاری به این نحو تضمین شود، طوری که معیارهای مشارکت و عمومیت در وضع حقوق به نحو احسن رعایت شوند، نتایج آنها را ممکن است مشروع نامید و شهروندان به مشابه شرکت‌کنندگان در روند وضع قوانین و اعضای اجتماع سیاسی که مسئول نتایج این روند هستند، اشخاص سیاسی مستقلی هستند.

در حالی که استقلال حقوقی بر این دلالت دارد که شخص در مقابل قانون مسئول است، استقلال سیاسی بر آن دلالت دارد که شخص به عنوان بخشی از کلکتیو در قبال حقوق مسئول است. این آموزه‌ای است که از نظریه کلاسیک ـ جمهوریخواهانه استقلال یا به عبارتی آزادی سیاسی به عنوان مشارکت در امر خودگردانی اجتماعی اقتباس می‌کند؛ همان نظریه‌ای که در سنت علم اخلاق بدفعات به صورتی تفسیر شده است که زندگی «سیاسی» به عنوان بخش تعیین کننده زندگی نیک مصداق پیدا می‌کند؛ به عبارتی، شهروندان به عنوان «citoyens» بلحاظ شخصی دگرگون می‌شوند و هویتی مستقل از منافع خصوصی‌شان کسب می‌کنند. کلا زندگی سیاسی را نمی‌توان از برداشت‌های مبتنی بر علم اخلاق پاک کرد، اما اینان را اصولا نمی‌توان راهنمای درک استقلال سیاسی دانست. مهمترین این برداشت‌ها، برداشت از دلیلی است که تئوریسین‌های لیبرالی مانند برلین از توجه به آن غفلت کرده‌اند. به موجب این برداشت مادامی که آزادی شخصی بایستی به مدد حق مشروع تضمین شود حق مشروع فقط حقی است که به گونه مشارکتی و عمومی موجه است. بدینسان روش وضع حقوقی ضروری است و درخواست‌ها و براهین ممکن است از طریق این قاعده به فراخور حال خود اعتبار پیداکنند. بدینسان، مفهوم آزادی سیاسی مشمول اجرا یا حتی تکلیف مشارکت سیاسی نیست، ولی بی‌تردید وجود صوری و مادی حق مشارکت (برابر) را به منزله شرط امکان حق مشروع و ضامن آزادی دربر دارد. بدینطریق، برداشت‌های استقلال سیاسی و حقوقی در نظریه اشخاص به عنوان مخاطبان و، در عین حال مولفان حق بیکدیگر پیوند می‌خورند.

ازاینروی، استقلال سیاسی شکلی از استقلال است که تنها به همراه سایر اعضا اجتماع سیاسی ممکن است عملی شود. شهروندان مستقل اعضایی هستند که در قبال یکدیگر و مشترکاً مسئولیت اجتماع را بعهده دارند؛ با دلایل متقابل و قابل قبول برای عموم (یا انکار ناپذیر) به‌همدیگر «پاسخ می‌دهند» و «مسئولیت» نتایج روندهای وضع قوانین و تصمیمات سیاسی را بعهده می‌گیرند. آنها فقط مسئولیت متقابلی در قبال یکدیگر ندارند، بلکه در قبال اشخاص ثانی نیز که عضو اجتماع سیاسی آنها نیستند، مسئول هستند.

۱۱) از بحث فوق مشاهده می‌شود برداشت چند ساحه‌ای آزادی سیاسی حاوی اشکال کنش مستقل والایی است، هم از جانب شهروندان به عنوان مولفان و هم از جانب اشخاص حقوقی به عنوان مخاطبان حق. به همین‌خاطر مسئله شرایط اجتماعی که از لوازم رشد و اجرای ظرفیت‌ها و امکانات چنین استقلالی هستند شعبه‌ای از مسئله آزادی سیاسی است؛ بدینطریق، بخشی از محدودیت‌های استقلال شهروندان را که ممکن است به مدد کنش سیاسی به گونه موجه عامی محدود یا لغو کرد، تحت حوزه مسئولیت اجتماعی و سیاسی شهروندان قرار گیرد که به عنوان اعضا اجتماع خواستار تحقق آزادی سیاسی هستند. محدود کردن آزادی در موارد ذیل غیر قانونی است: الف) ممانعت از اجرای اشکال استقلالی که برای مشارکت مساوی و برابر شهروندان در زندگی سیاسی و اجتماعی ضروری هستند، و ب) امکان برچیدن یا تحدید آنها با کنش سیاسی. بنابراین، استقلال اجتماعی بدین معنا است که شخص از امکانات و ابزار درونی و بیرونی برای تبدیل به عضوی برابر و مسئول در اجتماع سیاسی برخوردار است (البته الزاماً به این معنا نیست که شخص به کلیه اعتقادات اصول اخلاقی، صرف نظر از نوع آنها، بتواند جامه عمل بپوشاند). مسئولیت شهروندان تنها قبول حقوق معین یکدیگر نیست، بلکه تضمین زندگی آزاد از هرگونه محدودیت حقوقی، سیاسی و اجتماعی نیز هست. معیار تعیین این نوع استقلال اجتماعی معیار اجتماعی زندگی آزادانه در اجتماع سیاسی است و (نه آموزه‌های معین «فربه» یا «لاغر» زندگی نیک). بر خلاف این نظریه که آزادی در مالکیت حقوق فردی است، ضمن اینکه «ارزش آزادی» در امکان تحقق واقعی آن است، بهتر است امکان این استفاده را از طریق برداشت استقلال اجتماعی جز ماهوی مفهوم از آزادی سیاسی دانست. اینکه این برداشت از استقلال ناشی از بازتاب

ادامه در صفحه ۷

www.iran-archive.com

بیان حقایق به مردم تنها ملاک عمل و صداقت مدعیان جامعه مدنی است!

سعید معمارحسینی

فاصله چندان دوری را بین دو سال گذشته و کنونی نداریم. ولی مابین افتضاحات و جنایات ببارآمده از طرف حکومت در سال گذشته، و دستاورد فعلی جامعه ادبی کشورمان در سال جدید (تشکیل کانون نویسندگان) فرسنگ‌ها فاصله است. راه طی‌شده برای نویسندگان دگراندیش کشورمان با خون انسانهای شریف، پیشرو، و آزاده‌ای گلگون گشته و رنگی سرخ به خود گرفته است.

سال گذشته، چون سالهای قبل، سال مقاومت، سماجت و هجوم لجام‌گسیخته و ددمنشانه آنهایی بود که چنان می‌پنداشتند و می‌پندارند، با دست‌یازیدن به پست‌ترین و حیوانی‌ترین کردارها می‌توان راه را بر پندارها بست. دریغ از اینکه در هر جامعه‌ای روزی می‌رسد که آزادی و دمکراسی برای مردم همچون نان شب، به یک نیاز حیاتی تبدیل و با زندگی آنها عجین می‌گردد.

از جمله میادین کارزار مردم و دشمن مردم، و از بارزترین آنها، میدان نبرد در عرصه مطبوعاتی و ادبی بخصوص تلاش برای احیای کانون نویسندگان کشور بود. در این میان جناح راست حکومت نشان داد که برای حفظ ولایت خویش و در مبارزه با هرگونه اندیشه‌ای که حیات آنرا با خطر مواجه سازد، هر وقت که لازم بداند، قادر است به هر روشی توسل جسته و برای هر گونه تهدید و سپس جامه عمل پوشاندن به آن ابایی به خود راه ندهد.

در پی حوادث سال گذشته و مقارن با شروع سال نو، کانون نویسندگان ایران توانست رسماً تشکیل جلسه داده و اعلام موجودیت نماید و سپس از سوی وزارت ارشاد به تعدادی از نویسندگان دگراندیش جوایزی اهدا گردید. این دوگانگی حوادث در فاصله زمان نه چندان دور، از سوی برخی محافل و مطبوعات، **آشتی** دولت با نویسندگان اعلام گردید. با توجه به این سخنان از یک طرف، و این دستاورد با ارزش (کانون نویسندگان) که بهایی به گرانی خون مختاری‌ها و پوینده‌ها و... را بر خود دارد و اهدای جوایزی به تعدادی از نویسندگان دگراندیش، از طرف دیگر، به نکاتی باید توجهی خاص مبذول داشت.

۱ ـ آنهایی که حرف از آشتی می‌زنند، هنوز هم می‌خواهند بر واقعیات سرپوش گذارند. طراحان این سخن، این اصل مهم و این ضرورت حیاتی در شرایط کنونی کشور را هنوز هم نتوانسته‌اند درک کنند که تا واقعیات را طرح و افشاء و با مردم در میان نگذارند، تنها تکیه‌گاه و سرمایه مادی خویش را از خود جدا ساخته و محروم ساخته‌اند. اگر دولت و در راس آن آقای خاتمی خود را بانی و طرفدار جامعه مدنی می‌داند، این را نیز باید بداند که حق آزادانه اندیشیدن و نقل آن در سطح جامعه، از الفبا و از پیش پا افتاده‌ترین مشخصه‌های چنین جامعه‌ای است. در خوش‌بینانه‌ترین حالت، آقای خاتمی و طرفداران آن بخصوص در سطح مطبوعات، ابا دارند این واقعیات را به خود و به مردم بیاورانند که در درون حکومت چه می‌گذرد و دشمن واقعی جامعه مدنی و به طور مشخص، جامعه ادبی کشور کیست. اگر ایشان طرفدار جامعه مدنی می‌باشند، و به اصول اولیه آن واقف بوده‌اند، پس دعوایی نیز در اصل نمی‌باید بین نویسندگان و دولت موجود بوده، که امروز نیز به چنین آشتی‌ای رسیده باشند.

۲ ـ بهترین، مناسب‌ترین و شایسته‌ترین جایزه برای جامعه ادبی کشور که رنجان، خسته و با بار انبوهی از اندوه و غم، از فقدان شهدای فراوانی از سعید سلطانپورها و سیرجانی‌ها گرفته تا مختاریها و پویندهها و... هنوز نیز سیاه پوش است، تضمین حیات آنها برای آزادانه اندیشیدن و آزادانه نوشتن است که اولین گام آن **فقط و فقط** معرفی، افشاء، محاکمه و مبارزه تا به نهایت با عوامل جنایات اخیر که ریشه تا رهبران حکومتگران فقها دارد، بوده و است. جامعه ادبی کشور سزاوار چنین جایزه‌ای است و نباید اجازه داد که با اعطای امتیازاتی به آنان، دشمنانشان به فراموشی سپرده شوند.

قاتلین امروزین مختاری، قاتلین دیروزین سلطانپور بوده و اگر به حیات ننگین خویش ادامه دهند، فردا قاتلین ...ها خواهند بود.

«دولت باید با معرفی عاملین اصلی جنایات، این امکان را برای دشمنان مردم و این توهم را از اذهان عمومی جامعه بزداید که این اقدامات اخیر و اعطای امتیازاتی به جامعه ادبی، برای به فراموشی سپردن و خودداری از افشاء، معرفی و محاکمه جنایتکاران نبوده است».

تا زمانی که عوامل و موانع، در راه آزادی، رشد و ترقی اجتماعی، شناسایی و نبردی تا به نهایت با آنها صورت نگیرد، هر گونه دستاوردی در هر عرصه‌ای می‌تواند عمری چه بساکوتاه داشته و یا در عرصه عمل لوث و خود به خود بی رمق گردد.

۳ ـ در حیات جمهوری اسلامی، جنایات و فجایعی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... انجام پذیرفته و می‌گیرد که حوادث اخیر در ارتباط با نویسندگان، قطره‌ای از دریای بیکران آن است. اکنون آقای خاتمی و طرفداران ایشان با توجه به مصالح و صلاح‌دید! خود رغبت چندانی به پیگیری قضایا نشان نمی‌دهند.

یورش جنایتکاران حکومتی و غیر حکومتی، بخصوص در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به مردم به حدی رسیده است که بخش عمده‌ای از انرژی و توان دولت صرف جلوگیری از اتفاقات و حوادث غیرمنتظره آتی می‌گردد.از روشهای معمول، جهت رسیدن به این منظور، مسامحه و آشتی! با دشمنان مردم و جناح راست حکومتی است.

آقای خاتمی اگر واقعا به آنچه که ادعا می‌کنند پایبند هستند، باید تا به امروز این را فراگرفته باشند که تنها تکیه‌گاه ایشان، همانا آگاهی و هوشیاری و در نتیجه همبستگی مردم بوده و هرگونه مسامحه با ولایت فقیه‌ای‌ها، فردا دامن خود او و مردم را خواهد گرفت. مدعیان و طرفداران جامعه مدنی اگر در گفته‌های خویش صداقت دارند، باید بدانند که فقط می‌توانند به مردم و نیروهای اندیشمند و دلسوز به کشور اعتماد کرده و تکیه کنند و در بیان تمامی مصایب و گرفتاریها به آنها مجد و مصر باشند.این تنها **ملاک عمل** مدعیان ایجاد جامعه مدنی و اصلاح‌طلبان است.در غیر اینصورت باید چنین نتیجه گرفت که تمامی آنچه که بیان می‌شود، فریبی بیش نیست. جنایتکاران حکومت، با داشتن اکثر مواضع کلیدی و نقاط اتکا و حساس فراوان، از این نیروی بالفعل و بالقوه، با استفاده از احساسات ملی و مذهبی آنها، غافل نبوده و نیستند.

جنایتکاران و دشمنان آزادی و دمکراسی را در هر عرصه‌ای، و برای آغاز، آنچه بر نویسندگان کشور و شهدای راه آزادی رفته است را به مردم معرفی کنید.این اولین گام حرکت به سمت ایجاد جامعه مدنی خواهد بود.

آتش زیر خاکستر می‌تواند بسیار خطرناکتر از شعله‌های پرلهیب آن باشد.

فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی

ادامه از صفحه ۶

نجم‌آبادی، پروین پایدار، هاله افشار، و خود من بدون این که لزوماً با هم در همه زمینه‌ها توافق داشته باشیم و در واقع بدون اطلاع از نظریات یکدیگر، بر اساس داده‌ها و واقعیت‌های موجود جامعه به یک سری مشاهدات و تحلیل‌های مشابهی در مورد تحولات درون زنان سنتی و مدرن اعم از مذهبی و غیرمذهبی رسیدیم و به حمایت و قدردانی از تلاش‌های پیشرو و گفتمان‌های پیشرو و نوآوری‌ها و نواندیشی‌ها نه فقط در بین زنان و مردان سکولار، بلکه و به خصوص نیروها و افراد مذهبی نیز پرداختیم، با ناروا گویی‌ها و اتهامات و شانتاژهای این نوع قشری‌ها مواجه شدیم که در داخل کشور از طرف قشری‌های اسلامی نظیر «کیهان» بود که ما را «آکادمیسین‌های در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم» نامیدند و قشری‌های سکولار مدعی فمینیسم در خارج که ما را «آکادمیسین‌های مزدبگیر»، «ستون پنجم»، «سازشکار» و... می‌نامیدند. خوب در مقابل پیوند فکری و عملی ما با مبارزات و گفتمان‌ها و مباحث داخل کشور هر روز عمیق‌تر می‌شد بطوری که پیشروان مبارزات زنان در داخل کشور، به عنوان مثال مهرانگیز کار در همین مصاحبه اخیرش با خود شما خانم ماهباز، از «پختگی، بلوغ و فعالیت‌های زنان ایرانی آکادمیک» قدردانی کرده‌اند.

البته من در طی سال‌های اخیر شاهد رشد سریع و پختگی روزافزون در محافل زنان فعال ایرانی خارج از کشور هستم. بر تعداد و محتوای نشریات زنان چاپ خارج افزوده شده است. و یا تعداد نوشته‌های غیرشعاری و خوب و جدی مربوط به مسایل زنان و گفتمان فمینیستی در درون مجلات معمولی خارج از کشور نیز افزایش یافته است. یکی از دلایل این روند رو به رشد، افزایش ارتباط بین زنان فعال داخل و خارج کشور است و نیز افزایش رفت و آمدها و سفرها از دو جانب که امکان مشاهدات مستقیم از واقعیات‌های پیچیده، مثبت و منفی و چندگونگی وضعیت زنان در درون جامعه را فراهم و نیز از وجود گفتمان‌های پیشرو ما را مطلع می‌سازد و به تبادل عقاید و اطلاعات بین داخل و خارج منجر می‌شود. وجود گردهمایی‌های سالیانه و کنفرانس‌های سراسری، خاصه با حضور سخنگویان زنان فعال داخل کشور یکی از مکانیسم‌های مفید در ارتقاء فعالیت‌ها و بینش زنان در خارج از کشور بوده است. برای مثال می‌توان برخوردهای نادرست و قشری‌گرایانه بعضی‌ها نسبت به حضور و سخنان مهرانگیز کار در یکی از کنفرانس‌های بنیاد پژوهش‌های زنان در سال‌های قبل را با برخوردهای سنجیده‌تر و گشاده‌بین‌تر و مباحث عمیق‌تر سال‌های اخیر مقایسه کرد. کاهش نسبی محدودیت‌های سفر برای مخالفین رژیم حاکم در ایران در طی سال‌های اخیر باعث شده است که امکان کار میدانی و تحقیقات مستقیم برای محققین خارج فراهم شود و در نتیجه ما با ادبیات غنی و فزاینده‌ای درباره زنان نه تنها در داخل که در خارج از کشور نیز روبرو هستیم. این نوع تحقیقات و ادبیات اگرچه حاصل کار عمدتا دانشگاهی‌ها (اعم از زنان و مردان فمینیست پژوهشگر و فعال) می‌باشد، ولی به تدریج زنان و گاه مردان کوشنده سیاسی نیز نه تنها در گسترش و تنوع و کثرت‌گرایی آن سهم خود را ایفا می‌کنند بلکه دیگر جای سوءظن‌ها و ناروا گویی‌ها و رقابت‌جویی‌های حقیرانه را بحث‌های جدی‌تر و طرح اختلاف نظرهای اصولی گرفته است.

■ در کتاب‌هایتان، علیرغم این که زنان اسلام‌گرای ایرانی را به درستی طیفی یک‌پارچه نمی‌دانید و آن‌ها را از دیدگاه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهید، اما زنان چپ و لائیک را طیفی یک‌پارچه می‌بینید. در حالی‌که زنان لائیک چون همه، صاحب تفکرات و مشی‌های مختلف هستند و اصولا نمی‌توانند یک‌پارچه باشند. شما خودتان را در کجا قرار می‌دهید؟

□ حق با شماست. در یک کتاب کوچک اما نمی‌توان به همه جوانب و ابعاد پرداخت. هدف اصلی خاصه در بخش اول این کتاب بازنگری بر یک سری مفاهیم چون فمینیسم، اسلام و سکولاریسم و نشان دادن پیوند ناگسستنی فمینیسم و رهایی زنان با دموکراسی و مدرنیته خاصه در شرایط خاص ایران بوده است. لذا تحول مورد توجه من نواندیشی دینی و ضرورت اصلاح و تجدد و عصری شدن در نهاد دین بود و از همین زاویه «فمینیسم اسلامی» به مثابه نمودی ممکن و موجود از این فرآیند مورد تاکید من واقع شده است. مسلما پرداختن به تمامی مکاتب موجود و ممکن فمینیستی در ایران، به خصوص فمینیسم سکولار چپ و لیبرال که سهم مهمی در مبارزات زنان از زمان مشروطیت تاکنون داشته‌اند خود ضروری است و من در این کتاب بخصوص نه قصد یک‌پارچه کردن زنان چپ و لائیک، بلکه ضعف اختصاص دادن مبحثی ویژه به این قسمت را مشاهده می‌کنم و از تذکر شما در باره این کمبود ممنون هستم.

■ وضعیت حقوقی زنان در دوره جمهوری اسلامی از دوران رژیم پهلوی بسیار بدتر شده است. اما زنان در ایران چون قربانی عمل نکرده‌اند و در هر عرصه قدمی فراتر از گذشته به پیش نهاده‌اند. تحلیل شما در این زمینه چیست؟

□ بله، با شما موافقم. در واقع یکی از هدف‌های من در نوشته‌های اخیر (خاصه به زبان انگلیسی) این است که نشان دهم که علیرغم تصویرسازی‌های یک‌جانبه منفی و ساده گرایانه و دراماتیک و گاه کلیشه‌ای و مغرضانه در مطبوعات غرب از زنان جوامع مسلمان، زنان این کشورها علیرغم ستم‌های بسیار، مشکلات فراوان اقتصادی و اجحافات و تبعیض‌های قانونی و سنتی، مشتی قربانی منفعل و مظلوم نیستند بلکه جوامع خاورمیانه و سایر کشورهای مسلمان‌نشین، در حال تحول و تغییر می‌باشند و در این تحولات زنان نیز سهم مهمی دارند. من اساسا با قربانی و منفعل انگاشتن زنان و ندیدن ابعاد مختلف مبارزه روزمره آنان در عرصه‌های سیاسی و غیرسیاسی، مخالف هستم و بیشتر سعی دارم بعد فعال و عاملیت زنان را مورد توجه قرار دهم. چرا که تجربه فمینیست‌ها حتی در غرب نیز نشان داده است که دوران تظلم‌خواهی صرف و قربانی بودن به پایان رسیده است و نیز وجود ذهنیت قربانی که به ناگزیر در بین بسیاری از زنان ستمدیده و نیز سایر اقشار محروم و یا تحت‌سلطه (مثل اقلیت‌های نژادی و قومی) شایع می‌باشد، نه تنها کمکی به آن‌ها نمی‌کند، بلکه به یک روانشناسی غیرفعال و غیرکارساز تداوم می‌بخشد. امروز به درستی تاکید بر **توانمند** ساختن زنان و جلب توجه آن‌ها به ظرفیت‌ها، خلاقیت‌ها و ابتکارات و استراتژی‌های مبارزاتی کارساز است نه صرفا دلسوزی و آه و ناله ترحم‌آمیز و شرح مصیبت‌ها.

■ جنبش زنان ایران را چگونه تعریف می‌کنید؟

□ مشکل است که تعریف سنجیده و واقع‌بینانه‌ای از جنبش زنان ایران **در حال حاضر** بکنیم چون ما هنوز جنبش زنان به آن معنایی که در علوم سیاسی از کلمه جنبش مستفاد می‌شود، نداریم. اصولا از دوره نهضت مشروطه تاکنون، هر بار جنبش زنان سر برآورد، قبل از این که مراحل اولیه و طفولیت خود را طی کند، یا سرکوب و منکوب شد و یا عقیم ماند و به مراحل بعدی رشد خود نرسید. جنبش زنان وقتی شروع می‌شود که تعداد قابل توجهی از زنان به «خودآگاهی» برسند به همان معنی که مثلا سیمون دوبوار تحت عنوان فراورویی از «در خود» به سطح «برای خود» می‌نامد. یعنی «خود زنانه» مرسوم در فرهنگ مردمدارانه که زن را تحت سلطه و قیمومیت مرد و یک نیمه شهروند محسوب می‌دارد را نپذیرفته و به بازتعریف و بازآفرینی خودی «برای خود» برآیند و نظام جنسیتی غالب را مورد نقد و چالش قرار دهند. این تحول ذهنی اولیه به تدریج به ظهور یک گفتمان اعتراضی و حق‌طلبانه و فمینیستی منجر می‌شود که ضمن نقد هر آن چه هست، به راهیابی و تصویرسازی از آرمان‌ها و بدیل‌های مطلوب ایده‌آل و آتی که می‌توانند یا باید جای وضعیت موجود مبتنی بر زور و سلطه‌جویی را بگیرد، دست می‌یازد. در کنار اعتراض و نقد و بعد تصویر و تئوریزه کردن بدیل‌ها، طبیعتا ضرورت تعیین راه‌حل، استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی نیز مطرح می‌گردد. پس عناصر نقد، تئوری، هدف و آرمان و استراتژی و تشکیلات همگی از لوازم یک جنبش خواهان تحول اجتماعی، از جمله جنبش زنان است. آیا ما همه این عناصر و ابعاد را در شرایط امروز ایران دارا هستیم؟

به‌نظر من می‌رسد که ما امروزه ظرفیت‌های لازم ذهنی و مقدمات اولیه تولد یک نهضت وسیع و فراگیر زنان را دارا شده‌ایم. طبقه متوسط زنان تحصیل‌کرده و فعال در عرصه اجتماع (که معمولا تدوین کنندگان و پیشروان نظری و عملی جنبش زنان را در جوامع مختلف تشکیل داده‌اند)، در ایران رو به افزایش است و میزان نارضایتی از نظام جنسیتی مردسالار نیز رو به تزائد می‌گذارد. اما هنوز احزاب و سازمان‌های مستقل و توده‌ای از جمله سازمان‌های زنان مجال شکل‌گیری نیافته‌اند تا گفتمان‌های نقادانه و اعتراضی موجود که در حول نشریات و مجلات نظیر «زنان»، «حقوق زنان»، «نگاه زنان»، «فرزانه»، «پیام هاجر» و «زن» و یا انتشارات زنان نظیر «روشنگران»، «نشر توسعه»، «نشر بانو» صورت می‌گیرد، به یک حرکت متداوم و هدفمند متشکل تبدیل گردد. البته تلاش‌های بعضی تشکل‌های موجود مستقل یا نیمه دولتی، نیمه مستقل مثل انجمن حمایت از کودکان، انجمن حمایت از محیط زیست نیز قابل توجه و خدمتگزار اهداف جنبش زنان است. حتی حرکت‌ها و تلاش‌های اصلاح‌طلبانه بعضی عناصر دولتی نیز در خدمت اهداف حق‌طلبانه زنان است. تلاش‌های افرادی چون فایزه هاشمی و اعظم طالقانی نقش سنت‌شکنانه و تابوشکنانه دارد که در جو سنت‌پرستی غالب کنونی و در مقیاس تاریخی می‌تواند مفید افتد گرچه نقش این نوع عناصر محدود و دوگانه است، اما واقعیت بعد مثبت آن را نمی‌توان نادیده گرفت، مثل تلاش‌های زنان پیشروی چون مهناز افخمی در رژیم گذشته که آثار مثبت خود را داشته است. معهذا من اساسا مخالف دولتی کردن فمینیسم و جنبش زنان هستم. دولت و عناصر دولتی نه رهبر و الگوی مبارزات زنان بلکه باید خدمتگزار و تسهیل‌کننده و حامی زنان باشند. تجربه رژیم‌های تک حزبی و استبدادی مدرن‌گرا و متجدد نظیر رژیم پهلوی و حتی رژیم‌های کمونیستی در شوروی سابق نشان داد که دولتی کردن یعنی به زیر سلطه دولت درآوردن سازمان‌های زنان و اصلاحات صرفا قانونی و از **بالا** که همراه بوده است با جلوگیری از تشکل‌های توده‌ای و مستقل خود زنان و منع ابتکار عمل و فاعلیت و خلاقیت و چند صدایی فمینیستی، عملا نهضت زنان را عقیم ساخته و تحولات عمیق فرهنگی و عقیدتی وسیع را به بار نیاورده است. من رشد و گسترش یک نهضت زنان پویا و زنده و توده‌گیر و موثر را تنها در بستر رشد جامعه مدنی و عرفی شده و مردم‌سالار ممکن می‌بینم. ما شاهد به وجود آمدن نطفه‌ها و حتی مراحل اولیه چنین نهضتی در ایران امروز هستیم که طبعا از مبارزات زنان ایران از نهضت مشروطه تاکنون و نیز از جنبش جهانی زنان و رواج گفتمان حقوق بشر و حقوق زنان و نیز سایر گفتمان‌های عدالت‌جویانه فمینیستی و سوسیالیستی و دموکراتیک و لیبرال از جمله نواندیشی اسلامی تغذیه می‌شود. اما علیرغم تب و تاب محسوس در جامعه و حضور وسیع و افزاینده زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، هنوز میزان اشتیاق و علاقه زنان به شرکت در سیاست و مبارزات متشکل تحول‌طلب در حد بسیار پایینی است که این از یک طرف ناشی از عدم رشد کافی سیاسی و فقدان تمرین و تجربه و سنت مشارکت سیاسی در بین زنان است. برای مثال درنظر بگیرید شرکت محدود زنان دانشجو در رهبری و سیاست‌ریزی جنبش دانشجویی کنونی در ایران که در گزارش خوبی در این زمینه در مجله «زنان» منعکس شده است و یا شرکت محدود (از لحاظ کمی) زنان در انتخابات شوراها که نسبت زنان کاندیدا به مردان به یک درصد هم نرسید. شاید بگویید زنان مار گزیده ما دیگر به سختی به مبارزه سیاسی جاری اعتماد می‌کنند، ولی من می‌پرسم چرا آن‌ها در رای دادن و انتخاب کردن بسیار فعال و پرشور هستند اما برای انتخاب شدن و نقش رهبری تا این حد ملاحظه‌کار و محدود؟ چنانکه گفتم اگرچه سرکوب‌های سیاسی، جنسیت‌گرایی و سنت‌های حاکم عامل اصلی است، اما عقب‌ماندگی تاریخی و عادات دیرین در بین خود ما زنان نیز نقش بازدارنده مهمی را در کندی شکل‌گیری جنبش زنان بازی می‌کند. پیشگامان و فرهنگ‌سازان ما باید در هر دو زمینه به روشنگری و ایجاد تغییر بپردازند. ▣

■ این مصاحبه توسط رفیق عفت ماهباز انجام شده است.

یگانگی علم

ادامه از صفحه ۸

قابل حذف و صرف‌نظر کردن است بدون این که دشواری جدیدی به وجود آید.

۵ـ۲) مدل H - O (H-O Model)

پوپر، همپل و اپنهایم یک مدل علمی برای توضیح پدیده‌ها ارایه دادند، که در تئوری علمی، محور بحث‌های جدیدی شده است. این مدل بنام آفرینندگانش مدل H - O نامیده شده است. بر اساس این مدل، هر توضیح علمی به شکل زیرین قابل تجزیه است:

ـــــ پیش‌آیند (antecedence)

ـــــ قانون (Explanans)

ـــــ شناسنده (Explanandum)

این مدل در جهت درک علت و معلول در توضیحات علمی بسیار مفید است. شاید مثال زیرین در فهم آن بیشتر کمک کند:

آقای X در نتیجه کشیدن یک پاکت سیگار در روز، به سرطان ریه دچار شده است.

جمله بالا را می‌توان بر اساس مدل H - O به عناصر زیرین تجزیه نمود:

ـــ پیش‌آیند: آقای X در روز یک پاکت سیگار می‌کشد

ـــ قانون: کشیدن سیگار یکی از عوامل سرطان ریه است

ـــ شناسنده: آقای X مبتلا به سرطان ریه است

بیشتر در باره مدل: H - O (W.Stegmueller,Erklaerung,Begrundung

بدون اطلاع از قانون، رابطه پیش‌آیند (علت!) و شناسنده (معلول!) مبهم خواهد بود. همان طور که می‌بینیم وجود و اطلاع از قانون در توضیحات علمی نقش کلیدی دارد، به عبارت دیگر این قانون است که از یک توضیح، توضیح علمی می‌سازد. این قوانین می‌توانند جبری یا احتمالی باشند. قوانین احتمالی با آمار و احتمالات سر و کار دارند، که در محدوده علوم اجتماعی و بطوری که خواهیم دید، در دنیای بی‌نهایت کوچک ماده (دنیای کوانتومی) فرمانروایی می‌کنند.

در بخش دیگر این نوشتار با این پرسش مواجه خواهیم شد، که تا چه حد مدل H - O توانایی توصیف این قوانین احتمالی را دارد. ▣

ادامه دارد

۱۳۰ هزار نفر در...

ادامه از صفحه ۵

محمد تقوی و رضا حسن زاده از استقلال و نعیم سعداوی از پرسپولیس دریافت کنندگان کارت قرمز بازی بودند.

آنچه در این میان همانند مسابقات پیشین دو تیم، به چشم می‌خورد، حضور بیش از یکصد هزار نفر تماشاگر بود. بسیاری از طرفداران دو تیم از شب قبل در اطراف ورزشگاه اتراق کرده بودند تا بتوانند محل مناسبی در استادیوم به دست بیاورند. از ساعتها قبل از آغاز مسابقه سیل مردم، بخصوص جوانان از هر گوشه تهران جهت حضور در محل مسابقه، روان شده بودند. این در حالی است که هزاران نفر از مشتاقان دیدار مسابقه موفق به ورود به جایگاه تماشاگران و استادیوم نشدند. مردم، بخصوص جوانان کشور، بار دیگر نشان دادند که مشتاق و علاقه‌مند به عرصه‌های فعال زندگی هستند. ▣

www.iran-archive.com

قطره‌ای از دریا

نیما. ت

برف می‌بارد، به روی سنگ و خاراسنگ ولی این بار قصه می‌گوید عمو بهمن

روزگاری بود سیاه، جبههٔ عشق در حال عقب‌نشینی و لشکریان خصم، سرمستِ بادهٔ پیروزی. بسیاری به آن سوی مرزها گریخته و بسیاری مانده. ماندنی بدون ارتباط و بدون نقشه و از هر سو آماج هجوم لعن و نفرین دوستان و تیر خشمِ بیدادگران.

ماندگان خود فروریخته از سیاست‌های غلط بودند، لیک زمان سرِ باز ایستادن نداشت و تو خود می‌بایست به ندای قلبت گوش فرا می‌دادی و پرچم مبارزه را فرو نمی‌گذاشتی. پس نام فدائی بیانگر خود شد و چون یک ارزش در کوچه، پس‌کوچه‌های ایران می‌گشت و خواب از چشم حرامیان می‌ربود.

روزها به کار یاری یاران و شب‌ها به کار ویرانی کاخ بیدادگران. از سویی می‌بایست به خیمه‌های عاشقان سر می‌کشید و غمخوار آنان که یا سروی افتاده و یا سروی دربند داشتند می‌بود، و از دیگر سو آوردی بی‌امان و نابرابر با جبههٔ خصم. آری، این گونه بود و این گونه است قصهٔ عاشقان سرزمینی که همیشه «بیداد» بر مسند حکومت بوده و «داد» بر دار. اما نه عاشقانی که نامشان بر جریدهٔ روزگار ثبت است، از مزدکیان تا فدائیان و از فدائیان تا... همیشه بوده‌اند عاشقانی که بی‌نام زیسته‌اند و عاشقانه رنج برده‌اند و عشق را پاسداری کرده‌اند.

زمانی فدائی‌ای به نام «فرخ نگهدار» آمار فدائیان را براساس برگه‌های درخواست عضویت بیست هزار اعلام نمود، لیک بی‌نامان را فراموش کرده بود، چراکه من خود به چشم جان زنان و مردانی را دیده‌ام که بی‌آنکه پای هیچ برگه‌ای را امضاء کرده باشند، در سیاه‌ترین سال‌های حکومت بیداد اسلامی یعنی از سال ۶۲ تاکنون، متحمل داغ و درفش شده‌اند و نهال عشق و آزادی را پاسداری کرده‌اند. آنان جملگی از سلالهٔ فدائیان نبوده‌اند، لیک بسیار بوده‌اند که نام فدائی را چون یک ارزش در درون سینه داشتند و صبورانه بذر عشق و آگاهی می‌کاشتند بی‌چشم داشت یادی که شاید پسینیان از آن‌ها بکنند.

من به عنوان راوی عشق آن بی‌نامان، به احترامشان می‌ایستم و کلاه از سر برمی‌گیرم و از زبانشان بانگ برمی‌آورم که نام فدائی چون یک ارزش همیشه در قلب ماست، حتی اگر کسانی بکوشند این نام را از لوح زرین سازمان بردارند. ◘

در جدال با قانون، در خدمت به راست

پرویز از سوئد

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در راستای مشی دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه خود با انتشار اعلامیه شورای مرکزی به تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۷۷ و با عنوان «مردم را به شرکت در انتخابات فرا می‌خوانیم» نقش و موقعیت خود را در میان نیروهای اپوزیسیون مسئول بیش از پیش برجسته ساخت. نقشی که تاثیر مثبت مواضع سازمان را در مباحث و چالش نظریات تحول‌جو روز به روز بیشتر نشان می‌دهد و موقعیتی که سازمان را در نگاه دوست و دشمن به عنوان یکی از اهرم‌های موثر پیشبرد روند دموکراتیک در حال و آینده کشور مطرح ساخته است. اما از بد حادثه در تایید موضع و اعلامیه سازمان بیش از این نمی‌توان سخن گفت.

متاسفانه اعلامیه سازمان پیشنهادات یا رهنمودهایی را به مخاطبان خود ارایه می‌کند که از یک سو ناقض روح اعلامیه مبنی بر بسیج همگانی مردم «برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش» و دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی ـ سیاسی کشور است و از سوی دیگر بیانگر وجود کماکان تمایلات «انقلابی‌گری هرج و مرج طلبانه» در اندیشه تنظیم‌کنندگان اعلامیه می‌باشد.

خطا از آن جا آغاز می‌گردد که اعلامیه با موضع‌گیری درست در مقابل اقدامات خودسرانه و ضددموکراتیک جناح محافظه‌کار حاکمیت (به نمایندگی هیات نظارت و پرچمداری آقای موحدی ساوجی) و محکوم کردن حذف بخشی از نیروهای اصلاح‌طلب توسط این جناح، به این نتیجه‌گیری شگفت می‌رسد که: «همه کسانی که صلاحیت آن‌ها به طور قانونی! مردود اعلام شده است، حق دارند در انتخابات شرکت کنند». سپس بر اساس نتیجه‌گیری فوق رهنمود زیر را صادر می‌کند: «قطع‌نظر از این‌که مقامات حکومتی، نامزدی چه کسی را تایید یا رد کنند، در روز انتخابات پای صندوق‌ها حاضر شوید اما رای خود را فقط به نامزدهایی بدهید که خود شما آن‌ها را به عنوان نماینده قبول دارید، اعم از این‌که نام آن‌ها در لیست باشد یا نباشد».

انتقاداتی جدی از دو جنبه به اعلامیه سازمان وارد است.

۱. از جنبه نظری این اعلامیه با زیر پا نهادن «قواعد بازی دموکراتیک» عملا دیدگاه اصلاح‌طلبانه را که به معنی پیکار مسالمت‌آمیز در چارچوب قوانین و قواعد موجود با حفظ نقد و تلاش برای تغییر قواعد و مواد قانونی غیردموکراتیک می‌باشد، نفی کرده است.

صرف این که شورای مرکزی مردم را به شرکت وسیع در انتخابات فرا می‌خواند متضمن این معناست که انتخابات شوراها با همه محدودیت‌ها و نقایصش در مجموع آزاد ارزیابی کرده و نتایج برآمده از انتخابات را (باز با همه محدودیت‌ها و نقایص آن) دستاوردی مهم در مسیر انتقال قدرت به مردم به حساب آورده است. محدودیت‌ها و نقایصی که البته در یک مبارزه مسالمت‌جویانه می‌تواند و می‌بایست در استمرار زمان و مرحله به مرحله از میان برداشته شوند.

بنابر این فراخوانی مردم به رای دادن به «همه کسانی که صلاحیت آن‌ها به طور قانونی مردود اعلام شده است» و تشویق همه نامزدهای رد صلاحیت شده به نادیده گرفتن قانون و قواعد انتخابات تحت هر عنوان پرطمطراق («به حذف هیچ کس تن در ندهید!») و یا با هر موضعی که باشد («همه کسانی که رد صلاحیت شده‌اند حق شرکت در انتخابات را دارند»)، به جز اخلال‌گری و هرج و مرج‌طلبی آنارشیستی در روند تثبیت قانون‌گرایی و قانونیت که اصل پایه‌ای تمام جوامع مدنی و آزاد است حاصلی نخواهد داشت. اتخاذ چنین موضعی در شرایط فعلی می‌تواند سرانجام خطرناکی در پی داشته باشد. چراکه در شرایط حاد و بحرانی «سر بزنگاه!» که اختلافات و حساسیت‌ها به اوج می‌رسد و قوانین ارتجاعی و محدودیت‌های ضددموکراتیک نمود بارز و خشن‌تری می‌یابد، چنین موضعی استعداد این را دارد که برای زدودن قوانین و محدودیت‌های گفته شده براحتی به نگرشی فرا روید که اعلامیه «خرد کردن ماشین دولتی» و فرمان «اشغال کاخ زمستانی» را صادر نماید.

۲. از جنبه عملی اگر قرار بر این می‌شد که «همه مردم ایران!» رهنمود سازمان ما را بپذیرند بناچار رای بخش قابل توجهی از نامزدهایی که نام آنان از صندوق بیرون می‌آمد باطل اعلام می‌شد، زیراکه این عده حداقل جزو کسانی محسوب می‌شدند که صلاحیت آنان «بطور قانونی» مردود اعلام گشته و رد صلاحیتشان از طرف هر دو جناح مورد پذیرش واقع شده بود. بنابراین با قبول رهنمود سازمان، نه تنها بخش وسیعی از رای مردم به دست خودشان باطل می‌شد، بلکه عملا نمایندگان جناح راست در فهرست آرای شمرده شده در ردیف‌های بالاتر قرار گرفته و به عضویت در شوراها برگزیده می‌شدند. چراکه از یک سوی رای‌دهندگان جناح سنتی بدون آن‌که وقعی به رهنمود سازمان نهند، نمایندگان محافظه‌کار خود را برمی‌گزینند و از سوی دیگر مخاطبان سازمان به جای رای دادن به آن دسته از نمایندگان مترقی تایید صلاحیت‌شده و تقویت آرای آنان، به دیگرانی رای می‌دادند که با هر میزان بالای رای حق قانونی انتخاب شدن را نداشتند و بناچار از فهرست بیرون رفته، جای خود را به نامزدهای محافظه‌کار که در پایین فهرست قرار داشتند، واگذار می‌کردند.

بر این اساس و در تحلیل نهایی رهنمود سازمان مبنی بر نادیده گرفتن فهرست نام رد صلاحیت شدگان و ترغیب ضمنی رای‌دهندگان به انتخاب این دسته از نامزدها، حاصلی جز تقویت موقعیت جناح راست سنتی در شوراهای شهر و روستا نمی‌توانست ببار آورد. به راستی آیا مشاوران و طراحان تبلیغات انتخاباتی جناح راست بهتر و زیرکانه‌تر از این می‌توانستند راهی برای کمک به پیروزی جناح خود در انتخابات پیدا کنند؟!

خوشبختانه «مردم آگاه ایران» در ۷ اسفند تنها به آن بخش از اعلامیه سازمان عنایت کردند یا بهتر و دقیق‌تر بگوییم: اعلامیه تنها در آن بخش درست از کار درآمد که مساله بر سر «نمایش بزرگ دیگری از قدرت بیکران مردم برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش بود» و این بار نیز همچون انتخابات دوم خرداد مردم رهنمود سازمان را چندان جدی تلقی نکردند. زیرا اگر مردم خواهان جامعه مدنی و قانونیت هستند (که هستند) بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که تنها راه وصول به آن عمل در چارچوب موجود و با استفاده از امکانات موجود است. قوانین بعضا از جمله امکانات بسیار موثر به منظور ایجاد تحولات مسالمت‌آمیز است. می‌توان قانونی که وجود شوراها در جمهوری اسلامی را الزامی می‌کند و قوانین ثانویه‌ای که چگونگی برگزاری انتخابات و گزینش نمایندگان را توضیح می‌دهد ناقص، محدود و یا حتی بعضا ضددموکراتیک تلقی کرد، اما این‌ها به هر روی امکانات بالقوه‌ای است که کاربرد بجا و هوشمندانه‌اشان می‌تواند زمینه مشارکت مردم در قانون‌گذاری‌های کمتر ناقص، کمتر محدود و کمتر ضددموکراتیک را فراهم آورد.

اشراف به محدویت یا نقص آن دسته از مواد قانونی که قابل تصحیح و تحول هستند می‌تواند انگیزه تلاش ما برای بهبود آن‌ها یا ایجاد قوانین بهتر باشد، اما به هیچ روی ما را محق نمی‌سازد که در انتقاد خود تا آن‌جا پیش برویم که مشمولان قانون را به نادیده گرفتن و نقض آن فرا بخوانیم. به ویژه اگر برنده نهایی این نقض قانون راست قانون‌ستیز باشد. ◘

●این مقاله اندکی کوتاه شده است.

دوصدگفته چون نیم کردار نیست

عباس ـ بهروز (هلند)

متنی را که مشاهده می‌کنید ارایه‌کننده نظرات شخصی ما، دو ایرانی علاقمند و پیگیر مسایل مربوط به ایران، و از هواداران حزب تودهٔ ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. نیت ما در این تلاش، جلب توجه تمام کسانی است که معتقد به ضرورت اتحاد نیروهای مخالف رژیم (بالاخص نیروهای چپ) می‌باشند و می‌خواهند و می‌توانند در این راه گام بردارند.

یکی از دلایل اساسی پرداخت ما به این مبحث، رخدادهای یک سال گذشته کشورمان می‌باشد که نشان می‌دهد مردم ما خواستار تحولات اساسی در جامعه می‌باشند. این نکته می‌تواند و باید ما را به شرایط مشابهی که جامعه ما در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷ از سر گذرانده، برگرداند که در طی آن به دلایل مختلف و بالاخص نبود نزدیکی نیروهای دموکراتیک و مردمی باهم، نیروهای غیردموکراتیک گوی سبقت را ربوده و با حاکمیت بر سرنوشت مردم و کشور، سیر ترقی و تحولات ایران را به نوعی دیگر رقم زدند. ادامه شرایط کنونی و نبود آلترناتیو دموکراتیک می‌تواند به تکرار این تجربه تلخ بیانجامد.

از طرف دیگر، برای جهت‌دهی درست به خواست‌های مردم و ایفای نقش اساسی که همان ایجاد شرایط ذهنی تحول می‌باشد، این نیروها می‌باید در نظرداشت بازدهی و نقش ضعیف خود در حیات سیاسی کنونی ایران، به تاثیر کار مشترک اعتقاد بیشتری داشته باشند.

از نمونه برخوردهای موجود بین گروه‌های سیاسی در رابطه با مساله اتحادها، به نمونه حزب تودهٔ ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، که آشنایی ما با جزئیات آن، طبعا امکان طرح درست‌تر موضوع را داریم، اشاره می‌کنیم، که به نظر ما زمینهٔ اختلافات دیگر گروه‌ها نیز از نمونهٔ زیر فراتر نمی‌رود.

در داخل حزب تودهٔ ایران، دیدگاهی که علیرغم تمایل به پیشبرد مساله اتحادها و خصوصا اتحاد با سازمان به نکاتی دیگر که ظاهرا به عوامل اصلی ادامه دوری این دو گروه تبدیل شده‌اند، اشاره دارند. از جمله این که سازمانی که می‌تواند از زمینه‌های مناسب موجود برای اتحاد با حزب استفاده کند، فقط به صدور اطلاعیه‌ها و منشور با دیگر گروه‌ها بسنده می‌کند و یا آن که دیدگاه‌های نادرست در سازمان، آن را به سازمانی غیرجدی تبدیل کرده است.

در بین بعضی از اعضای سازمان، به خصوص اعضای شورای رهبری، در ضمن این که تاکید دارند که نزدیک‌ترین متحد ما بین سازمان‌های چپ حزب تودهٔ ایران است، به طرح مواردی می‌پردازند که به عنوان موانع اصلی عدم نزدیکی این دو جریان چپ منجر شده است. آن‌ها معتقدند که حزب خود را وارث اصلی چپ در ایران می‌داند و با این عنوان در مواقع اتحادها سعی دارد بر نیروهای همراه اعمال رهبری کند و برای خود جایگاهی ویژه می‌طلبد، ما معتقدیم حزب توده علیرغم گذشتهٔ پربار خود، از انحرافات و اشتباهات بسیار برخوردار بوده که می‌بایست به صورت گسترده با آن برخورد انتقادی کند، درغیر این‌صورت نزدیک‌شدن این دو جریان در چشم‌انداز آتی بعید به‌نظر می‌رسد.

به نظر ما می‌توان با تشکیل کمیسیونی مشترک در جهت رفع اختلافات و یافتن زمینه‌های کار مشترک مبادرت ورزید. جزئیات کار «به منظور فعال‌تر کردن اعضا و هواداران حزب و سازمان» باید در نشریات دو گروه انعکاس یابد. این کمیسیون باید زمینه‌های کار مشترک سازمان‌ها و ارگان‌های دو گروه را فراهم کند. ایجاد امکان انعکاس نظرات اعضا در موارد مختلف، سیاست‌های گذشته، مسایل روز...، می‌تواند یکی از وظایف این کمیسیون باشد. ◘

●این مقاله خلاصه شده است.

برنامه جامعهٔ مدنی و رنج بی‌برنامگی اپوزیسیون

احمد رضایی

سرانجام پس از تخریب فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعه ناشی از اعمال نظام دین‌سالار، از دوم خرداد به این سو، عزیمت تدریجی قدرت از دستگاه‌های حکومتی به سوی نهادهای مدنی از آن جمله دولت که در حال حاضر به عنوان نمادی از قدرت مردم در برابر استبداد فقاهتی است، آغاز گردید.

دوئل آغاز شده بین جمهوریت نظام و با وجه اسلامی آن این دو اصل متناقض و ناسازگار را که قریب ۱۸ سال وجه اسلامی تلاش داشت تا خود را در جامعه مستقر سازد. به دلیل نازایی تفکر ایدئولوژیک در عام و نوع دینی آن که بنیانش بر جبر است در برابر وجه جمهوریت نظام که برگرفته از اعمال ارادهٔ مردم که اساسش بر اختیار بنیان نهاده شده، به ستیز آشکار در جامعه مبدل گردید. از این امکان به بعد مفاهیم و مضامینی چون قانون‌گرایی، آزادی، تعمیق دموکراسی، عدالت اجتماعی و در نهایت مفهوم جامعهٔ مردم‌سالار که تا حال به صورت پراکنده و ناپیوسته در حاشیه قرار داشت، برنامهٔ مطالباتی مردم و هویت ساختار جامعهٔ مدنی جمع‌آوری شد و به صورت یک برنامهٔ مدون اعلام گردید.

اساسا مساله اصلی این نباید باشد که این مفاهیم به وسیلهٔ چه کسی و چگونه مطرح گردید، بلکه باید اندیشید که طرح این مفاهیم درست است یا نه؟ اگر پاسخ نه است، باید در جهت ارائه برنامهٔ درست همت گمارد. اگر پاسخ مثبت است، باید در جهت تحقق آن اهتمام ورزید. بعدها اگر لازم باشد، راجع به کاشف یا طراح آن تاریخ به قضاوت خواهد نشست. عقل سلیم را باور بر آن است که شکل‌گیری و رشد و بلوغ آن بر بستر تاریخ مبارزاتی این ملت قهرمان استوار است که لاجرم در مقطعی باید بگونه‌ای در جامعه اعلام می‌گردید که گشت. بعبارت دیگر از دوم خرداد به بعد جامعه تعریف جامعی از مطالبات خود اعلام نمود که باید قبول کرد نمایندگان سیاسی مردم (اپوزیسیون خارج) خود نه تنها از کشف این مهم عاجز بودند، بعضا بخصوص از بعد از فروپاشی، تعریف مشخص و مستقلی از خود هم ندارند. لذا طبیعی است که برنامه‌ای هم نداشته باشند.

صحبت برسر این که جامعهٔ مدنی چگونه می‌تواند به اهداف خود برسد فراوان است، اما در این واقعیت محتوم تردیدی نیست که جامعهٔ با مشارکت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تمامی نهادهای مردمی ساخته می‌شود که باید پذیرفت با ظرافت خاصی از دوم خرداد کار خود را شتاب بخشیده. جامعه مدنی سخن اولش این است، من باید قانونمند شوم. هر که قانون‌گراست، مقدمش گرامی. با این تقاضای جامعه از شهروندانش، صف عظیم قانون‌گرایان (مردم) در برابر نیروی قلیل قانون‌گریزان (حکومتیان) تشکیل گردید. در ادامه، موضوع آزادی به عنوان محوری‌ترین اصل جامعهٔ مدنی در جامعه مطرح می‌گردد. آزادی از هر نوع قیود ایدئولوژیک، فرهنگ‌ستیزی، عرف‌ستیزی، تمدن‌ستیزی... اصول‌گران ایدئولوژیک و جزم‌اندیشان شریعت‌مدار هر یک به نوعی سر سازگاری با این مهم ندارند. و سرانجام اعلام می‌دارد من برای ادامهٔ حیات بالنده‌ام نیازمند عدالت اجتماعی‌ام. خود می‌دانید که نگاه‌های مردم به کدام سمت خیره می‌گردد. به هرمی که در راس آن فقاهت بر تخت عاجی که پایه‌اش از جمعیت موتلفه، بنیادهای ریز و درشت، بست‌نشینان کهنه‌کار انگلیس و چماق‌داران و قداره‌بندانی چون... که بر دوش مردم سنگینی جانکاهی دارد. نگاهشان در عین ژرف‌نگری نشان از یک ارتباط قانون‌مند پنهان دارد. که تا جامعه قانون‌مند نشود، تا آزادی نباشد، تا دموکراسی گسترش نیابد، نمی‌توان به عدالت اجتماعی رسید. این نگرش نو به ساختار جامعه، آنان را به این اعتقاد رسانده که به زیر کشیدن ناظم در جامعه، در اولویت اول نیست. باید کاری کرد که نظم در جامعه تحقق پیدا کند. باید قانون‌گریزان را قانون‌مند کرد. آنان نگران نارسایی قوانین موجود نیستند. به خوبی می‌دانند که قوانین در پیاده شدن، تناقضات و ضعف‌های خود را آشکار می‌سازند و مردم به راحتی می‌توانند آن را اصلاح کنند. تلاش آنان ابتدا حول این شیوهٔ مبارزه است. جامعهٔ مدنی این را می‌گوید که قانون‌گرایی مختص یک طبقه یا قشر خاص نیست، می‌تواند درون حکومتی، برون حکومتی... باشد. چون به جای تهدید به قهر، دعوت به تعقل می‌نماید و در این رهگذر می‌بینیم که چه شکاف عمیقی بین درون حکومتیان ایجاد نموده که به واقع درستی این نگرش را تایید می‌کند. صف عظیمی از نظم‌گرایان تشکیل گردیده که در آن از حکومتی گرفته تا چپ و راست و مردم کوچه و بازار در برابر نظم‌ستیزان قرار گرفته و نظاره‌گر تضعیف روزافزون آنانند. ◘

●این مقاله کوتاه شده است

دشواری تنظیم مواضع در برابر لیبرال‌های اسلامی

رضا. ر

تنظیم مواضع با لیبرال‌های اسلامی، مهم‌ترین و ناشناخته‌ترین بخش حرکت یک سالهٔ اخیر ما را تشکیل داده است، و پر واضح است که در آینده در چالش جاری بین جبهه دموکراسی و استبداد به رهبری ولایت‌فقیه، برقراری خط‌مرزی روشن بین ما و اصلاح‌طلبان اسلامی در به دست آوردن و حفظ خاک‌ریزهایی که طبیعتا باید در اختیار ما باشد، از اهمیت حیاتی برخوردار است. در دوم خرداد و اتفاقات بعد از آن تاکنون، ما شاهد اشتراک در «آری» به طور عملی سه نیرو بوده‌ایم: سوسیال دموکرات‌ها، ملی دموکرات‌ها و اصلاح‌طلبان اسلامی.

با توجه به در اختیار داشتن مراکز عمومی و ارگان‌های رسمی توسط اصلاح‌طلبان اسلامی، رقابت در این زمینه یعنی جبهه دموکراسی، برای ما مشکل و برای سرنوشت دموکراسی مهم خواهد بود. ◘

●این مطلب خلاصه شده است.

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید ◘ تمدید اشتراک ◘ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه ◘ یک ساله ◘ تاریخ:

Name: ..... نام:

Address: ..... نشانی:

.....

.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

«کار را به ایرانیان معرفی کنید!»

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۲۵فروردین ۱۳۷۸ - ۱۴آوریل ۱۹۹۹دوره‌سوم - شماره ۲۰۵
KAR. No. 205 Wednesday 14. Apr. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln
Germany

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت: http://www.geocities.com/CapitolHill/2902
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:
اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

فاجعه انسانی در بالکان باید خاتمه یابد!

طی روزهای گذشته ناتو به حملات هوایی و موشکی خود بر علیه شهرهای یوگسلاوی همچنان ادامه داد.

در حملات ناتو به یوگسلاوی، دفاع ضدهوایی این کشور یک فروند هواپیمای اف ۱۱۷ موسوم به «خفاش» که از دید رادار پنهان می‌ماند را سرنگون ساخت. روز ۳۱ مارس در مرز بین کوزوو و مقدونیه ۳ سرباز آمریکایی توسط نیروهای صرب اسیر شدند. متعاقب آن بیل‌کلینتون خواستار آزادی سربازان اسیر شده گردید و گفت: آمریکا شهروندان خود را تنها نمی‌گذارد.

در چهاردهمین شب از حملات ناتو، مراکز نظامی و اقتصادی یوگسلاوی بمباران شدند. در این حمله که سنگین‌ترین حمله توصیف گردید، انبارهای ذخیره سوخت، کارخانه‌ها و فرودگاه‌ها در کنار سایر اهداف ثابت مانند وزارت‌خانه‌ها، مقر پلیس و پادگانها در مرکز کوزوو، بلگراد، پودوگوریتسا پایتخت مونته‌نگرو هدف قرار گرفتند.

روز سه‌شنبه به مناسبت عید پاک ارتدکس، که یک هفته دیرتر از عید پاک کاتولیک‌ها برگزار می‌گردد، دولت یوگسلاوی اعلام آتش‌بس یکجانبه نمود و از آوارگان کوزوو خواست تا به محل سکونت خود بازگردند. طی همین روزها زمزمه آزادی سه اسیر آمریکایی نیز به گوش رسید. ناتو این تصمیم دولت یوگسلاوی را یک «حقه تبلیغاتی» خواند و به بمباران این کشور ادامه داد و تلاش «اسپیروس کیپریانو» رئیس مجلس قبرس در زمینه آزاد سازی سه سرباز اسیر را با شکست مواجه ساخت. وی گفت: تحت شرایط موجود و ادامه بمباران بی‌وقفه یوگسلاوی، رهبر این کشور نمی‌تواند قرارداد صلح جدیدی را اجراکند.

با ورود ناو هواپیمابر تئودور روزولت به آبهای دریای آدریاتیک و بهبود وضع هوا، کاروان‌های زرهی یوگسلاوی مستقر در کوزوو مورد حمله قرار گرفت.

طی روزهای گذشته بحث بر سر بی‌ثمر بودن حملات هوایی بدون ورود نیروهای پیاده شدت گرفت. ناظران نظامی معتقدند حملات ناتو به چهار پل ارتباطی بین صربستان با کوزوو و اعزام ۲۴ فروند هلی‌کوپتر «آپاچی» زمینه‌ساز حمله نیروهای پیاده نظام به کوزوو است. از هم‌اکنون دولت پرتغال و آلمان مخالفت خود را با اعزام نیروی پیاده اعلام کرده‌اند.

کوفی عنان
سکوت خود را شکست

دبیر کل سازمان ملل در بیانیه‌ای ضمن ابراز ناراحتی از فاجعه‌ای که در کوزوو در حال وقوع است گفت: این فاجعه باید پایان یابد.

کوفی عنان مصرانه از مقامات یوگسلاوی خواست: ۱) به ارعاب و اخراج غیر نظامیان در کوزوو پایان دهند، ۲) عملیات نیروهای نظامی و شبه نظامی قطع گردد، ۳) پناهندگان و آوارگان کوزوویی بدون قید و شرط به خانه و کاشانه‌اشان بازگردند، ۴) یک نیروی نظامی بین‌المللی شرایط مساعد برای بازگشت پناهندگان و ارسال کمک‌های بشردوستانه را فراهم آورد، ۵) به جامعه بین‌الملل اجازه داده شود نیروی ناظری در کوزوو داشته باشد.

دبیر کل سازمان ملل همچنین تاکید کرد قطع مخاصمات باید مقدمه‌ای برای راه حل سیاسی بلند مدت که فقط می‌توانند از طریق دیپلماسی بدست آید، باشد. وی مصرانه خواستار ازسرگیری گفتگوها از سوی همه طرف‌های درگیر گردید.

فاجعه انسانی

با آغاز بحران، شووینیست‌های صرب در لباس نظامی و شبه نظامیان به انتقام‌گیری از آلبانی‌تبارهای کوزوو پرداختند. روز جمعه هفته گذشته یک گور دسته جمعی در منطقه اوراهواتس در کوزوو که در آن جسد ۵۱ غیر نظامی وجود داشت کشف گردید. از آغاز بحران کوزوو در طی چند سال بیش از ۱/۶ میلیون نفر آواره شده‌اند. فاجعه انسانی طی چند روز گذشته به اوج خود رسید و حدود ۶۰۰ هزار نفر به کشورهای همسایه پناهنده شدند. این درحالی است که همسایگان کوزوو از کمک‌رسانی به این موج انسانی عاجز هستند و رهبران گروه تماس و ناتو از ابعاد آن غافلگیر شدند و صدها هزار انسان بدون هرگونه سرپناه، غذا، آب آشامیدنی، امکانات بهداشتی و پزشکی در مناطق بی‌طرف مرزهای کشورهای همجوار کوزوو یازده‌روز تمام سرگردان ماندند. تنها پس از آن بود که دولت‌های اروپایی تصمیم به برپایی پل‌هوایی و انتقال چند هزار نفر از این پناهندگان به کشورهای خود گرفتند.

استنتاج‌هایی از بحران بالکان

۱ - عدم پذیرش حق خودمختاری کوزوو از سوی دولت میلوسوویچ نه‌تنها منجر به حفظ کوزوو نشد، بلکه اینک صحبت از تحت‌الحمایگی کوزوو توسط جامعه بین‌المللی و یا اتحادیه اروپا است. آنچه مسلم است: اگرچه یوگسلاوی تمامیت ارضی خود را تاکنون حفظ کرده است، اما مردم کوزوو را از دست داد.

۲ - بحران بالکان، بحران جنبش صلح‌طلبی نیز شد و آن را مجبور به انتخاب میان «بد» یعنی حمایت از اقدام ناتو و یا مخالفت با آن، که به تعبیر اولی در موضع حمایت از میلوسوویچ «بدتر» قرار می‌داد، کرد و یا حداقل تن به سکوت در مقابل آن داد. آنچه در این میان فراموش شد مخالفت با اصل جنگ بود.

۳ - آمریکا و اتحادیه اروپا از نقش و اهمیت سیاسی و نظامی سازمان ملل در تصامیم بین‌المللی کاستند. این آن جوابی است که آنان به سئوال دلیل وجودی ناتو در پنجاهمین سالگرد تاسیس آن و پس از پایان جنگ سرد به جامعه جهانی دادند.

۴ - اتحاد اروپا پس از برآمد چهره واحد سیاسی و یک چهره واحد اقتصادی (یورو) می‌خواهد که به یک «اروپای نظامی واحد» نیز مبدل شود. ▣

ناتو، مسئول فاجعه در اروپا

چهار هفته است که ناتو بدون وقفه یوگسلاوی را بمباران می‌کند. پیمان به اصطلاح دفاعی آتلانتیک شمالی با نقض خشن حقوق بین‌الملل، بدون داشتن مجوز از سوی سازمان ملل، به یک عضو سازمان ملل حمله کرده است. به عبارت دیگر، ناتو با اقدام خود رسماً به جهان اعلام می‌کند برای حقوق و معیارهایی که ده‌ها سال است اساس مناسبات بین کشورهاست، پشیزی ارزش قائل نیست. از این پس هیچ کشور عضو ناتو به لحاظ اخلاقی حق نخواهد داشت به کشور دیگری به علت نقض حقوق بین‌الملل اعتراض کند.

حاکم کردن قانون جنگل بر جهان، بعد درازمدت عواقب حمله ناتو به یوگسلاوی است. این حمله، عواقب حادتر، مشخص‌تر و کوتاه‌مدت‌تری دارد که صلح جهانی را به خطر می‌افکند. هفته گذشته روسیه اعلام کرد اگر ناتو نیروی زمینی به یوگسلاوی بفرستد و این کشور را اشغال کند، جنگ جهانی سوم در خواهد گرفت. با اینکه خبر نشانه رفتن موشک‌های اتمی روسیه به کشورهای عضو ناتو پس از چند ساعت در مسکو تکذیب شد، اما دولت روسیه تعمداً گذاشت تا این خبر نگران‌کننده چندین ساعت روی تلکس خبرگزاری‌ها بماند.

برای خود مردم کوزوو که ناتو مدعی حمایت از آنهاست، فاجعه از هم‌اکنون آغاز شده است. اگر تا قبل از حمله ناتو، دولت بلگراد دچار محضورهایی در سیاست تصفیه قومی علیه آلبانی‌تبارهای کوزوو بود، از چهار هفته پیش بدین سو، دولت یوگسلاوی دیگر نیازی به حفظ ظاهر هم نمی‌بیند. ماشین سرکوب بلگراد در همین چهار هفته، صدها هزار نفر از مردم کوزوو را آواره کرده است. پاره‌ای از کشورهایی که به یوگسلاوی حمله کرده‌اند، مانند ایتالیا، فرانسه و انگلیس با کمال بی‌شرمی از پذیرفتن پناهندگان کوزوو خودداری می‌کنند. در مجموع، اتحادیه اروپا حاضر نشده است بیش از ۲۵ هزار پناهنده را بپذیرد. آمریکا گفته است به ۲۰ هزار نفر موقتاً پناه خواهد داد، اما نه در خاک آمریکا، بلکه در منطقه خلیج گوانتانامو در کوبا که آمریکا در آنجا علیرغم مخالفت چهل‌ساله دولت این کشور یک پایگاه نظامی دارد. واشنگتن نمی‌خواهد با رسیدن پای پناهندگان به خاک آمریکا برای آنها حق پناهندگی سیاسی ایجاد شود. در نتیجه، کوزوویی‌هایی که قرعه به نام آنها می‌خورد، در منطقه داغ و بی‌آب و علف گوانتانامو در چادر زندگی خواهند کرد.

اما فاجعه‌ای که ناتو بدان دامن زده است، به سرنوشت کوزوویی‌ها محدود نمی‌شود. ماجراجویی نظامی ناتو بزرگترین خطر ۵۰ سال اخیر را متوجه صلح در اروپا و کل جهان می‌کند. هم‌اکنون آشکار شده است که دولت یوگسلاوی را حتی بزرگترین ماشین جنگی جهان نیز نمی‌تواند با حملات هوایی به زانو درآورد. از این رو است که برخی اعضای کنگره آمریکا می‌گویند باید به یوگسلاوی نیروی زمینی فرستاد. چنین مرحله جدیدی در جنگ، عواقبی غیرقابل پیش‌بینی خواهد داشت. آیا روسیه در برابر چنین اقدامی ساکت خواهد نشست؟ آیا ناتو درگیر جنگی درازمدت با پارتیزان‌های صرب نخواهد شد؟ تأثیرات چنین تحولی بر کشورهای همسایه مانند مقدونیه که آنها نیز به لحاظ قومی به بشکه باروت می‌مانند چیست؟

اوضاع در بالکان بسیار نگران‌کننده است. برون‌رفت از بن‌بست کنونی، بسیار دشوار شده است. بعید است ناتو به زودی بدون دست یافتن به یک امتیاز ملموس دست از بمباران بردارد. از سوی دیگر، زمان به ضرر ناتو عمل می‌کند و هر چه بگذرد، حمایت افکار عمومی کشورهای عضو ناتو از خواست قطع جنگ نیرومندتر خواهد شد. در این شرایط، امکان دست زدن به اقدامات جنون‌آمیز از سوی نظامیان و دولتمردان ناتو بیشتر می‌شود. ممکن است آنها با به خطر افکندن صلح جهانی، تنها برای اینکه یک پیروزی به دست آورند و به شکست حملات هوایی اعتراف نکنند، به یوگسلاوی نیروی زمینی بفرستند.

از سوی دیگر، از دولت بلگراد نیز بعید نیست که به قماری با همین هدف دست بزند: کشاندن هر چه زودتر ناتو به دوراهی پذیرفتن شکست حملات هوایی یا آغاز عملیات زمینی.

در چنین شرایط وخیمی، باید نیروهای صلح در سراسر اروپا و جهان دست به دست هم بدهند و با تمام قوا فریاد زنند: «جنون بس است!» تاریخ، بی‌عملی هواداران صلح را نخواهد بخشید. ▣

بار سنگین «بدهکاری» بر دوش مردم کشورهای جهان سوم

بیش از یک میلیارد نفر از مردم کشورهای جهان سوم از بدهکاری‌های سنگین دولتهایشان در رنج هستند. در سال‌های دهه ۷۰ بانکهای کشورهای صنعتی وام‌های ارزان قیمتی را در اختیار دولتهای جهان سوم قرار دادند. با آغاز دهه ۸۰ همزمان با افزایش بهره این وام‌ها، از بهای مواد خام در بازارهای جهانی کاسته شد و کشورهای بدهکار با مشکل ارزی برای بازپرداخت وام‌هایشان روبرو شدند. ادامه این روند منجر به این شد که در مواردی حتی بهره وام‌ها از مبلغ اصلی نیز بیشتر شد و بخش اعظم درآمدهای ارزی این دولتها بجای سرمایه گذاری در زمینه آموزش و پرورش، بهداشت، تولید و ... به بازپرداخت بدهکاری‌های خارجی اختصاص یابد.

بحران‌های اقتصادی در شرق آسیا و آمریکای لاتین طی سالهای گذشته بر روند بدهکاری کشورهای جهان سوم تاثیری شتاب‌انگیز داشته است. طی سال ۱۹۹۷ صندوق بین‌المللی پول ۲۲/۸ میلیارد دلار وام در اختیار اعضای خود قرار داد. سال گذشته این مبلغ به ۲۹/۲ میلیارد دلار افزایش یافت.

چرا یک بام و دو هوا؟

روند جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری بی‌بازگشت است. اما چگونه می‌توان در این عصر آن را مهار کرد و مکانیسم‌هایی در مقیاس جهانی بوجود آورد که خشونت و وحشی‌گری آن را کاهش دهد؟

در عرصه اقتصاد ملی هر شخص حقیقی و حقوقی امکان اعلام ورشکستگی مالی و رهایی از بار سنگین بدهکاری را دارد، اما این امر در اقتصاد جهانی شده همواره با مقاومت صاحبان سرمایه روبرو بوده است. صاحبان سرمایه در کوتاه مدت از عامل بدهکاری کشورهای جهان سوم برای پیشبرد سیاست‌های خود سود می‌جویند، اما در درازمدت بومرانگ فقر، مهاجرت و نابودی محیط زیست بسوی خود آنها بازخواهد گشت.

بنا بر تخمین متخصصین سازمان ملل مجموع بدهکاری «فقیرترین» کشورهای جهان بالغ بر ۵/۵۴ میلیارد دلار می‌شود. در برنامه توسعه این سازمان آمده است: اگر فقیرترین کشورها از بازپرداخت بدهکاری‌های خود معاف شوند قادر خواهند بود در سالهای آغازین قرن آتی زندگی و معاش ۲۱ میلیون کودک خیابانی را تامین و برای بیش از ۹۰ میلیون زن و دختر امکان سوادآموزی فراهم نمایند.

از سوی این سازمان طرح‌های جامعی برای رهایی از بار کمرشکن بدهکاری نیز تهیه گردیده است. بنا بر پیشنهاد سازمان ملل و همچنین بسیاری دیگر از سازمان‌های توسعه، دولتهای بدهکار می‌توانند در ازای بازپرداخت بدهکاری‌های خود که معمولا به دلار انجام می‌پذیرد و به جیب بانکها و دولتهای ثروتمند می‌رود، معادل آن را به ارز رایج خود به صندوقی واریز نمایند که از طریق آن تامین مالی طرح‌های توسعه‌ای که به راه‌سازی، آموزش کودکان و تامین بهداشت می‌پردازند امکان پذیر گردد.

بزرگ‌ترین طومار جهان برای «معافیت سال ۲۰۰۰»

آخرین کنفرانس سران کشورهای صنعتی در قرن حاضر روز ۱۹ ژوئیه امسال در شهر کلن آلمان فدرال برگزار خواهد شد. در این کنفرانس خطوط کلی و روندهای اقتصاد جهانی در قرن آتی ترسیم خواهد شد. بار سنگین بدهکاری یکی از عوامل موثر در عدم توسعه کشورهای جهان سوم است. مردم این کشورها با این بار سنگین هزاره سوم را آغاز می‌کند.

از هم اکنون صدها سازمان فعال در امر توسعه و حقوق بشر برای اعتراض به این سیاست دولتهای صنعتی در حال جمع‌آوری طومار در بیش از ۴۰ کشور جهان و تدارک آکسیون اعتراضی (معافیت سال ۲۰۰۰) هستند. ▣

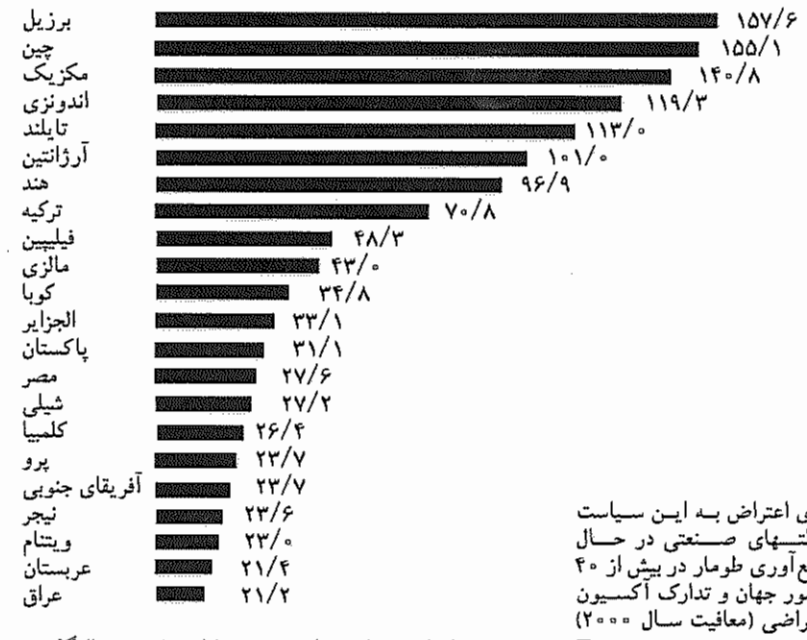

بدهی‌های کشورهای جهان سوم به میلیارد دلار در سال گذشته

www.iran-archive.com